

آیات سبحانی امام مجتهدین بهرام محمدتین مخترع قوانین علوم سموات و ارضین حضرت مولای
و ملجائی و اوینادوی و امجدی حضرت مولانا بالفطن اولانا بهادر علیی انصاری صاحب
مغفور و علوی مولدا و حتمی ندیب و قادری سلسله منجمه تلامیذ رشیده و مسترشدین سعید
و مستفیدین جلینکه حضرت مولانا فخر الهند مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که ذات ملکوتی و
گنجینه فیض الهی و شانی از شیوات سرمدی و آیتی از آیات کم نیرلی جامع لطیفین و
بهرجات سه عالم بشیر الخیار که از علما و فضلا همچو وجود قمری مقتضی و مقتبس از انوار
انوار شمس فیات تقدس اسانس گشته و بعد از حل معاد و دقیقه و تکمیل فنون شریفه و تحلیف
بدیعه و تحمال اسانید صحاح و تفاسیر حلبیه بار که ارشاد عالم ذریعه نور و نجاح امور عظم
و واسطه حسن شهود معاد و حضرم اعم جلوه گر اندر تحال و علم را پامال کرده و طرفه نورش
یورش و آشوب کذب و طبل و کشور با افتاده و صدر جنت با دیار بجای و در و
خلد برین ما و ای او و المختصر زمان فی قلیل و مدتی قصیر مخبر و مکتب علوم غریفه و فنون بدیه
سخن حضرت جدی مغفور با ندیم من بعد بحسن توفیق سعادت ابدی و سابقه حسن عتبات
برمدی انوف سعادت و حکمت ملوین غنی شد حال حرمین شریفین را و همایون تنظیم و
تکریما و تشریف از قوت لطف اگر اید بعد مر اجبت و وصول ببلد گویا از زمانه مانا و
در سبیل سابقه و مدتی بزر بر قدیمه و جدیده خیلی استقرار و شخص و تتبع بلیغ مبصرون
ما حزن و دشتیم الاتحیری اتم و اتم و تقریری با قل و دل بعبارت فرس سلیمین پیرایه
و جنیر و قصیر خاصه اندرین باب نیافتم انچلشیدم که درین دارنا پادار هتا علی
اگر امری از باقیات صحاحات و عمده حساب بر این حسن نظام و جمله اتمام گیرد بالیقین
با پادار افتخار و نتیجه حیات مستعار متقوا نذر شد چنانچه از مواهب الهی و عظم فیوض محمدی

ان سرآمدی معنی عنوان شکر و حمد است پس از اینجا که بفرموده ای حکم طایفه در گفت
 لا ک ذکر است تسبیح ترین از کار و ستوده ترین قال بعد ذکر حق متعالی این تسبیح
 شریف حضرت حبیب اجمال است بنابر اعلی بعض سائل شریفه عیب و مزیه تسبیح
 کردید اما در حدیث طایفه صحیح بر دایات وثیقه از غایت ضبط و تصحیح و ختم است طایفه
 و ست دل این نهار ما بین صفات و کبار و فراهم نمودم تا حاضر دایم در این وقت هم غم
 از جن شرف و ستیحا و سماعت بعض شریف رسول اکرم سید ولد آدم شفقت
 عا به و اقادات نامه و خیر کثیر و فضل خیر بر دارند و بعد معاینه این قول قویم طریقه
 ستقیم و مسلک سلیم و بیان ستین از زمره طائیف و شاکیان نشوند و این بدیع
 مرغوب القوب که در رفاخره تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق است از غایت عرق ریزی
 و لفظ قلبی و مهت بلخ و سعی بالمیق با حسن وجه من التفسیر و کمال حقیقت من لیسر بر او وسط
 بین بطول المل و تقصر المعنی ترتیب داده بعین القلب فکر مناسب و ذهن ثاقب
 خط واتی بر داشته بحق این نامه سیاه و عصیان نپاه از ادعیات و اقیات حسن
 و حمود الآخرة در بیع نفر مایند و عشا و تعصب عناد بر بهای بصیرت ننهند از دستم
 به تبصره و خشمنا و قدر جوت بها الفوز بجات النعم و تو سلت الی مهادة هذا الهی الکرم
 بالوف التبحر و التکریم علیه فضل الصلوة و التسلیم و التخت بهاکل ذی ذهن قویم و طین
 سلیم و فوق کل ذی علم عظیم فالمرجوب من الاحبار و الاحرار الی الدین بالا اجتناب عن
 و الاستفاف و ان یخبر و انی بذره الرسالة لیجین للعنایت و الانصاف فانظر الی ان
 و لا تنظر الی من قال و لیس هذا انجهد منی طمعا للدنیا و طلبا للاثمان و تقاضا علی الاخر
 بل حبه الله و تقاضا للمسلمین الخ لایان ربنا قبل منا بخرسته نبی الالسن و اسجان و حق

بتسکوت و افسدگی مبرورانی نذر انکسبان حالا سخن بانهتیا مدعی بالوف تعظیم
 و تکریم اقصی میرود و گوشت هوش و اکبر و قلب سلیم را مانی متوجه کن پرارباب خبرت
 بصیرت محتجب نماند که نخستین کائنات و اولین مخلوقات و واسطه صدور موجودات
 موجودات و مرکبات ذات اشرف بریات خاتم النبیین سید الانبیاء والمرسلین
 خواجه انبیا و شعرا اینمغنی تواتر رسیده و اهل سلف و خلف از محال همزدن
 سخن گفتن نه باقیما فده عجزیت صحیح و رود یافته **أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورًا** قلم
 و عقل و روح که بطریق متعدده و اسخار مخفیه وارد گشته عند اهل الایقان الحمد
 هم عبارت از ان نورست چه اختلاف اهم موجب اختلاف سنی منکر و کما لا یخفى
 علی الاذکیاء و همین معنی مجمع علیه و متفق علیه مخول علما شرق و غرب است تصریح
 به معنی عباد و مکره من لواءت بوقلمون ذوق مشحون فرموده اند این شکرید حال
 از حسن قائل آن سر مکتون و راز مکتوم که دمان حکم ساخته عقاید و حصول
 اهل تذبذب را بسیار اغشور را نموده کشف را را اینمغنی بدینگونه میاورد که هرگاه شاهد
 خلوت مکه **كَانَ اللَّهُ وَلَهُ لَكِنْ مَعَهُ شَيْءٌ خُوفٌ** که مرآت ذیادنا ترتیب بدین
 صورت جمال کمال اسماء و صناعاتی جمالی و جلالی لطفی و قهری ملاحظه فرمایید
 از نور و ذات احدیت مالوف راز و نیاز و خصوصیت سراپائی انا حقا بلا میسم
 غنیم مظهر لطف عمیم مصداق **وَإِذَا سَأَلْتَهُ لَعَلَّاهُ لَعَلَّاهُ** را بقالب
 بشریت و پیرایه عبدیت گویا عبارت من را فی قدری الحق و نمود و بزمنا ستیان
 و فرشتیان و انجمن ملکوتیان را در و حایان را برترانه و نعمه جاء الحق و ذوق الباطل
 است و بدین هوش از ماسوی نمود و طرقت تماشای عجوبه نقالی و خوشا کلامی کارگاه

این از احادیث و روایات
 و اخبار کبار و اهل
 طاعت و عبادت است
 و اینها را در کتب
 معتبره و صحیحین
 و تواتر رسیده
 و اهل سلف و خلف
 از محال همزدن
 سخن گفتن نه باقیما
 فده عجزیت صحیح
 و رود یافته
 و عقل و روح که
 بطریق متعدده
 و اسخار مخفیه
 وارد گشته
 عند اهل الایقان
 الحمد هم عبارت
 از ان نورست
 چه اختلاف اهم
 موجب اختلاف
 سنی منکر و کما
 لا یخفى علی
 الاذکیاء و همین
 معنی مجمع علیه
 و متفق علیه
 مخول علما شرق
 و غرب است
 تصریح به معنی
 عباد و مکره من
 لواءت بوقلمون
 ذوق مشحون
 فرموده اند این
 شکرید حال از
 حسن قائل آن
 سر مکتون و راز
 مکتوم که دمان
 حکم ساخته
 عقاید و حصول
 اهل تذبذب را
 بسیار اغشور را
 نموده کشف را
 را اینمغنی بدین
 گونه میاورد که
 هرگاه شاهد
 خلوت مکه
 كَانَ اللَّهُ وَلَهُ
 لَكِنْ مَعَهُ شَيْءٌ
 خُوفٌ که مرآت
 ذیادنا ترتیب
 بدین صورت
 جمال کمال
 اسماء و صناعاتی
 جمالی و جلالی
 لطفی و قهری
 ملاحظه فرمایید
 از نور و ذات
 احدیت مالوف
 راز و نیاز و
 خصوصیت سراپائی
 انا حقا بلا میسم
 غنیم مظهر
 لطف عمیم
 مصداق وَإِذَا
 سَأَلْتَهُ لَعَلَّاهُ
 لَعَلَّاهُ را بقالب
 بشریت و پیرایه
 عبدیت گویا عبارت
 من را فی قدری
 الحق و نمود و
 بزمنا ستیان و
 فرشتیان و انجمن
 ملکوتیان را در و
 حایان را برترانه
 و نعمه جاء الحق
 و ذوق الباطل است
 و بدین هوش از
 ماسوی نمود و
 طرقت تماشای
 عجوبه نقالی و
 خوشا کلامی
 کارگاه

اینها را در کتب معتبره و صحیحین و تواتر رسیده و اهل سلف و خلف از محال همزدن سخن گفتن نه باقیما فده عجزیت صحیح و رود یافته و عقل و روح که بطریق متعدده و اسخار مخفیه وارد گشته عند اهل الایقان الحمد هم عبارت از ان نورست چه اختلاف اهم موجب اختلاف سنی منکر و کما لا یخفى علی الاذکیاء و همین معنی مجمع علیه و متفق علیه مخول علما شرق و غرب است تصریح به معنی عباد و مکره من لواءت بوقلمون ذوق مشحون فرموده اند این شکرید حال از حسن قائل آن سر مکتون و راز مکتوم که دمان حکم ساخته عقاید و حصول اهل تذبذب را بسیار اغشور را نموده کشف را را اینمغنی بدینگونه میاورد که هرگاه شاهد خلوت مکه كَانَ اللَّهُ وَلَهُ لَكِنْ مَعَهُ شَيْءٌ خُوفٌ که مرآت ذیادنا ترتیب بدین صورت جمال کمال اسماء و صناعاتی جمالی و جلالی لطفی و قهری ملاحظه فرمایید از نور و ذات احدیت مالوف راز و نیاز و خصوصیت سراپائی انا حقا بلا میسم غنیم مظهر لطف عمیم مصداق وَإِذَا سَأَلْتَهُ لَعَلَّاهُ لَعَلَّاهُ را بقالب بشریت و پیرایه عبدیت گویا عبارت من را فی قدری الحق و نمود و بزمنا ستیان و فرشتیان و انجمن ملکوتیان را در و حایان را برترانه و نعمه جاء الحق و ذوق الباطل است و بدین هوش از ماسوی نمود و طرقت تماشای عجوبه نقالی و خوشا کلامی کارگاه

ما و من و ملکوتی و عالم معانی و اعیانی مخلوق فرمود اما مقامات و درجات از اسما و
تا ما هویت و قدم و رتبت و نفسی و ثبوت مکان و در جوب لطیف و اجمع وجود و احوال و مقصد
از جلیاب قوه لمرصه اعلان فعلیت جلوه گرفت و فرمود و ننعم باقیل الله تا مجمع مکان و جود
و دوستند و مود متعین نشاء اطلاق اعم را و از انقاس شرکه آن بود و دره لسه لاله از آفر
معده سائر انبیا و اولیا و صلحا و عیسا و عروفا و ملکات فکات حسن و حسن و حسن و
کسی و خست و ناز و میل و ارض و سما و با تحت النری بشن و قمر و بزر و بحر و منظر منسط
و ممتد فرمود و در مقام قوای غیبی مرغوب اغدوب یاد آمد و هر گل منبره که در باغ نمود
و از ده آنرا می او ساسا ایستاده و ده تبت و مستجان صراط سبقتیم و در بر و ان بن قویم
بالعاب شرافت لصاب سال لصاب مفاخره آب ما لالامیت از کلبتم حرام است
مختلرم و منظر فرمود و قبا بنی تمام است و عنایت و خلعت کمالیت بد است و قبولیت اکملت
الحکم و نیکم و امنت علیکم نعمتی بسرا یای است مرحومه محمدیه رست و درست فرموده و ان
الی القدم حسن مرقع مغفرت و آیتی آریات عظیم فضل و رحمت جلوه گرفت و عاصیان
تا فرمانا ترا تقضای شان بسمانی و فصل سبحانی و استر ضار غاظره و اطرا آن رحمت جهان
و فضل کون مکانی نمشور که است گنجور مفاخرت معمور و موفور الشکر و رایت نه بنه و رب
عقد و ملور و مجبور ارحم و شریف جلیله و شریف محبوب کرام و محاسن شریفیه فرمود و مختص
که نزد اهل تحقیق رسول مقبول صلعم تحم عالم است فرسعت و مرسل است تمام اجزای عالم
و جمیع قسام موجودات و مربی و مکمل سائر مکتونات از ارض و سموات و ملکوت
و متصرف بوده است لعالم و عالمیان و انش و جنیان برای همین که پرستی ساجده
مخف صی بود از یک صی من و مخفرت صلعم و معجزات و بیانات از هر جنس بود و فراد

و میگردان بود شاید بی زیا بالوف الجسدق و صفای سلام احجار و سجده و شجارت و شهادت
حیوانات و مشرق و مغرب و بر و بر و جن و انس از اجلی بدیهیات و از غظم مشهور است و زیاده
ند است بر سائمه و نهولت تا به قال السیوطی فی المقامات السندیة و ارسله الی حمیر
کما فیه من الاسن و الحن و الملائکة له صافه و قال البارزی و ادخل فی دعوتہ نحو حیوانات
و الحجر و الشجر انتهی در حدیث معتبر و در دیافنة الی عبد الله مکتوب خاتمه بنسب الی آدم
لمنخل فی طینه و نیز وارد شده کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد و کلمة بین الما و الجسد
که اندر مقام متداول متعارف بالینة عوام است گفته اند که این نقطه عند المجدین
بصحت نرسیده اما الش و معنوش واحد چه انکشاف انمینی براو کیا حاصل که اختلاف
تغایر عنوانات تسلیم اختلاف و تغایر معنونات نیست بر تقدیر و علی اسمی التفسیر اخبار
صدق آثار همه و جوهر محتوی منطوی بقدم نبوة حضرت بنی الانبیاء و تفضیل و توفیق
حضرت سید الوری است بلکه اگر از چشم معنی و قلب سلیم ملاحظه نماید بدیهه مشکوف
میرین خواهد شد که روح پر فتوح آن سرور عالم صلعم مربی و کفیل ارواح جمیع انبیاء
و مفضل علوم الهیه و معارف قدسیه و لطائف جلیله با اراعیان ممکنه بود و نشان
و تظلیل لبان طاهر و قال الجددی مقال حسن حال از متونی و مشکوری و مشکوری
بقیوس محمدیه نغمه خیر بود و عالمی خلقی به ترانه تهنیت لا تقنطوا من رحمة الله و نغمه
پر لذت و طنطنه بر کیفیت یبذل الله سیئاتهم حسنات زمره خیر بود و نغمه باقی
هم ندانم آن گل خندان چه رنگ بود و دارد که مرغ هر چینی گفتگوی او دارد و اینهمه نغمه
زمره ساز می گرم جوشی انفس و آفاق بنظر الغامات منعم حقیقه با ستر ضامی خاطر طاهر
الغالم نباهی است که این مشت خاک مار مهین از فضل عظیم عظیمتی رسائیده و نغمه

و مرتبتی در صل گردانیده که از اربابی این عقد لای را بسطاک نظم چه خوب معلوم در
 این چنین لطیف و محراب دو بروی ترست اگر ملک سرزند پیش تو ملعون باشد
 شنیده حکایت یوم میثاق که خالق علی الاطلاق با چنینکه قرار و اعتراف بنیای
 مرسل ایشان شمع کون مکان بر ایجاب قبول ایمان و فرمان و شهادت عظمت
 اگر میت آن مبداد و جهان و ملازمست حسن خدمت و عظم اقدام بصرف محبت و
 این آقاسی ولی نعمت این جهان سر یا رحمت دو عالمیان باصناف عیون و النواع نور
 گرفته و معجزه اما چنانکه بالامی شهادت آنها با حضرت صمدیت جلالت عظمه و
 بقسمت طره شهادت و گلدسته راز و نیاز و خصوصیت راجع عینیت و محبوبیت رب
 فرق مبارک احمدی شتاد اعلان بکافه این جهان با اتحاد حقیقی و یکجان و وقایع
 در داده و تمکین فخر و نبوة با نبیا و تشریف شریف ولایت با ولایا دست نداده الحق
 کدامی از ملوین و نشأتین است که از وجود با وجود سراپا مقصودش نه با ناکشیده و که
 از اغیان این جهان است که بدر دولت احمدی و استانه مکرست محمدی نیاز مندی
 فروتنی نگذرد و سر پای سعادت و مغاخرت دارینی و او شرف شرافت و عظمت و در جهان
 سرست نداده و کدامی از اولی الالباب اولی الابصار است که از خوان نعمت محمدی
 حرمین فیضان غلام مصطفوی نعمت الهی گوناگون و لذت های بوقلمون بخشیده
 و گلهای مقصود و انبیا محمدی بخیده و کدامی از اهل تمکین و تمکون است که از شفا بخش
 محمدی در در دمانی و صحت دایمی در دینی و بر دینی نبوده و شربت کفارت است
 و قد مکررتی در جات نبوتشان نموده و که احمی از مار فین و مقربین است که از کلام
 یک بابی مبارکش صنایع بخش دیده باطن نگشته و از انبیا نعلین شریفش شفا بخش

قلوب سو و آبی معصیت زده را بکند و دستهای ظلمت سرانی را نور آگین و منبع فیض
کهنین و مهین بساخته و کلامی معاتب و مخاطب از انبیا و صفیا و صلحا و عرفا بر بود که از سر
توسل و عافی اللهم بحق نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلمت ما و عظمت ما و کرم ما و نبوده و سر خط غدا
سومانه آفریدی بدست نیامده و کلامی از خواقین و عبید و ملک غیر تو جلیل بوده است
که سرهای خود را بجاده شریفش در نیاخته و غاشیه اطاعت و فرمان برداری بر داری
بر دوش نیازمندی و سواخواهی نه انداخته و خلقة بگویند بگریزیده و سر رضا تسلیم
بر جاده مستقیم و مسلک تویم ارشاد او نگون خشت و تبارزانه شریعت غراش بالبراس
و البین تن در نداده و کلامی از ارباب صدق و صفا و صحاب مجذوعا که از حسن
تذکار آن شفیع الوری خیر البریه انجمن باناخته ناگاه سر و شش عیبی بگویند شش سید
و از تعلیم و طوین بزبان حال قال این فرم شنیده و در فیض است منشین از کلام
نا امید اینجا به رنگ نه از هر فضل میر و یکلید اینجا به مقام انبیا و اشعار با و بی الا
است که لیاقت چنین آقایی مولائی و سر واری چنین خداوندی و صاحبی بجز ذات
برایات که دارد و القاب بترافت انصاف عالی آب کنتم خیر امتی بجز است مرحوم
محمدیه بر که راسته صادق می آید و نعم باقی نه بر زمین که نشان کف باقی تو
سایه سایه صاحب نظران خواهد بود + قال العلامة السیوطی رحمه فی المقامات پسند
بنی سری قدره علی بر ما علی خیر الخیة اما دا یا و اذ کا هم حبا و نسبا خلق الله لای
اگرگویند و اقرب به من کل مؤمن پسندین حلیه بنی الانبیار و آدم منجد فی طینه و کتب
علی العرش اهدا ما بر سیه عینده و فضیله و توسل به آدم قباب علیه و اخبره اولاد
ما خلقه و نا پاک بر نیامد به انتی اگر خوبی تعلق خاطر با سماعت میجوید

طبیات سرا بالصدایات داری و بخوابی که زانی لطف و کجیت و جدوت و لذت
انقیام به و پس نظر کن بکلام قدس لایام صاحب تصدیق برده اشعار
و کل آبی الی الرسل الکرام بها + فانما تهلل من بوزه یلم + فانه یتمش فضل جم
کواکبها + و یظهر انوار الناس فی الظلم + و کلهم من رسول الله یتمش غرقا
من البحر و یشفا من الدیم + و واقفون لدیه عند خدیم + من لقطه العلم او
سکینه الحکم + و کما قررة العلامة الامام العلامة السکینه و هو رسل الی کل
من تقدم و غیره فحیث الانبیاء و امهم کلهم من امته و مشمولون برسالته و یهدون له
یا قی عیسی فی آخر الزمان علی شریعته و جمیع الشرائع الاتی جابت بها الانبیاء
منسوبة الیه فهو نبی الانبیاء و ما جاؤا به الی امهم حکامه فی الایمنه المتقدمة علیه
مقلدیه فی المقالات السندیه مع هذا موضع یمینی و کاشف این را ز درونی منشو
لازم الوثوق انما سید ولد ام و لا فخر کانی و وافی هست چه آدم در عرف معنی نوح
ابن آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل مع ذلک کلمه و لا فخر اندر عقیدام رسالت
و جلوه آخر نماید از باب بصیرت و صحاب معرفت همچو کلمات جلیه و نکات خریبه
حلت پای گوناگون و کیفیات بوقلمون برداشته اند و فی بردارند و خواهند بردار
حق بنی بضمون عظمت و مفاخرت بشنون که به قدر برسطوت و کمیت احدی جای
و جلال محمدی خبر میدهند لو کان موسی حیالیا و سحبه الایمانی نفسی سقر یا
مقبول صلعم و هو اصدق القائلین که اگر موسی بعید ما موجود و زنده می بود
و تقدرت میداشت و نمیتوانست تا و قتی که در حسن اقبال و انقیاد قرآن مجید
و بحکم نمی نهاد الحق چنین ظهور حقیقت محمدیه در جلال و جلال معصوفیه و شهود محبوت

مطلقة و تقابل از دنیا باز خدای عرش اعلی کد امی از انبیا را ولی الغرم و از ملائکه
مقرب عظم و اکرم زهره و یار امید است که مصباحیت و مجاست و مکالمه و طلاق پیشگاه
احمدی سبادت و پیش قدمی خستالی مع الد و وقت الاستغنی ملک مقرب و لایبی میل
فا ما اندر مقام اگر از احمدی اولی الا بصار بعین بصیرت و حضرت ملا خله نماید همی را
مشر و طبر و قتی و مقید عقید حالی نه بید بل بهر انقاس همی را الضیاعین یار که
ساعات و آیات از خالق ارض و سموات غایت اهتمام و تجل در بار مالکانه محمدی و من
و شوکت بارگاه شانانه احمدی از جمله طیبه لا ترفقوا اصروا تنگم پیدا است و بر اتمعنی
و لا تجهر و الله یلقول نادى با علی ندا رست سبحان الله شوکت و عظمت و سطوت
و حرمت انجمنی و آب و تاب جاده جلال محفل احتشام و اکرام و منزلت و احترام در بار
و قدسیت جلالت و رفعت پیشگاه سی دیده باید که در حینیکه خود حضرت رب اعزتها
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَكُنْ لَكَ فَوْقَ أَحَدٍ بِدَاهٍ وَعَیَّا نَحْنُ اقْدَامُ سِجُونِ نَظَامُ وَ تَهَامُ
محفل قادی منزل مجری اشته باشد چه یار و زهره که از فرشیان و عرشیان احد
دم از قیل قال کشد و از حرفی و قالی لب کشاید الحق تصدیق همی را از اخبار و اثار
پیدا است که از ار باب اجله حاضرین انجمن مبارک محمدی و صحاب اعزهمینین
بیم شریف احمدی در پیشگاه مصطفوی بخیر حمله و مقوله الله و رسوله علم صدای نمیگر
بر نیخاست هر یک از نفوس قادیسه و ذوات طاهره بفرجه سماعت کلمات طبیات
سرا پا تصدیقات و اوتیت جوامع حکم از ان اوجبان با سنا و صدقنامی پر دخت
و مبرات و کرات و در دو وظیفه مسیاحت و چرا نظم و لیسق نمیعنی درست نشود و چگونه
تعلین بحسن ادشین نه پردازد که الحکم الی اکین تازیانه تخریر و قرح صبا چشید

ان بخط اعلیٰ الکمر بر زمره بی باکان میزند سبحان الله چه کلامی قدس الشماهی
و ربانی رفعت بانشانی که آفرید کار خود آفرین و تحسین میباید و کما یطوق
عبر القوی وجه حسن تقرب و جهت خاص و اتحادی و وصالی که صاحب الامکان
تفسیرش از قاب قوسین بلکه از کلمه او ادنی یاد میسر و بمعنی خارج از مطلق
ناطقه انسان و مستغنی از شرح و بیان از عقل دورین بتواند دید و از قوت در آ
و ناطقه تا آنجا شود که رسید بمصرع فاش گر گویم جهان بر هم زخم + و نعم قیل
من محمد یصوت عرب آمده + یعنی نگرین رب آمده + جمهور اهل تفسیر متفق اند
بر اینی که حق تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید قسم بده حیات و بقا را آن سبب را که است
علیه الف الف تحیات اهل واه و تسلیات خورده و فرموده لعنهم الله
مذکر نام یهون اندر عیقام حصا البصیرت ما الف حیرت و خیرت ملاحظه نماید
که بمعنی چه نوع متضمن و تسلیم غایت تشریف و تعلیم و اقصی احترام و تکریم است
چه قدر بر درستی حسن خوبی معالیه ارباب راز و سیار مطابق و منطبق میشود
چنانکه ماسبق قسم مشوق خود خورده و بگوید که قسم جان تو محرمان هر دو گمان
حجت حجتار که از قدر و منزلت و حرمت و عظمت و ذوق کیفیت این راز و سیار
در مجموع تعامل بر مذاق و اقرب اند می دانند که از مجموع قسم چه تراوش میشود و چه نوع متبر
محبوبیت مطلق و خلقت و خصوصیت بر حق رو نمیناید فاغثید و ایا اول الا بصیرت
و ابقام آخر خود که تفسیر بمعنی باین ازان جوین و خرویش سر زده میفرماید لا اقسیم بهذا
البلدان از باب محققین میفرماید که قسم خوردن بلد که عبارت از زمین است و و شیا
بر آن منقسمی از نزد و حقیقت و واقع قسم خوردن خاک پای آن محبوب بر دوسر است

و این قسم سرملنون و راز مکتوم همچو سبب دستم و عیظ و چشم نسبت و لید این مغیره و این
تبت یداً انی طلبت و تبت پی توان برد اما نظر کوتاه میان و کم نهان بی ادب
اعمی فطران از دراکا همچو اسرار شریفه و مطالب متعارف منیفه و جلیله قاصد و فائز
از می حقیقت بینان بحالی فطران که واقف و ما هر انداز و تعامل از و نیاز عاشق و مشق
هستند از همچو سخنان کعبیتی و لذتی و حلاوتی و مذاقی میا بند که تعبیرش با الفاظ امریکان
بد و عوض این مقامی است که از باب حال انقبال از باب قال اجمال آرد و در حجاب
تکلیف را به تلوین و اصحاب تلوین و تبکین بر و مینماید سجان اندر قول قائلی محبت
لقلوب یا داند و نسبت از زبان قلم بر آمد به شرح گوید منع لب کن عشق گوید غره زن
کامی تو هم در راه عشق خود عنان انداخته با جمله حق همچو محبوب مطلق برگزیده احد
بر حق از هر چه بگوید شریست و بجاست و زیباست بلکه از همه گفتگوی و سخن سرایها
بالاست و نبرست اندر نیاب احوال حصا بقصیده برده بر تفضیل شریها و خوبها دار
میفرماید و مع ما دعت به النصا فی بنهم و حکم باشد مدعا غیر محکم و ظهور اتم
و کمال مشهور عظم و اکبر حقیقت محمدیه در نشا آخره ملاحظه کردنی است و این تماشای
عجیب و اچرامی عریک قابل دیدنی است و شنیدنی است که جمیع انبیاء و مرسلین تحت
الاهی محمدی صلعم و ظل عاطفت احمدی شدند و از رلازل میا لک عرصات محشر
رستگاری یابید مالا چشم بصیرت و اکثرا رخ گر شده دهن دل میکشد که جابجا است
و کینیکه تمامی عالمیان از شدت میل بهوقف سجان آیند و طلب شفیع بر آید
تا در ویشا از زمانی کند نگاه تمامی مرسلین شرمند ز لایث خود شدند و یک
بدگیری خواهد که بچاکش از ترس خطر و خوف و خدا مقام ذوالجلال و الاکرام

قدم هرگز نبرد و در تمام حضرت محبوب مطلق خطاب و تسبیح و تعظیم و تملک
و حضور از او بود با وجود سر با مقبولان محبوبیت و جلوه معنویت با اهل ان راز و نیاز
و خصوصیت و خلقت خلقتی بالطبع بر پرده عزت و اجبال در آیند در مقام محو که خبر
ایام در آن مقام ممکن نباشد ترقی فرمایند و به پیشگاه حضرت خداوند متعالی بجا آورند
حکم شود که سر از سجده بردار و هر چه خواهی بخواد و هر چه گویی بگویی حتی که از شفاعت
آن خفیه در عالم بجا پس چنانکه الا انکبه قرآن مجید بخود بار بروی حکم کرده باشد یعنی
یکایک از آن مسکوران اینهمه من حدیثین است که در صحیح بخاری و مسلم و کورست با جمعه
باید فهمید که آن در نزد محمد است صلعم و مقام مقام او در سخن او و جاده جاده او و او همان
دیگران تفلی و به خواسته او نیر در قرآن مجید خطاب میرود و تسبیح و تعظیم و تملک
و ای محب من ای محبوب من و ای بده خاص من چندان نیت و هم فضل در خدمت کتم
چون تو که راضی شوی از من تا هیچ آذ روی دل تو نشکند ای محمد صلعم همه کس ضایعی من
و من ضای تو خواهم گفت من ای نشوم تا یک یک از است من نیامرزی و این ستر
جلیل راز نیست عظیم فهم من فهم و ذاق من ذاق حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی
نیز از اندر مرقده و نیز در مضجعه نیز بوجود حسن از غایت آب تاب است کمال معنی فرموده و
این صدای شارت و تهنیت و ترو و سبا که مغفرت و طمانیت عا حسیان است
این اختیار بحال منظر و نقل حال قولی *لا حول و لا قوة الا بالله العلی* بر زبان آمدن نصیب
بهشت ایند اشناس برود که مستحق کجاست گناهیگار اند و بعضی فطر تالی
کور با طبیان طائفه و بایه نمعرفت حقیقت محمدیه همین قدر بی برده اند که
صلعم و سلم بن عبد الله صورت بشری و مثال انسانی میداشت و با هر کس می برداخت

و میبایست و بخود می نویسد و بچو غیر مصیبت و رشک و شوارع باده این ابلان حکما
 آتی میکرد و صبح و مسافر اسواق مکه میگشت لغو و باله از اقوال کائنات الاغوال
 این بهایم و الغام فروع حقیقت محمدیه و آب و تابانات پاک مصطفویه نوعی لطیفه و
 انفسانی بپذیرد **يُرِيدُ اَنْ لِّيُطْفَؤُا نَوْرُ اللّٰهِ اِنْ اَمَّا مِطْلَقُهُ خَبِيْثَةٌ** از شاست
 منکرات اقوال قسوت و شقاوت بدگفتار عاقبت الامر در انواع عتبت سستی
 بنه ساخته و در درکات نیران مقامی ترتیب داده و دولت ایمان و نور اسلام را
 یکسر بپا داده و عبادات بسیر و پایی شهر و سنین از نوافل و اربعین بدیده و
 بنین شیطان لعین و نذر خناس بس القرن موده **خَسِرَ الدُّنْيَا وَاٰخِرَتَا ذٰلِكَ**
مُؤَلَّخَسْرًا مُّسْتَبِينًا آدمی مطلق باینها هدایت فرماید و قلب هر یک مسلم و
 مومنین محبت و عشق حبیب خود معذور و سرا پا نور بل نور علی نور سبز و موفور
 دارد آمین اندر مقام خدایات مناسب مقام بخاطر فقیر رسیدند و بدست
 از زبان قلم برآندند سبحان الله کلامی است که اجیای قلوب قاسی القلوب
 مینماید و باطل درد و ذوق حالت محویت و ربودگی و بخودی و سرشاری
 رو میدهد و یو آنگنان جمال مثال پاک مصطفوی و عاشقان سبزه ناپی شایند
 مقدس محمدی بعد سماعت همچو کلام معجز نظام تا یوم بعثت و شور سرنه سرشته
 و از ته خاک مشاهد و قبور در است بر این ترانه و زمزمه اشنا ساخته اند غزل

عالم همه سودای زده بوی محمد	زنجیر دل از حلقه کیسوی محمد
تا نکبت از خاک درش باد صبا برد	جان و جهان مست شد از بوی محمد
زاید توره گلشن فردوس برین گیر	مایم مبتلانی سرگونی محمد

باز بدست خود و دوس برین پا و مبارک	مانیم تماشا بی کل روحی محمد
واجب که بپوش تا که زنده دم ز محبت	چون هست خداستینته روحی محمد

حالی مقام این است که چشم حقیقت بین و اکن و هشاید که بفضل عظیم الهی
 بر حبیب نبی امی حساب علم لدنی از قول حضرت علامه امام محمد غزالی هر که بداند
 عیاناً و صریحاً و لایحی و فرمانروای محمدی و قباء و اجبال احمدی خبر میدهد
 و باطناً و معنایه نوع دیگر رنگ مینماید و چه بخورد و بپوشد و بگوید و بگوید
 بفرموده ان شاء الله تعالی ان الله ملکه الحجة و اذن له ان یقطع منها ما یشاء
 و عظمه بذكرک منه انتهی اندر بنیام جدل و نزاع ارباب معاصرو معابد حضرت تفسیر
 متنبین این سرکمون و راز مکتوم مینماید چه با حق مسلمی اهل قبله متبع و منقیه حلیت
 میرو و الوف و طاعن و توهم لغو و بالعدل مصداق کفر حسین از حصول مؤلفات
 و قوانین مختصات فرقه ضالین خواهد شد چه انکشاف عینی بر او کیا حاصل که تفسیر
 معانی از دائره تخمین و تجویز بیرون و از دایره تحریر و تقریر بیرون عقول و عقلات
 در ربط و ضبط آن از مالیه مضطرب و معوقت و دشمنانی از مذاق مسویه صافی
 نظام و انضام منتهی خیلی صعب و دشوار ناجار و جان تحریک منقطع ساختن و بر سرشته
 سخن باز رسیدم از همین جا است که حرام است دخول جنت بر تمامی انبیاء تا انیکه
 سید المرسلین خاتم النبیین قدم رحمت توایم نیارد و همچنان حرام است بر تمامی
 تا انیکه امت مرحومه محمدیه متولد و مکلف از کعبیات جنات نفیم نشود و گماوردن
 معام التشریل تحت تفسیر قوله تعالی فاوحی الی عبدا ما اوحی الی الحجة محترمه

بعلی الانبیاء حتی تدخلوا انت و علی کلام حتی تدخلوا امتناک و غیر
ست که از سخن **الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ** نیم سفاذ میشود و شخص در دشته که حقیقت
در شب عراج با حبیب گفته **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ** و معنی قاب قوسین که
عبارت از حصول اجتماع مرتبتش قرب فرایض و نوافل است نصیب است و در
مر غیر محمد صلعم از ان نصیبی این عظمت و عطیه کبری و منزلت اعلی بجائی
رسیده است و مقامی یافته است که تعبیر و عنوانش با الفاظ و فکر یافت از تخمین و قیاس
شکایت ریاضی و نحوی تعلیمی ندارد و مناسب همچو مقام قول تا بلی عجب مرعوب و معلوم بدایع
و ادراک شده است بقین نام که کلام محمود و مربوط محمود و نور خوبی و لطافت و الواف کیفیت محدث
ارباب کم گفته باشد کم شنیده باشد سبحان الله و نعم ما قیل به موسی پوشش فتن بکایت
مقام و نوعی ذات می نگری در شبی به تخصیص مرام اینکه جامیکه حقائق نورانیه و نور
قاسم طاهره انبیا و مرسلین در شمار آخره بنجر حسن حصین عا طفت دریافت احمدی
قصه شیدا حیات و نصرت محمدی ملکن و ستمکار از گذشته شدند و اسلاک بر سره امتیان
محمدی در شمال توانان و موافقان احمدی از قبیل اصناف نشر یعنی نسبت
دیگری با پیغمبر عتول با شیعیان و ملکیان راجه بار و زهره که شهب قوت در آنکه
کنه آن دو اند و از زبان قاضی البیان چه حرف با مقبول صوت فی اصول خبر
بنجر انکه بود کلمات طیب **صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا اَسْمَاءَ اَزَلْ** فیضا بردار
و از صله این تحقیق برابر با قصد این شوق حسن اجرات و عظم تاج و ثمرات دنیوی
و اخروی از پیشگاه محمدی و بارگاه احمدی گردد و نعم ما قیل به لا یکن الشار
کما کان حقنه به بعد از خدا بر دل دلی قصه مختصر به و اما انا اشرع فی الامور منوه کلام

علی بنیض النجر و الجودانه ولی التوفیق والهدایه و علیه التوکل فی البدرایه و البیان
بر مقتبان انوار سنت کاشفان سر حقیقت محتجب ناکه ایمنی لا یفوق گردیده است که
هر کمالانی و صفاتی فزایدی که در ذوات سایر انبیاء و رسل موقوف بود و در ذوات
ایضاً گرایند مجموعه آنها مع شئی را یکد بوجه اتم و اکمل از ان مهتر عالم فخر بنی آدم
المعنان ظهور و جلوه شهود گرفت بلکه چون اشغال و مشغول انبیاء از خزانة حصول
ماه الامتیا زکی و عانی نفوذ و الفزاد و عجلگی بود و صفات ذات پاک آن مبارک گشت
با صفات ذوات و کمالات مخصوصه آخر فارق و فصل ایمنی گردانید تا قریب اتم
و خیر صورت عظم آن رسول اکرم با خدا می عالم از اعلی بدهیات و عظم مشهورات جلوه ظهور
و طلعان شهود و بد و بالفس و آفاق بدایه و عیان امری و محسوس گردد و شاید نفوق
و بدو ترمی حقیقت محمدی با بون جلوه گری بازیک فضیلت و سریر اشرفیت نایدی اعلی
نه اگر دو فاعلین انا و اولی الانصار و استمعوا و انصتوا یا اولی الالباب
که جمله از معجزات و خوارق و مبشرات نبوی صلعم است زنده فرمودن ابوبن شریفین
بدعا و مشرف شدن به شرف ایمان دولت اسلام و عرفان آن هر دو مقتدره محققین
متماخرین و مجتهدین شایسته سلفا و خلفا جملته و کلیته طائفه اجبار کبار و مواد عظم
قدیمه و جدیده ابرار اطهار این مسئله جللیله را از عظم مسائل اسلام و از اکرم و افخم خوارق
و حفاصل این ان نبی کافه انام علیه الصلوٰة و السلام شمرده و ایمنی را من کل الوجوه بجز
سیدیده و عنوانات مشیده و روایات وثیقه از اخبار متوالیه و احادیث متنابعه
قیمه قویه صحیحیه جلوه عقیق و پیرایه یقین داده پس تیر این وجه و حج ساطعه داد که لا
باز قیاسیه صد ادوات متسانده حتی که علمای متاخرین این مسأله مسلم الشو

لطیف خاطر ايجاب و قبول نموده و نوعی اندر میناب از قبل قال چون در جبال نشو و
تغیها نشان و صحبهم و التینها و تکریمها بطهاره بنی الاکرم قرطبی میفرماید خلاصه اش
بعبارة فارسی چنین است که خدا یضی خاتم النبیین فضائل و شرف سید المرسلین
و انما یتوالی التوالی و یوکلون پیرایه گوناگون از قوت لعل سبک آید الی حین انما
و متابع و متوالی میشود و میگذشتند الی وقت الارحام پس مضمون عبودت شئون هم
شعبه السیت از العیالات و فضائل الیه عطیات و اكرامات باینجهی که آوردنی خود
وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا قال ایو طی فی المقامات پسندید و احرم علی
بذیه من الخیرات الوفی جمله و اتا من الخصال نام بورت نبیا قبله و قال ابن سید
الناس و بعض اهل العلم ان النبی صلعم لم یزل رقیاً فی المقامات بسینه ضاعها فی الدار
العلیة الی ان قبض الدرد و طاهره الیه و ازلفه بما خضع به له بجه من الکبریة حین
التقدوم علیه فمن الجائز ان تكون بذه درجه حصلت له بعد ان تم ثلث ان الاحیاء
والایمان متاخر عن تلك الحادیث فلا تعارض و كان مما نسبت من الخیرات و احضار
الیه احیاءه حتی آمنابه البویه و قال القرطبی ان فضایل النبی صلعم و خصاله لم یزل
تتوالی الی حین جهاته و متابع الی وقت وفاته فیکون هذا ما فضله البیه و اکرم به فضله
اولین احیاءها بمنشع بشرعاً و لا عقلاً استیة توضیح کلام و تبیین حرام بد بگونه است که
مسئله احیای والدین رسول الثقلین و شرف شان بشرف ایمان و دولت سرمد اسلام
و نه بان از مسائل قطعی و یقینی است و نیست باحدی وجه از ممنوعات عقلی و شرعی
بیه حجه عبارت است از خرق عادت که بر دست مدعی نبوة بر وفق دعوائی وی
ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید حکیم مطلق که تمامی امور را دانسته

ساخته است و سنت الهی بر آن رفته که آن امر را بی سبب بردست رسول بخندد
بید آرد و بر آن بود بر سالت دی و سحره فعل الهی است بنقل رسول چه خرق مآد
حالق از عجب ممکن باشد و جمله اقسام خوارق چهار است اگر بفرعون بایمان و عمل صالح
نیست آنرا مکروه است هیچ گویند و اگر مفرعون بایمان و عمل صالح و کمالی معرفت و
آنرا که استند نمایند و اگر بدعوی نبوة باشند آن سحره است و بگماهی از عوام مومنین
مشایخ نیز ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گوید پس بر بنی احسب اقتضای حکمت
بنیات و معجزات و خصال و کمالات عطا شده و مجموعه آنها مع شئی زائد خاتم النبیین
عطا شده و ظاهر است که حضرت عیسی را از جناب رب العزت عطا شد این سحره جللی
که از جمله قم باذن الله احیای موتی میفرمودند تا بحسب قانون منفرجه و قاعده معتمده
سابقه صد نسبت بآن موکام عالم سبب ولد آدم چه گفته آید پس ضروری شد که فاطمه بنت
همچو معنی نیز از آن سرور عالم صلعم پیرا چس و طریقه تسخیر و مسلک محمود و قالیق بوط
العیان ظهور و جلوه شهو و یابد اگر چه بنیات و آیات از انبیا و کائنات بدین مظهر است و اگر
از قوه الفعل گراید مثل الشقاق و فر و سلام و کلام کردن حج و آئین شهر پیغمبر موده او و
چوبستون امبرق با و تسبیح کردن بسنگ گزیده با و دست مبارک و دست مبارک و در آن
شدن چشمه نئی و آب از انگشتان او و شکایت موده شتر و باد و آه و فر و دیگر امور
بی زبان بیش او و گواهی خادون سوسمار و گنجینه صریح و دعوائی او و سیر شدن
از طعام اندک به برکت او و در شدن امراض صعبة العلاج بدست ایشان و
پیر آئینه ازین کلام عظام به قلب مقدس او با وجود اعی بودن و غیره از آیات
و معجزات پیر بن از انداز و بشیر و مسیح و مناقب و کمالات و معجزات و اخلاقی حمید

و بطرف جیمین نو باین امید هجرت کرد و امام که تودر سر زحمت و کربت با مصفا نشد و مالی پس
 این شد و کربت برمانید از خضرت انس میفرمایند تا لاجرم و یا بیکم که او بموتی جانم از سر
 برداشت حیات کا میده و زندگانی تازه یافت مقام بصیرت و حریت باولی الالباب است
 که از همت نسید الالبابا خیر الوری پیر زالی باین از برکت نام نامی و هم که امی محمد صلعم
 خلی لمانید و نیز بهی از عبد الله بن حبیب الله و همداری روایت نموده که هرگاه ثابست
 بن نفیس در جنگ بنامه شهید شدند و در دفن شان حاضر بودیم هرگاه در قبر گذشتیم
 شنیدیم که میگفت محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشهد عثمان الهذلی
 و بعد فراغ این کلمات طلیات همچو حالت سابقه کرده فیسیم این هم معجزه حضرت صلعم
 است که بموتی از زندگشته شهادت رسالت و خلفا را شدند داد و نیز طبری و ابونعم
 و ابن تنیره از نعمان بن بشیر روایت نموده که زید ابن خارجه چون وفات یافت
 نقشش از جایستور بود و زنان حوالی او گریه مینمودند و وقت که بن خرب عشا بود
 گفتند که خاموش شهید و ساکت مانید پس بود چون از سر متوفی برداشت این کلمات
 طلیات شنیدند محمد صلعم رسول الله الامین و خاتم النبیین و کتاب الاول باز فرمود
 صدق صدیق و مع حضرت خلیفه اول و دوم و سیوم که قاز نهاد و آخر گفت سلام
 علیک یا رسول الله و رحمة الله و بركاته بعد از همچو حالت سابقه گشتند اینهم معجزه
 جلیله حضرت صلعم از بیکه که امتیعی در کتب و تفسیر محقق گردیده است که کرامت
 بحق نبی هجرت می شود چه این ولی از است ادست معجزه و وقوع همچو امورات
 خالیات و بینات و اصحاب خاصه احوال اموات از بعض اعظم اولیای امت
 محمدیه بشیر و اکثر دست داده حضرت امام با فعه هم که از اصل الا بر و از احاطه

میبایست که در مسلم الثبوت همگی شیوخ نظام و علمای اکرام حضرت حرمین الشریفین هستند در کتاب
 مرآة العیونان بعد باریع کثرت و تواتر کرامات حضرت جناب قطب العالمین حضرت غوث الثقلین
 قس ابوسعید الغریز میفرمایند و کرامات بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها
 بن احمد بن شیخ الآفاق و همچنین را حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحه در تلمیس الایمان
 و غیره تصحیح فرمود و هم در آن گفته که گاهی بعضی از باب تمکین که قدم صدق ایشان مقام
 ولایت را نسخ و ثابت است بدعوی صادق نیز میفرمودند و در جواب او دکان الشیخ محیی الدین
 عبدالقادر جیلانی رحه کثیر الدعوی بحق الحق فی حق اندر نیایاب مولوی محمد آفاق صاحب
 مغفور هم در باب مسائل رسوخ عقیدت و ولوق ارادت از آن جناب عظمی آب آیین
 عبارت اظهار فرموده اند که بر ثبوت و تحقق ولایت و کرامت غوث الاعظم رحه بسیار
 از علماء و اولیا که اخبار آن ممکن نیست رفته اند پس منکر آن باید که خاطمی باشد زیرا که
 انکار کرامت ایشان موجب تخطئه و تضلیل بسیاری از علماء است انتهى این در مقام نظر
 مناسب تمام بر ذکر یک کرامت عظم آن محبوب و عالم الکفای میگویم حضرت امام باقری
 تصریح این قصه طویل و کثایت عرضیه با سلوب بدیع و عنوان بلیغ فرموده فقیر تلخیص
 عبارت قل دل می نگار که بیخالی پسری میداشت و او از حضرت جناب غوث یاک محبوب
 حیل عقیقت دلی و ارادت قلبی میداشت و از قضا نانی و لوله عشق و غلبه حال پسری
 پروانه و لر بر شمع وجود با وجود آن سیرا مقصود خود را نتواند داشت و زبان حال قال
 فرد گردست و در هزار جامه و در پای مبارکت نشانم + روزی از حسن اتفاقات مادرش
 پیشتر حضور بی آنجنوبیت آب مشرف گشته التماس نمود که من بطیب خاطر این سینه را
 جناب منورم و حسنه صدق خود منانم و حضور باین تعلیم باطن فرمایند المنحصر گاهی

این کتاب از
 کتابهای
 بسیار
 است
 که
 در
 این
 باب
 است

گاهی ابریزان منبسطهای عطوفت و رافت درونش بر اهل لیدن می اندوزی و میسر شود
 که لاغر و مالتوانا گردد و ده هست و نخودهای خشک میخورد و دنیا بانه و ضعیف بانه بنسب حضور
 آن لایت پناهی مشرف گردید دید که حضور سرانجام و جاج و جبر و لایزال و انقائش و بل سقفا
 سوزن کرد که با حضرت از منزلت و اصفیت حضور استغنی خلی سستی مبرکی میشود که ولی باین
 لایزال و خاوم باین سده لایزالگاه حضور که است محمور بر عظام و جاج مطبوعه دست اندازده و فرمود
 قومی مایه ناسد الدینی بجای عظام المرموم بغیر حد افریح از ای و نیل امر جلیل آن مسجنان
 بفکر کلمات قدسیه همانان و جاج مطبوعه حیات کامله فیت و در مرتبه تسبیح و تهلل آغاز خست
 ارشاد فرمودند که سرگاسکه و زند تو با میخیزد خواهد رسید انگاد همچو خوردنی لذایذ و نفایس
 حوائی و ناکامی نخواهد بود حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی ۷ در جذب القلوب میفرمایند
 که لیکن از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس از مسایح که تصرف میکنند در قبور خود و میگویند
 تصرفهای ایشان در احیای بلکه بنسبت از حیات حضرت محبوب سبحانی رحم و حضرت شیخ سحر
 و ازین مقصود حضرت آنچه خود دیده و یافته گفته است نه نه نیست آنچه از علوم و
 معارف الهی عجایب و غرائب نامتناهی از افراد این است بطور آمد و است از هیچ است
 بوقوع نیامده بی اختیار نقل حال استجا و نور ذوق و کیفیت ختم سلسله قادریه بر زبان میفرمایند
 یا شیخ عبد القادر جیلانی شایا الله حضرت امام باغی رحم در تاریخ خود میفرمایند که از دید
 این ختم قادریه اکثر افراد و ارباب بمنزلت الالب و در تاج معرفت فایز شده اند و انواع
 فتوحات و صفات کثرت باطن در یافته اند و من نیکو و مجادل فی هذا البقال فلیطالع
 یرجع الی تالیفات الامام سبحان الله و لنرم ما قبل سده دست یقین ابدل بدست
 شایه جیلانی ۱۰ که دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی ۱۱ الحق بعض که ایمان در در

اجماعی و تقریر این است: محمدی سر کجایم و نظام مقصود سخن فیه لقوان و عبارت دگر و پیر و عیون
 آخر فرموده اند این لایحه علیه که حدیثی است از اموات مسلمات حرق نامعقول صوتی بهی صول سیرید
 و از اقبال کائنات الاغمال اب بکاشاید که گوش زد اول لطیف ایمان و آخرش سیر عاقبت خسرو
 است لغو و بالید اما احقاق و البیضای بمعنی خیلی هفت و فرصت میخواد بداند که از کجایم و از کجایم
 وقت بدارم فاما این قصیده مرصیة از انبیا بر این سطره در اوله شکسته در تالیفات دیگر است
 ثانی و غیره مصرع نموده ام فلیطالع ان شئت در اینجا هم از انبیا قول جامع و بالغ
 ختم کنیم که حضرت مولوی معنوی علیه الرحمة میفرماید: ایاست کائنات عامی شیخ صمد
 هر فاست: فانی است و گفت او گشت خد است: چون خدا از خود سوالی که گفته پیش
 و عامی خویش چون رکن: گشگوی عاشقان در کار رب: جو شش عشق است و بی
 ترک ادب: و علم فیضی و انکشاف بدی این سر مکتون و از مکتوم از باب سسکه و سطر
 و نازل باید جست اگر صحیح بحال و سلیم القلب است ضرورت و قاطبة بی مقصود توان برد تفسیر
 و علی ای التجراند و مقام شاید بنی الض قطع و مآر صیت اذ و صیت و جدت
 نبوی صلعم تقریب الی بالکوافل مواره نصیب العین سار و ازین امرت معنی چه باشد
 مقصود بلکه بطایعانه سر کجایم مطلوب بوجه زیبا نماید سجان البید بمحج مضمون طویل و
 بعضی از شعر و عبارت و جبر و تغییر طری و مودن کار نمون او تربت جوامع الکلم بود صاحب مرقاة
 از فضیلت کلام فخر نظامی که تصحیح اندر میناب نموده است و احقاقی فرموده که قطع
 از سگات من فی فتح البواب آخر نیاید بنده العبارة للعبی می و لواحق میباید به الطلیع
 ملک مقرب و لایبی مرسل اما الواحق فهو انظر اللدقائق علی بعض اصنافه توجه علمه و خرج
 ذلک عن الغیب المطلق و صدار خیر اصنافاً و ذلک اذا تنویر الروح القدسیه و از ذلک و غیر

و انظر اقبالا و اعراضا عن ظلمة عالم محسوس و محسنة ذات القلب عن صدور طبعية و الهوائية
 على اهل و نصيان النوار الالهية حتى يقوى النور و ينشط في فضاء قلبه فتفكس فيه
 البقوش المرتسمة في اللوح المحفوظ و يطبع على المعنويات و يتجلى في اجسام العالم السطر
 بل يتجلى حيثما القياض الاقدس مجرقة اللتى هي اشرف البعاطيا فانك يا كرامت الله
 يا مجله سبحانه لمجد و ربه است و عظمى است اولياى است محمدية و كرامات است
 منصفه و نوره را که حجرة احياءى مولى ذكره عظم و اکبر ما به الافتخار قوم عبيان است
 بکيه العياذ بالسدر برمان الوهيت عيسى هين معني را قرار داده اند با ولياى است محمدية
 كنتم خير امتة نصيب عطا گرديده و بکرات فرات از اهل ارباب عظم و از اولاد طوبه
 و لعائن شهود در داده است علماء امتى كانباء بنى اسرائيل تا بحق سيد المرسلين خاتم
 النبیین همولاى عالم فخر بنى آدم چه گفته آيد اندر مقام صاحب بقیده برده روح
 چه خوب فرموده است من لونا سبت قدره آيات عظماء احيى اسمه حين يدعى و اهل العلم
 الحاصل كاذل علم و طائفه اهل حديث از قدیم و جدید روایات میگردند خبر صدق
 احياء و ايمان را بآئين پيغمبر و عده ترين به بيان طبع و شلوغ بدیع بار و ايات و شوق
 و مبتغى طبع بگذاشتن از حسن تذكار آن و بشت و نشر میفرمودند بحسب الناس و بمقتضى
 میگردند و معدود و محسوب میفرمودند تحت حفا بصر و سحر حجاب و در اصل نمیخوانند باز
 مناقب مکرمات قال ابو طی رح فی المقامات السعدية و قال اهل العلم و الحدیث یروون
 هذا الخبر و به یسر و ین و ینشر و ین بین الناس لا یسرون و یحفظونه فی اعدا و احفظنا الله
 و المعجزاته و یدخلونه فی خیر الکتاب و المکرمات انتهى حاله این جزو ضعیف الضم
 تحقیق را با تصدیق این امر خطر بر طرق سنیة با حفظ اصول شرعیة استقامت

و استمداد فیض محمدیه بر خود بگیرد و توغیج کلام و تبیین مرام به بیانی بنماید که اگر خدا خواهد
 قطعاً و جزا هر دلبا کارگر شود و در قلوب اسلامیان اشراق و نشر حجت نور فیض بنفیر اید
 میگویم که استدلالات احتجاج منکر در مقام باین نحوست که ترویج یافته است بعضی صریح
 بمضمون عقوبت انبیین رسولی الثقلین صلعم وَلَا تَسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْحَجِّیْمِ یعنی
 بهر آنکه علی بن ابی طالب صلعم از تو پرسش نخواهد شد که منکران تو چرا بر سر راه
 پیمانند و چرا عناد ورزیدند اگر چه آن منکران و معاندان داخل شدند در صحابه مجتهدین
 یعنی مصاحبان ائمه سوزان مهر قوارت نافع و عقیوب لفظ و لالتال لبخنده نبی صابر
 آمده است و اکثر معتبرین معنی این چنین گفته اند که پرس از حال دوزخیان که نه زبان
 تحمل بیان آن دارند و نه گوش طاقت سماع آن در او ازین نهی بیان شد تحت عقوبت
 دوزخیان نیست صاحب تفسیر معالم التزیل آورده وَقَوْلُ الْآخِرُونَ وَلَا تَسْأَلُ الْكَافِرِ
 علی لفظی بمعنی وَلَسْتُ بِمَسْئُولٍ عَنْهُمْ کما قال الله تعالى فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا
الْحِسَابُ انتهى عبد الرزاق وابن جریر از محمد بن کعب قرطبی از داؤد بن ابی صهم
 روایت کرده که آنحضرت صلعم روزی میفرمودند که کاش بدانم انجام مادر و پدر من
 حقیقتاً آیه مذکوره در کتاب من بعد آنحضرت صلعم گاهی مذکور والدین خود نفرمودند
 تا آنکه وفات یافتند شاه صاحب مولانا فخر المند منقور در فتح العزیز اندر مقام عبارات
 ماقبل و دل پیرایه اتم و اکمل تحقیق سر باب تصدیق در روایت صحیح و مذاهب توهم و شک
 سلیم علامه سیوطی رحمه الله کتفا فرموده و بهتر و بالاتر ازین تحقیق مذیده در ای نیافته
 صاحب بصیرت و خبرت بفکر صائب و ادراک ثاقب ملاحظه نماید میفرماید که علی جلالت
 سیوطی نیز بعد از ذکر این دو روایت گفته اند که با وجود ارسال سند استمداد اینها بهتر

ضعیف است و بعد از این سیاق کلام چندان مناسب نیست ایضا
 باینکه احقر العبد واجب افتاد که بنده ای تصریح این که این تو ضعیف
 این ابهام از تحقیق سر
 لقیه این علامه سیوطی هم که از اعجاب العجایب و غم الغرائب است و باید نمود و البواب تحقیق
 و تصدیق و ایمان بکافه این جان عالم و عالمان باید که شود بعضی و محسبش نیست
 نبیارت فارسی چنین است که تحقیق همین در علوم حدیث متقرر و تحقیق گردیده است که
 سبب اول این آیه حکم حدیث مرفوع است و مقبول نمیشود از آن که صحیح متصل الاستدلال
 به ضعیف و قطع و این سبب از آن قبیل است که تا حالا در کنگر دیده است برای او
 و دنیا اسناد صحیح متصل که ذکر کرده شود و منکر هم قاطعاً حین عرض منتهی بلا خلاف که لازم
 تلقی بعد قبول بلا قال اقول خواهد نمود و رضا و تقدیر اگر منکر در احقاق تخریب و عقوبت
 لشک است احتیاج بحديث ضعیف و خبر یکسان و در مقابل آن ابعاد و ثبوت و اخبار
 و روایات احیاء ایمان با وجود اینکه مثل اوفی و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند
 اولی القول احسن بالمجموع قایم الامر و منتهی القال اینکه الحاکم منکر این خبر نقص برده است
 به ضعیف و اسناد و ترکیب و تناقض و تعارض لازم دیگر مسامحی و مدخلی نباشد چنان
 باسباب با اقامت ادله و بر این لاجواب حسن اتهام و انکشاف تمام مختصر است بعد قال
 سیوطی فی المقامات پسندیده و اما احتیاج الشکر فی هذا المقام بانه نزل فیها و لا یقال
 عن صحاب کثیر فقول قد تقر فی علوم الحدیث ان سبب الزوال حکم حکم الحدیث الزوال
 لا یقبل منه الاصح لم یصل الا اسناد لا ضعیف و قطع و غیر سبب لا یعرف له فی الدنیا
 اسناد صحیح متصل بیکره و الشکر یعرف ذلك یعرف باذ احسن علیه الا بیکره فان
 اجمع فی التذنب بضعیف فاعاد حدیث النجاة مع کونها مثل منه ادلی بالقبول ان ثبت

اینکه این حدیث ضعیف است و بعد از این سیاق کلام چندان مناسب نیست ایضا
 باینکه احقر العبد واجب افتاد که بنده ای تصریح این که این تو ضعیف
 این ابهام از تحقیق سر
 لقیه این علامه سیوطی هم که از اعجاب العجایب و غم الغرائب است و باید نمود و البواب تحقیق
 و تصدیق و ایمان بکافه این جان عالم و عالمان باید که شود بعضی و محسبش نیست
 نبیارت فارسی چنین است که تحقیق همین در علوم حدیث متقرر و تحقیق گردیده است که
 سبب اول این آیه حکم حدیث مرفوع است و مقبول نمیشود از آن که صحیح متصل الاستدلال
 به ضعیف و قطع و این سبب از آن قبیل است که تا حالا در کنگر دیده است برای او
 و دنیا اسناد صحیح متصل که ذکر کرده شود و منکر هم قاطعاً حین عرض منتهی بلا خلاف که لازم
 تلقی بعد قبول بلا قال اقول خواهد نمود و رضا و تقدیر اگر منکر در احقاق تخریب و عقوبت
 لشک است احتیاج بحديث ضعیف و خبر یکسان و در مقابل آن ابعاد و ثبوت و اخبار
 و روایات احیاء ایمان با وجود اینکه مثل اوفی و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند
 اولی القول احسن بالمجموع قایم الامر و منتهی القال اینکه الحاکم منکر این خبر نقص برده است
 به ضعیف و اسناد و ترکیب و تناقض و تعارض لازم دیگر مسامحی و مدخلی نباشد چنان
 باسباب با اقامت ادله و بر این لاجواب حسن اتهام و انکشاف تمام مختصر است بعد قال
 سیوطی فی المقامات پسندیده و اما احتیاج الشکر فی هذا المقام بانه نزل فیها و لا یقال
 عن صحاب کثیر فقول قد تقر فی علوم الحدیث ان سبب الزوال حکم حکم الحدیث الزوال
 لا یقبل منه الاصح لم یصل الا اسناد لا ضعیف و قطع و غیر سبب لا یعرف له فی الدنیا
 اسناد صحیح متصل بیکره و الشکر یعرف ذلك یعرف باذ احسن علیه الا بیکره فان
 اجمع فی التذنب بضعیف فاعاد حدیث النجاة مع کونها مثل منه ادلی بالقبول ان ثبت

فی البیان هذا المقطع ثم لا شئ فی الجان بذاک الموصول مع ما یضم الی ذلک
ملاحظة خطاب ان الایات من قبل ما بعد کلمات فی اهل الکتاب من قوله تعالی یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم المستوة بقوله وَاِذْ اٰتٰی اِبْرٰهٖمَ
ولهذا اتممت القصه بمنزل ما صدرت وکر زدا ریابی اسرائیل ایذا انما ختم طولها جملین
قول ان المراد باصحاب حجیم کفار اهل الکتاب ایجادون عن الامانه والمناجی یورکد ان
مدینه خطیب فیها من بنی اسرائیل الذریه واکثر باخطوب فیها الیهود والناقصون فی التور
من المعهود انتهی فاعتبروا یا اولی الالبصار انهم مقام صانع طبع وقاد و فکر نقاد
فی مقصود بان بر و جل متین لضعف و معدلت از دست ندها و لا اینکه من حیث بلا
الخطاب ملاحظه نماید که تحقیق آیات با قبل ما بعد من قوله تعالی یا بنی اسرائیل الی اذا اب
ابراهیم کلمه بمنزل بحق اهل کتاب گشته اند بار علیه تمام و ختام قصه همچو آغاز کلام
و صدارت مقام غرمود و ثانیاً اینکه در تکریر زدا ریابی اسرائیل بدایه و سر رحمة ایدان
و اعلان نیت بر تمام و ختام این قصه طویل و حکایت عریضه پس لحاظ حیثیت بلاغت
خطاب اعتبار مناسب قبل ما بعد حسن و جوه نادمی باعلی ندر است باحقاق و اثبات اثر
عنی مراد باصحاب حجیم کفار اهل کتاب هستند که مدته احرر مسلک شیطنیت و بغوایت بعد
حصول ادا و ک بلاغ بسین حکام احکام الحاکمین ممکن نماند و همین معنی از متعود و مودک است
اینکه سوره مدنی است و اشعار لا خطا بالتصریح بنی اسرائیل و ذریات آنهاست غالباً
و اکثر مخاطب اند طائفه یهود که ناقض و منکر میثاق و عهد و مندرجه تورات بودند چنانچه
همین معنی مفسر شرح میشود از حیثیت تناسب لفظیه و معنویه چه طبقه حجیم از اعظم طبقات و کلمه
در کات و احوال تعالیات نیز آن است چنانچه برای همین مقروض مسکن همچو کافرا بوجهی بعین که

رسول مبعوث صلعم حين من ان در عز و بدو و مودعات و عول هذه الامم كما سميت فاد
من خارج الكلام السيوطي هو و يرشح ذلك من حيث المناسبة اللغوية والمعنوية ان يحجم كلام
من النار كما هو مقتضى اللغة والآثار المروية اخرج ابن ابي حاتم عن ابى مالك اخرا لى العبد
الابرار في قوله تعالى اصحاب الجحيم ما عظم من النار واخرج ابن جرير وابن المنذر في قوله
لما سبعة البواب قال اولها جهنم ثم نظي ثم خطمة ثم السعير ثم السعير ثم النهاب قال واخرج
ابو جليل قال الذي بهذا المترتبة من عظم كبره و شدة ورزوه و عانده عن علم و يقين و تدبيل
ما عنده من آيات الكتاب المبين و حجة ما بعد و انكر و حرف ما في التوراة و غيره و كان
صلعم في رسالته و هو ما مور في كتابه باتباعه و ايقظت فيه و طاعته و لا يلبق ذلك بالفتنة
لا علم عندهم و لا كتاب لا عناد و لا تدبيل شيء من الخطاب فان هذه الدركة ليست
القول خصوصاً من هو من المصطفى صلعم سبيل الى سبيل انته اذ في صور مقام متبنا
و الكتابه بنت باعيني كطبقة حجم سكن و مقرر تشخيصه بنت ككفر ان غيرة مقتضى رشيد و احمل
و الثعال شيطنت و ضلالت ان باعلى شورش و خردش بمجوش حرف و عتو و شتكا و كافر
فرعون سرزده و بهاره معاندا علم و يقين و غير و محرف آيات كتاب مبين مانده و كفر
لواح از عتراف رسالت و نبوة مرسل خدا مؤذ با و صيف معانته خوارق باسره و آيات
و بنيات و نجه نيس بر اهل فتره چگونه حصدق و معيني راست و درست نخواهد آمد بكم
فت منى بينى و حينيكه ابوطالب محض از لواظ نسبت سلسله قرابت و حقوق كالت
و بر خا و حسن شرف ملازمت ان سرا با رحمت و خير و بر كبت از طابغة اهل نار ايهون
و اخف در عذاب خواهد شد حالاً نكه مدة العير از شرف التميل او امر و نواهي گرزيان مير
و مانده قال العلامة فيه و قد صح في اليبى ان ايهون اهل النار عذاباً لما جاز به من بره

و قد بانه لعمري انما بلغ امتداد عمره و امتناعه من طاعته امره فما ظنك يا بويه الذين
 بما اشد قربا و اكد حيا و قصر عمرا بسط عذرا فمعا و لهذا ان يكونا في طبقة الحجيم و ان يشهد
 عليهما العذاب عظيم بل الا لعنهم من لدن اذني ذوق عليم انهم في اشد رضو و رتبا از خشم بصيرت
 و عين خبرت قياس كردني شست و بدل اندشيدني است با صلاب طيبة و ارحام طاهرة و بول
 شريفين رسول الشقلين صلعم كه لفضل عظيم خدای كريم رحيم بويتيه من ثاير شرف و وليت
 حاكم اين تمثال مرآت خدا نما شرف گشتند آن نور خاتم ذات واحد پيت نمباد ايجاد و تكوين
 بوياني با رحام طيبة صلاب طاهرة مستقر و متكمين باشند پس چگونه غفلا و نقلد اسر و بياشت ميزان
 خواهند گرديد كه جانب واحد عظم كفر انوشد كذا و هتي عنادا و جانب ثاني باشد قربا و اكد حيا
 و قصر عمرا و البسط عذرا و عظم منزلة و حقيقة معني الاحاديث متكثرة بروايات صحيحة متضمن الواض
 چهارت و شعر بالوف شرافت و كرامت آن هر دو حضرت بطرق متعددة و سهيل متكثرة
 بداهت و صبر است و ارد شده كه بر هیچ كسي از اهل علم قديم و جديد از انها مستور و مخفي نمانده
 پس شخصي كه براي او ادني ذوق سليم و طبع مستقيم و شامة لطف ايمان و ثمة الزمان و خوفان
 اليقان است كي جواز اين معني را خواهد داشت كه بويين شريفين شافع ثقلين لغو و بالند از اربا
 حجيم تصور نمايد و معاذ الله انيكه باشند بويين خير ثقلين صلعم در حلقه حجيم همچو آن كا و اشد
 و حاجا انيكه تسلط شود بر هر دو خدا بليم در حاليكه منشور كرامت گنجور و منقش معمود و لطف
 عظيميك شاد اين صدق مقال باشد خالق كون مكان پس مراعات و حفظ احترام اكرام
 آن سيد فانا هم اينقدر محفوظ داشته باشد و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم
 انگاه قبل قال و چون و چرا رسد و در خلی چگونه ندارد چه در حینيكه از جامع نفوس خیر
 اين معني متصور نیست كه بتعذيب و عقوبت بويين راضي باشند نسبت از ان حضرت شافع

المجرین و یا از سلسله آل اسحاق علیهم السلام که با سادات و اعیان مبنی بر یک
 تعامل خشونت و عبوسیت ساخت و نظر عیون را رفت نه در داشت کی حوازی و خفا
 از معنی تصور پیدا شود که سر اسیر از محاللات عقلی و محاللات عادی است و باید به دعایا متعالیه
 و متعالیه در طبایع و عادات قطری انانی است و نیز از نمیه جوهره معانی و مبانی اخبار و انوار
 یقینی است از همین است که روایت کرده ابن جریر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که
 یطهرک الخ که از روضای سواد قبول صلعم است یعنی که نه داخل شود احدی از اهل بیت او
 در نار و اندر بنیام اکابر و ملما واجبه فضا حکم العیون فرموده اند و نیز روایت نموده ابو سعید
 در شرف نبوة و غیره من حدیث عمران بن حصین مرفوعا لاساک که فرمود سوال کردیم از رسول الله
 عام اینکه نه داخل شود کسی از اهل بیت مادران ائمه عطا فرمود مرا یعنی اراجا که تصریح
 و تبیین معنی در صدر رساله بوجه حسن و زیبا گذشت فاما حالیا بنظر علوی مقام اطناب
 کلام باز از احقاق و اتات انحن فیه اشعار و انبیا تفصیله میدهد مخفی نماند که علامه شیخ
 اندر یلبا بکاری کرده است که در عبارت مختصر همچو مسئله عظم و اطول امر اکبر و اصل احیاء
 بر این بلوغ و بیان پدید محاصره فرموده و از وجه اتم و اکمل انصراف حسن اتمام معنی نموده
 میفرماید بل یستعد علی من انجی السریة لتفیلین ان انجی به الا لایین فقیر بمانند حضرت
 بلایین سایل فیها رخصت العین میداد و از راه حسن معاد از ان بقعه مبارکه مهیا گشت
 روزی لجا صلوة عصر باین جنم شریف از حضرت شیخ العیلامولانا الفاضل اولاد الله
 شیخ محمد جمال حسابد حله العالی مفتی حضرت مکه معظمه و اولاد فضل و شرفه و ابرشاده
 سبقت و مستدبرک خامنه اندر معنی گشتم حضرت ممدوح بعد فراغ از دستر شد بر این مضمون کلام
 طیب و لطوفا قدسیا و الووف تحیات ذاکیات صلوة و التسلیمات مادله لامعنه برقه

در این دو وجه ساجده از احقاق و اثبات جمیع نشان داد و نصارت حدائق ایمان را
بآبشاری عرفان و آبشار اقیانوس با لاجسافا اندر مقام از سعولات سیر با تقدیر
حضرت مدح بنظر اطباء بقیل طایع و مانع اکتفا میکنم که فرمودند مگر که شاید قول علامه سیوطی
ندیده بشیبه انحراف بیان ابدی حقیقت کلام الملوک ملوک لکلام کمع طبع نظر از سخنان
بجارت و غایت جامعیت که هر کلمه اش باقل و عمل و هر جمله اش اتم و کمال است خواهی بدین
وساقت بلیغ چه نوع مستلزم و متضمن با ثبات و احقاق ما نحن فیه است که بهر از آن طرق و پیرایه
محمود و منجبات و الوفاء صاف برارت و انواع مغفرت آن هر دو اعلی حضرت نادری با علی
بدرست حالا قول منکر اینکه تحقیق دارد شده اند و احادیث کثیره در تعزیر و عقوبت ابواب
خیر الانام صلعم میگویم که اندر ین باب اجوبه قویه بارقه و ادله لامعه ساطعه علامه سیوطی
و غیره اکار سلف در تصنیفات خود فرموده که نقل بالا استیجاب آن طوالتی میخواهد ملاک
طالبی روینماید فاما درین عجاله نافع و تبصره حقما از مخلص و محصلش بعبارت فارسی بدین
ارباب بصیرت و آدریزه گوش اصحاب خبرت نموده میشود که علامه سیوطی رح میفرماید که تحقیق
مطلع شدم بر آن احادیث بانسرا و تباهها و جهل بلیغ نمودم و سعی مایلق کردم در استیفاء
و تتبع آنها پس یافته اکثر آن اجماعیست را ما بین ضعیف و معلول و صحیح اینکه بعضی از آنها نسخ
نما تقدیم من لثقول یا فیما بین آنها از دم تعارض تصوریده شود انگاه احتیاج و یقیناً
اقتد بر چیز بامر مرجع علی ما تقر فی الاصول حفزات امه مالکینه حنیند ریناب بی تحقیق
کمال برده و جانات قاطعه و بنیات ساطعه از آیات و احادیث قطعی داده و گفته که این
انبار احادیث الباعین للقاطع و یا اینکه احادیث نجات و اسلام و حیات که همه وجوه
مثل و وفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند مستحق و نهیست پس لایح

حفظ قوانین مذکوره و حصول مصروفه قاطبه رجالی و جنبه این احادیث واروده باشد
داده شد باقدام و سبق بالعلم و ادلی و احق بالقبول و اوسع بعین خواهند شد و لیست
شعرى که منکر بمقدمه اطفال مشرکین چگونه مجده برآ خواهد شد و چه نوع میر انجام این
خواهد کرد که از ورود و جبر و خول نام آنها مستحق است و همچنین مستلزم خوف و خذل
و ترس و خطر از اصول شرعى میشود چه منکر ازین دو صورت فرار کردن نمیتواند یعنی اگر خواهد
مسبب اقتضا حدیث و ابوده باهم فی الناس پس این قول لا محاله اشد قول و محل علم مردم
است و اگر خواهد گفت بقول الناس باز اطفال باس پس تحقیق این قاطبه ویدیه منکر
و متضمن علی دل از اخبار واروده است باهم فی الناس پس اندر خصوص لا محاله اطفال این
و ادغام این تعارض خواهد شد مگر بخر تسکیم و اقبال منسوخیت اخبار واروده منسوخیت
و نیست منسوخیت همین الا بالاشاعة الواقعة من اصطفی معلم حیث قال سالک قالی

بین من ذریه البشر فاعطایهم عهدا اکابر محققین فرموده اند که تحقیق در شرع شریف
مستحق گشته است امریکه نامحسوس است برای رفع سس اطفال مشرکین و برای کسی که
بلاغ دعوت بادشاون نشده معتبر نیست و لا فی قوله لانی و لا قریه فایزها و ذکا
الحری و ما کما بعد باین حتی یبعث رسولک لم یبعث آیه که میه اولی منسوخ شد
تغذیب و غنوب اطال دارد آیه زمره ثانیة منسوخ شد اخبار تغذیب قبل الازل
ملاحظه کنید با معان نظر فرمودن منکر و اولی الا اخبار باین امر را بطریق و همچون سایر
بابیه که نظم قرآن و فرقان همه سواد می است حدیث صریح و صریح

و اما قول المنکر انه در دوت احادیث کثیره فی عذابها بقدر قنعت علیها باسرا
و بالیست فی جسمها و خضرها و اکثرها باین صلیف و مغلل و اعمی و منها منسوخ

بأن تقدم من النزل أو معاً من في طلب التبرجج على ما تقر في الأصول وقد اختلف
بعض أئمة المالكية من سجونها ساطع وقال هذه أخبار أحوالها من اللطائف
شعرى ما أيقول المنكر في أطفال المشركين والتجبر بانهم في النار متين مبين
فان قال بتقصده نقد الكبر القول أعظم الهول وان قال بقول الناس ورفعهم
الناس فقد سلم العدل عن الأخبار الواردة بانهم في النار وليس إلا كما يحتمل من
عند أهل التحقيق والرسوخ وذلك إلا بالشفاعة الواقعة من المصطفى صلعم فيهم
قال سالت ربى الله من ذرية البشر فاعطانيهم وقد وقع الناسخ للأطفال
ومن لم يبلغهم الدعوة معتبرين بمنزلة في قوله تعالى ولا تزدوا زينة وزاد الخبر
وما كنا معذبين حتى ننبعث رسوكا فاجملة الاولى نسخت تعذيب أطفال
والثانية نسخت أخبار التعذيب قبل الارسال فانظر الى هذه الاسباب المودعة
في نظم القرآن والمناسبات المتبدعة في ترتيب الفرقان انتهى مقامات سجد
حالات التحقيق سيد آخر وبحث شريف دیگر باین بین وعنوان متین باشد شنید
وقلب بر شب و لكن لیطین قلبی باید رسانید وآن اینکه بعض ارباب ثقات
استدلان احتجاج رفع باسن بانحاء آخر به براهین حکم و اظهار موده اندیشه
از ان معجز من تحریری آرم که مذکور بعض ارباب حدیث و اخبار کبار جلیل الدلیل
رسول مقبول صلعم از ارباب قشره هستند یعنی نیامند بلاغ مبین از بنی اسر
و اجمعی از اصول شرعی صراحت و ندایه مستلزم است بر رفع عقوبت و اس
چه بعض قطعی مذکور بدان نادسی با علی نذار اما اندر بمقام خدشه است که از
بادی البظر ناشی میشود و نقضی است که متبادراً حادث میگردد و آن اینکه قول

قابل مقابل جاب مقابله دارد و میتواند که بگوید که تحقیق معلوم گردیده است
و عزت نیست بر هر دو حضرت و در صورت تسلیم و تحمیل دعوت رسول مرس
چگونه هستند لال احتجاج در باره رفع نهی از آیه کریمه و مَا كُنَّا مُعْلِّمِينَ
و درست خواهد آمد پس میگویم که ادلی الالباب این نقص ضعیف و خدشه
رکیک با بوجهی دفع فرموده و که بسیار مشهور موده محصلش آنکه اهل علم
فرموده اند که انفعی الی یومنا به نیرایه نبوت و تحقق نه پیوسته که بلاغ و خصوصاً
دعوت حضرت عیسی تا بعد از حضرت گشته و نه ایمینی با ثبات و احقاق رسیدن
که آن بعد از حضرت شخصی ادرا یافته باشند که او بلاغ بین دعوت اسلام برسد و
جناب نموده باشد و فرضاً و تقدیراً اگر در سبب ما نحن فیه اعتبار لغزش تقدیم نبوت
بلا شطر بلاغ حقیقه و الیه مال تحقیق تسلیم نمایم پس این معنی صراحه و بداهه مستند
ابطال احادیث وارده بحق اهل فتره است و هذا باطل کوناً اینکه در صورت
تسلیم قید مغر و ضمه و اعتبار شرط مقداره سلمه اعنی لعبت ما یافته نخواهد شد
تومی و طائفة احدی در دنیا بوصفی و حالتی که حکیم کرده شود بران باطل قدرت
چرا که این معنی از اجلی بدیهیات و از اوضح مشاهدات انبیاء قبل از حضرت عیسی
مبعوث و مرسل نبودند با قطار عالم و نیست احدی از اهل قدرت سابقه متقدم
مگر که قبل شان لامحاله تحقق نبی مسلم الشبوت است تا اینکه سلسله این معنی منقضی و
شود حضرت آدم ابو البشر و قبل تخلیق و تکوین آدم غیر مجرب است از کبر و اسلام
و حلال عرام عند علماء الثقات الانام و الهیات الخوص و العوام چیست صرح
اسیوطی رحوفان الانبیاء قبل عیسی مبعوثون فی اقطار العالم و ما من فتره

بمقتضای آیه و لم یس قبل آدم بشر تعلیق به احکام من کفر و اسلام و حلال
 و حرام فان اعبرنا تقدم لعننه ما وان لم یس قبل الیهیم استحال احادیث اهل الفتره
 از کم یوجد بهذا النص فیه حکم بحال علیهم البته مقامات سندیه پس در صورت
 اعتبار منقوضه و فیه مقدار امریکه لازم می آید و خطریکه رومی نماید همه و چو
 از غیر سلمات و غیره مقتضیات است کما سبق تصریح الفاجه بمنعنی بدانته مستلزم
 و متضمن اباد انکار است آیات کریمه و احادیث طایعه حجت صرح فیه و قدر و رومی
 اهل الفتره احادیث صحاح و حسن المن باهم موقوفون الی الامتحان بین یدی المملک
 الدیان فمن سبقته له السجاده اطاع و دخل الجنان ومن سبقته له الشقاوة عصى
 و اودخل النيران البته تلخیص مرام انیکه اهل فتره الطائفه هستند که مخلوق گردیده اند
 ما بین زمانه و بنی مرسل که نه بلوغ و وصول دعوت بنی اول بروداد و نه ایشان مادر
 شرف صحبت بنی ثانی مشرف گشتند مثل طائفه اعراب که حضرت عیسی علیه السلام
 با ایشان و نه ایشان فائز و مستفید بشرف دولت ملازمت جناب رسول مقبول صلعم
 مشرف گشتند فاما اهل فتره موقوف اند الی الامتحان بین یدی المملک الدیان
 پس از آنکه بسقاوت سابقه ابدی منحرف و معرض گشتند و اصل شدند بدرکات
 شیرین و آنما که بسجادت سابقه مزیدی حسن امتثال احکام نمودند داخل شدند
 بنور لقاء رحمن و در باب آریاب فتره و را این قول متعدد و متکثره وارد
 گشته اند بعضی میفرمایند که ان المراد اهل الفتره من کان بعد و ثور شرعیه
 عیسی و قبل لعننه بنی السراج النیر و موطا هر من قوله لک یا اهل الجنان
 قد جاءکم من ربکم فاعلموا انکم علی فتره من الی سئل الخ قال الفتره

لدى بعين الفترة ما بين النبين وقال ابن جرير في هذا الآية القبول حسن الفترة فظاهر
 الرسل بعد مجيئهم من فترة الامر اذا بدا وحسن وقال الجوهري في الصحاح قولاً اباية الفترة
 ما بين الرسولين من سبل المد سجانه فلما تكون فترة حتى يقدر بها دعوة رسول ثم تباد
 المذاق فيه ثم امر او يطول لفظ حديث الجاهل وهو على شرط الشيخين صحيح الاسناد
 اذا كان يوم القيمة بار اهل الجاهلية يحملون اوزانهم على طبعهم ثم ذكر لفظه
 في الاستحسان وهو صحيح في المراء وقد بحث امامنا شافعي في فترة وهو لفظ
 باعدين من اسنين على ان في زمانه من لم تبلغ الدعوة وهم قوم وار القتين
 فاذا وجد من لم تبلغ الدعوة بعد ثبوت بينا باي سنة والاسلام طائفتان
 واخر فاما تلك من الجاهلية التي عم فيها الكفر والجهل وطبق الارض وغلبت
 كل كافرتهم مقامات سنديه والى هم در شرح مسلم تحقيق ابن هسك كما ينبغي
 فرسوده حيث قال العلامة فيه وقد ذكر الآتي في شرح صحيح مسلم هذه المسألة
 فاطلب فيها والحق را حكم وقال اهل الفترة هم الامم الكائنة بين ازمنة
 الرسل الذين لم يرسل اليهم الا اول ولا اذكر كذا الثاني كذا كالا عاب الذين لم
 يرسل اليهم عيسى ولا الحقوا النبي صلعم انتهى ورد في تفسيرهما لم ينزل
 واختلفوا في مدة الفترة بين عيسى ومحمد صلعم قال ابو عثمان الهندي ست مائة
 وقال قتادة خمس مائة وستون سنة وقال معمر والكلبي خمس مائة واربعون
 سنة وسببت فترة لان الرسل كانت تتر بعد موسى من غير القطع الى زمان
 عيسى ولم يكن بعد عيسى سوى سولنا صلعم انتهى بالجملة اندر بمقام حسن اتمام
 انمضي خبا كذا انقصه وتفتيح حضرت عقيل ابن ابى طالب استفادى شود از تحقيق

حضرت در یافته نشد و دیده نشده چنانچه ایشان این معنی را به تفرع کامله متفرع
 باقسام ثلثه نموده اولاً اینکه مثلاً شخصی به بصیرت قلبی خبرت معنوی ادراک تجدید نمود و علم
 از آنکه داخل شد در شریعت کفر بن عمرو بن نفیل یا مثلاً داخل شد در شریعت عیسی
 و ثانیاً اینکه بشر که موقوف ادراک تجدید گردونه داخل شد در شریعت نبوی و نه مخرج نمود
 بر اهل شریعت خود شریعتی و منهای جی بلکه باقیاندا مده لهر حال غفلت ایشان با تحقیق از اهل
 پسند و قاطبه اینچنین طائفه از غیر مغذین است که سابقاً تصدیق و ثالثاً اینکه مثلاً
 شخصی شرک نمود و ادراک مضمون تو حید نکرد و بلکه تغیر و تحریف نمود و مخرج گرد و از اهل
 ملت نبوی شریعتی و هم الاکثر و این قسم عند تحقیق از ان قبیل است که مسلم الثبوت است
 تعذیب عقوبت ایشان پس تاخرین زائد فضلاً و شرفاً فرموده اند که تحقیق واجب است
 اخراج و انفراد حضرت ابوین شریفین رسول انقلین صلعم ازین قسم ثالث حيث صرح اسویطی
 فی المقایات السندیه ثم اهل الفترة فیما ذکر عقیل ابن ابیطالب ثلثه اقسام الاول
 من ادراک التوحید بصیرتیه سوار لم یدخل فی شریعتیه کنیدن عمرو بن نفیل او دخل فی شریعت
 عیسی و لثانی من لم یشکر و لم یوحید و لا داخل فی شریعتیه بنی و لا اهلک نفسیه
 و لا اختیر و بنی اهل لقی عمره علی حال غفلته عن ذلک تارکاً جمیعہ و قال فی السجایه
 مع کلان ذلک هم اهل الفترة قال و هم غیر مغذین للقطع کما قرنا طریقه و الثالث
 من اشکر و لم یوحید و بدل غیر و شرع لنفسه ضلل و حرم و هم الاکثر و علی هذا القسم
 صح تعذیب و ذل بعض من تاخر من اهل العلم انه یحب اخراج الا بوین اشرفین من القسم
 البته باجماعی مختص و مقصور و مبنی بر بلوغ و عدم بلوغ دعوت است و این
 اصح ترین اقوال است معنی شخصی که رسید بر بلوغ دعوت پس آن لامحاجی را حرم

شرعی است عام از آنکه قبل از آنکه بگفته باشد یا بعد از آنکه بگفته باشد از اهل فتنه مثلاً
 رسید بر بلخ و وصول دعوت و بعد از آن اصرار نمود بر رد و عناد و ابا و انکار پس آن اهل
 بلا حملات ناری است و ما قسم اخیر است محل اجماع و نیست اجدی را از خلق اندرین
 نزاع صحیح است و طی فی المقامات پسندیده و باحکمته فالمدار علی بلوغ الدعوة و عذر من
 فمن لم تبعه فبوجاه سوار کان قبل البعثة المحمدیه او بعد از آن کان فی زمانه فتنه
 و بلغه فهو فی النار و الا فتنه علی الفنا و در و ا و ذلهم الاخیر محل اجماع پس فی این
 پس الخلق نزار و هو الذی استار الیه النودی فی شرح مسلم فمن عذره العذر و سوله
 فهو المعذور و من بین الدنما له من نکره منتهی حالا احقاق مدعی و اثبات ما نحن فی
 بنحو آنرا قبول آن مربوط و ادله محتمل باید رسید که اندر میان علمای محققین و اخبار کبار
 مشاخرین از اسلام و امت سابق فرسوده اندالی با هو اقوی در گاه واضح مسلک و آن اینکه
 حکم هر دو جناب مغفرت آید همچو کسی که با بیان با تحقیق بلای دعوت رسول نگردد و در
 احکام شرعی وصول حقیقه همچو طائفه اهل فتنه است بتصریح مصرحه سابقه چه بمعنی
 مکتوف و برین بر اهل علم است که الی یومنا بعرض تحقیق و برای تصدیق از نصول
 و اخبارات قطعیه نرسیده است که قطعاً و جزاً بر هر دو جناب مغفرت آید بلای دعوت
 اسلامی احکام ملت حقی گردیده و لغو و باطل بعد بلای و وصول دعوت و استیلا احکام
 بر حق صدق ابا و انکار و رد و عناد بر حق پس اندر مقتضای صدق کلیه شرعی و ضابطه
 بل صفت عیان و مستغنی از بیان کل مولود یولد علی فطره مع هذا هر دو جناب مغفرت
 مقبوض گشتند بزبان پیشاب و نرسیدند به من بلای الاحقاب که تحقیق من تحقیق بود
 التفات یعنی سعت ند و عمر شریف هر دو حضرت تا زمانیکه و قیوف و اطلاع بر اخبار و احکام

اخبار دست دهد و بعضی است که اخبار بزرگوار را از جمله الاسفار تعقیبت قریح
 گراید خیر صریح است و بی چون فی المقامات اسندی و ذهب محققان فی سابقها الی ما یست
 اقوی مدرک واضح مسلک و هو ان حکمها حکم من یکم تبلیغه المدعوه من اهل الفطرة اذ هم
 انها و غیا و عا. ند و کل مولود یولد علی الفطرة مع ضمیته انها قهصیا فی ابان اشباب
 و کم یبلغ سن من فیه الاحتجاب فلم یمسح عمرهما الوقوف علی الاخبار بالانخبار من الاخبار
 و بعض من یبانی الی الاسفار بالاسفار الی حمله الاسفار ابتغی از محمد بن اسحاق مروی است
 که رسول مقبول صلعم دین شریف حضرت آمنه رضا بودند که حضرت عبدالعزیز و فاطمه
 یافتند بعض میگویند که عمر شریف بدو سال رسیده بود که وفات یافتند صاحب
 مدارج اللبوة فرموده که این قول اصح اقوال است و دیگر ثقات محدثین و اکابر
 متاخرین هم ترجیح و تحمیل نموده فرموده فاعتدوا یا اولی الابصار که هرگاه
 که تحقیق مقام و توضیح فراهم حسن بیان جلوه اتمام پذیرفته و معنی بوجه حسن
 بر شیخ شایسته پیدا و هویدا گشته که آنا که قبل بعثت بنی مرسل متبوع گشتند
 از خصوص قطیعه و اخبار صحیح و معقوبت و باس شان محقق و مثبت پس حال اعتبار
 تتمه و بقیه این هم گوش خاطر را فرا باید داشت و او را در مقصود و مباحث فیه همواره
 حسب العین باید ساخت که هر طایفه مستقیم و نهیب توهم و سلک سلیم گاهی خطا بخورد
 این صریح است و بی چون فیها قال الله تعالی فی بیان انه لا یعاقب احد قبل
 البعثة ولا یحیی و لو انا اهل کناهم بعد ان من قبله لقاتلوا ربنا لولا ان
 ارسلنا الینار سوکة و انتج الیهم من قبل ان یتبدل و یخسر فی و قال الله
 فی سورة طه تلت آیات الکتاب المباین و لولا ان تبصیرهم مصیبه

بما قد سمع ايديهم فيقولوا ربنا لولا ارسلت اليك رسولا لنكون
 في هذه السورة ذرية استبدل بالعالمون وما كان ربك مدهلكى القس
 الى قوله الا واهلها طالمون وقال الله تعالى في عهدهم تكليف النازل و
 قاله الناقلون ذلك ان لم يكن ربك مهلكى القس بظلمة واهلها فاقبلوا
 وقال الله تعالى في سورة الشعراء تنبيه العالمين واهلها من قسمة الاله
 منذ ان ذكره وما كان ظالمين وقال الله تعالى لعذر الكفار حيث لا يجدون
 في النار من يصير وهم يصطرون في هاربا اخرجنا الغل صالحا غير الله
 كذا فعل اولم نغركم ما يتذكر فيه من تذكر جاءكم المائدة
 واین تحقیق است عظم و بیا می است اہم مسلم الثبوت عندنا فی الفقه والاصول
 و به قال العلماء الفحول حیث صرح السیوطی فیما فیہ القاعدۃ مقطوع بها عندنا فی
 والاصول مستقیمۃ نشر تباعن ان یورد فیہا شیء من لقول النہر برحاب بصیرت وازبان
 خبرت بحجبت نذکر احادیث صحیحہ ودر بخاری و غیرہ وارد گشتہ بخلاف اینکہ کافر بگردیدہ
 از عوہ از عہد ابرہیم تا عہد عامر ابن الخثعمی و این شخص ذل از انہاست کہ عبادت
 صنم و پرستش او مان سوزہ و تغییر و تبدیل نمودہ دین ابراہیم کہ بہین سبب از فرمود
 نبی صلعم او را کہ بحیر قضیہ فی النار حیث صرح السیوطی فیہا و اما العرب فصحت الاحادیث
 البخاری لکل را و دواعی باینہم یکفر منہم احد من عہد ابرہیم الی عہد عامر بن الخثعمی
 بہ و اول من عبد الاصنام و غیر دین ابراہیم و راہ النبی صلعم سبب لکافیت قضیہ النار
 قد نص العلماء علی ہذہ الجملۃ و رو بہا بحملۃ فی حدۃ من الاحبار و تحقیق روایت نمودن
 حسبنا ریح خود از ابن عباس کہ بودند محمدان و معدور مرقیہ و مفر و خرمیہ و اسد بر

نبندی از این سخن میگویم که در صورت ادراک و اشیاء آنها زیاده تر شمال از کمال است
 و فزاید صداقت و وثوق علی باطن و فی تصور غالب است که بشایق کامل طالب صادق
 باز منتظر و محتاج با قاست بنیات و ادک و اصنات با حدی و جوه نگرود و دیرایه بیان
 مستغنی از شرح و تفصیل گردد و آن اینکه استدلال نمودن استلزام و سفیان این
 عینیه بر بقا استمرار توحید و وفایت ابراهیم بدلیل قوله تعالی و اذ قال ابراهیم
 رب اجعل هذا البلد آمنا و همین معنی دارد شده است از این جاست
 و بجا بود قنوه بسند معتبر تحت تفسیر قوله تعالی و جعلها كلمة باقية فی عقبه
 گفته که دائما و بجا و وفایت ابراهیم همچون افراد پیدا شدند که مقرر و مشرف
 بودند انیت حق سبحانه تعالی بودند و پرستش ذات پاک و حده لا شریک منین بودند
 و بر فطرت بهم وجه متمکن و مستقر بودند و همین معنی را تصحیح داده این منذر از این
 جبرج در تفسیر خود و هو العالم الاول فی قول رب اجعلنی مقيم للصلاة و من یستی
 و این عینیه نیز استدلال میغنی بآیه مذکوره نموده که احدی از اولاد حضرت اسمعیل
 پرستش منام و عبادات او ثمان نکرده و چگونه این معنی راست و درست نه شود که
 ابراهیم خلیل الرحمن را خواسته بود از جناب خداوند کریم بداجنبی و بتبی آن تعبد
 الا صنام ابراهیم آنجا که ادعیات انبیاء و جملة عبادت و قبولیت و تکرار عبادی اجابت از
 حق بهر استیصال می آید و دعای حضرت خلیل معبر من اجابت و قبولیت رسیده چیست
 صریح اسیوطی رح فیها و قد استدل مجاهد و سفیان ابن عیینیه علی استمرار التوحید فی ذریت
 ابراهیم استدلالات و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا و اجنبی منی
 این تعبد الا صنام و صریح فی تفسیر ابن المنذر عن ابن جریر و هو العالم الاول فی قوله

زبانی میمصلوبه و من و امی قال فلن نزال بن ذریه ابراهیم ناس علی طرقة
 لیکن اندر ورور عن ابن عباس مجاهد و قاده بسند معتدله فی قوله کتب و جعلها
 کلمة باقیه فی عقبه قال الا خلاص التوحید لایزال فی ذریه من یوحده بسند معتدله و فی
 البیضا و سی فی تفسیر نهج الایة و رحم ابن عیینة ان ابوالاسمعیل عالم لعید و الصنف محتاج
 و ورور فی تفسیر معالم التشریل و ابداع اوله لنبیه فاما و نبیه من صلبه کلمه لعید بنهم احد الصنف
 و یکذا فی المذکر و صاحب تفسیر حسینی هم در تفسیر آیه کریمه و اعقبی آه گفته که ابن عیینة فرمود
 که فرزند ان اسمعیل بجبهت عای خلیل الرحمن بت نه پرستید ندانستی امام فخر الدین بانی
 شکر الدنیا و نبیه نیز تصحیح بمعنی فرمود و بنایت تجیل و تعظیم و تکریم و تمجید اینصندوق مقال
 خلاصه اش انیکه تحقیق بودند ابوبن شریفین رسول الثقلین صلعم از زمره مشرکین
 بلکه ممکن بودند بر توحید ملت ابراهیمی و سالک باقوی سالک توحید بودند که علام
 سیوطی در تحقیق امام رافعل منیر باید قال الامام الهام فخر الدین رازی در قوله آخر
 فی عایة التجیل و التعظیم فاما لانهم یکونامشرکین بل کاناعلی التوحید و ملت ابراهیم
 و تصحیح بمعنی باده قطیعه اصول حقیقه مصرحه سابقه تقصیر و تتبع باید نمود و الا اراج
 طریق بطریق منهایم و نشان بختیقه میدیم که اکثری از ارباب صاحب و معابد سمحوطا
 عایة منعم را منظره نموده و خلقی اثری و نشانی و اشامی هم ازین تحقیق سراپا تصدق
 نیافته پس بعد الصیال الی مطلوب عای خیر حسن عاقبت بحق این احقر عبید باید نمود
 از گوشش بوشش باید شنید که حضرت صلوات الله تعالی علیهم اجمعین هم اند مقصود
 شد وین و رکن سعید شرح مستین همچو حضرت امام بهام فخر الدین رازی

حضرت مرزا جان برکی محدث حضرت مولانا قاضی عیاض و صاحب سیرت شامی و میرزا
 اکابر محدثین و ثقات متقیین بعد حسن و کمال انبیا و احقاق اندامی باطن فیضیت
 اسلام جمیع حضرات کبار و ارباب اطهار ابار و امهات امته ابر کائنات الی آدم
 بوجود اتم و اکمل و طریق عظم و اجل هر چند که اندر معنی تصریح صبر بهم کافی و درانی بود
 بقا مزید یضاح و تشریح لجام قیل و قال شکر داعی نقضین و تفسیر شکر شکر حضرت
 مرزا جان برکی محدث برج و در نظم الدرر و المرجان میسر نمایند و المتأخرون اتبعوا اسلام
 و الدین علی جمیع آبائ و امهات الی آدم الخ و قال الامام الرازی رحمه الله اجداده صلعم
 کلهم الی آدم کذا کذا لکون من التوحید فی اقوی الساکتات السیوطی رحمه الله و قد استقر
 احوال اجداد سید بنی قسی فوجدتهم مومنین بنین من آدم الی مرة بن کعب بن لوی
 الا انه یستثنی منهم اوزن کان الدار امام مقامات سندسید و قال الشیخ المنجد
 فی القدر الثمین فی فضائل اهل الامین و نقده من السیوطی رحمه الله من غیر تفاوت و در
 فی سبک الخفانی و الدیلمی المصطفی الی استقرات امهات الامیار فوجدتهم
 بالدر توفیت رحمة الله علیها و یضاح قال المرزا جان البرکے رحمه الله الدرر و المرجان
 و لم یکن فی النسب من آدم الی ابی عبد الله سفاح و لام شهر کی قط و انتقل من ظهور
 حتی خرج نبی و الانکحة اللتی فی نسب کلها مستحقة لشروط الصحة کالمحتمة الا
 فی نسب من الی آدم الانکاح صحیح نتیجہ اثر الطیحة کینکاح الاسلام الموجود
 او استدل الامام الرازی رحمه الله فی التذیل الذی هو قرعة عین العابدین الذی
 عین تقوم و تعلبات اساجدین و بقوله تعالی انما لشرکون نجس فذر
 او قد قال صلعم لم ازل اقل من الاصلاب الطاهر من النجس مخفی نماذک او

عظیم و مختصه است جلیل بجا است اینها و استخراج بار بیه و از کتابها با شخص و محصل
مقام فی هذا المقام اینها که صحت نسب شریف بغایت طهارت و عصمت و خیر است
سلسله سنیت نیز از انصوص قطعی و اخبار صحیح و تحقیق و مثبت پس معلوم را با اهل علم
خلیجان ایمان و اذعان و عقیدت و اقیانان باید و شست بر اینکه در نسب شریف
حضرت زینل مقبول صلعم من آدم الی حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ او ث سفا ح و در حقیقت
و شواہد جاہلیت چگونه مساجی و مدخلی ندارد و چه جمیع علیمه است که انتہا
ناظر طاهر و نور ذات پاک مصطفویہ در اضلاع طینہ کریمہ و ارحام طاهرہ و سقا
و ظهور بطون شریفه صنع گشته حتی که عند المحدثین النقاد و النکحہ سلسله سنیت
محقق گردیده است مستخرج بشر و ط صحت همچو آنکه صحیحہ اسلام موجوده و معمولی و اینا
کما لا یخفی علی صاحب العقل السليم والا دراک القويم و رسن ہیبتی از این حباس
مروی است کہ حضرت ختم الانبیاء صلعم فرمود کہ در نسب سفا ح جاہلیت عجیب
و مدخلی ندارد و از حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ سہ است کہ حضرت
رسول مقبول صلعم فرمود کہ از آدم ابو البشر تا والدین مادر سلسله نسب
زینل لوث سفا ح جاہلیت گنجایشی و مدخلی ندارد کہ امر تقصیر خجہ آنقا پس محل
الاحتیاط و اثباته و اشعار و اکتناہ است کہ در حقیقت طہارت و عظمت آن نزد
حضرت از انصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ و بدایہ تحقیق گردیده انکاء تخلف و عدم
مسکک کہ بر خطر و طرق آخر سرا با خذر و شر چگونه جا دارد پس علی مرتضیٰ طہارت
اینچند کہ بحالت کفر نقل و رحلت فرموده اند پس لغو و بابلد بدایہ و عیاناً با اینچنین
مستلزم و مقصود و دل از انصوص قطعیہ و تخلف از احادیث نبویہ صلعم است چه امر

بدینہی است کہ حقیقت طابقہ کفار را انداختند ^{بلفظ} بلفظ نفس بپیر فرموده است و بنی
این حقائق مجسمی حضرت کبری صاف ارشاد میفرماید و تعلیقاتی که صاحبین
و حضرت رسول مقبول صلعم نیز بواقع متکثره حسن ارشاد میفرماید بنیابت اعیان و نشر آخر
فرموده از بعضی آنها تحقیق علامه سیوطی رح خبر میداد ^و قال استیو رح ^و فی شرح الحلیة ما اذا
واذ کار هم حسیا و نسیا و قال انا انفسکم نسیا و صبرا و حسبنا کم نزل الله نقیضه
من کلامه صلاب الطیبة الی الارحام المطاهرة منصفه مہذباً فانما خیرکم نضاً و خیرکم ابانہ
و ذوان فریثا کانت نوراً بین یدی الدنوتی قبل ان یخلق آدم بالحقی عام
ایستیع ذلک النور و تسبیح الملائکة بتسبیحہ علیہم نصلوة و سلام ثم لقی ذلک النور
فی صلابی ثم وہو الدرة الفاخرة قال ثم لم یزل یقلبی من الاصلاب الکرمیة و الاثام
الظاهرة و یظہر فی سلاک سہو الدرر قول حافظ العصر الی الفضل بن محمد رح نبی
الہدی الخادم ان اثم + فغن فخرهم فلیقتصر المتطاول + تنقل فی صلاب قوم
تشریفوا + بہ مثل بالبدرتک المنازل + مقامات سندسیہ ما احسن
قول حافظ ابن ناصر الدین دمشقی رح ^و تنقل احمد نور عظیمہ ^و تبارک لار فی جہانہ الساجدین
تعلی فیہم ^و ما فخرنا ^و الی ان جابر خیر المسلمینا ^و و سعد و الحافظ شمس الدین الدمشقی رح
حیث قال ^و حیا الله البنی من فضل ^و علی فضل و کان بہ رؤفا ^و فاحیا امہ و کذا ^و اما ^و لا
بہ فضل انما ^و ضلیم فالقدر بذقیر ^و و ان کان الحدیث جلیلاً ^و و رحم الله العبد الذمیر رح
الله احیا البنی ^و اما ^و لا ^و یمان ^و والام الامنیۃ آمه ^و و قال المولا نازر رحی رح ^و و ما زال
نور صلابی متقیلاً ^و من اظلم البقی الطاهر اردان ^و الی صلب جلیل ^و برشم الامہ ^و و قد صاب
والد من اهل ایمان ^و و جابر لہذا فی الحدیث شواہد ^و و مال الیہ بحکم من اهل عرفان ^و

فسلم فان اندر جل جلاله + قدر الهی الاحیاء فی کل احوال + اندر نیقام امام شهری حجه
 فرموده است غولی با بزده و لطف با بخشیده و کیفیت بار بوده و ان الامام
 الاشرعی لم یثبت + نجاتها انشا بحکم تبيان + و حاشا له العرش برضی جنابه +
 نوادخی المختار روزیة نیران + و قد شاد من معجزات محمد + و عارف آیاست
 اوج لاعیان + حال السبع تحقیقات متعلقات با سخن فیه گویند خاطر افرا با بید
 نه الواب احقاق مقصود باخوان محمود و طرق ستوده بر روی بابیکه شود
 که غایت الامر و نهی القال اندر جناب اینکه مدعی را با وصف اشعار از ان نقد
 تقریحات بالبینات و بر این قطعیات جانی نقص و محل تردید باین نوع
 بنودنی مستبعد و مستحب نیست که بگوید که در صورت تسلیم و اقبال این سنگ
 بر این و نفوس مبین و اخبارات متین تا حال انشاء نزاع باقی بلکه متبادر
 این تصریح و تنقیح و تحقیق و تصریح بتناقض و تقارض داعی و آن اینکه
 در کتب دینی و رو و احادیث که متضمن عقوبت و تعذیب بحق البوزین که بپیر
 حضرت رسول الفلین ضلع اندر قاطبه و بدایه متحقق پس در صورت احیا
 و قبول احادیث صحیح علماء فحول تحقق تناقض و لزوم بتعارض با احادیث
 صحیح و اخبارات حلیه متضمنه نجات و مغفرت مشهود میگردد و این معنی بالبداهه
 از قوا علیه قبیل مخدرات و مخطرات و غیر سمات است اندر نصیحت
 واجب افتاد که از جواب باصواب ارتفاع این امر عارضه لازم و شایسته
 واقع نیز نموده شعور تا مدعا سخن فیه بهیگی و خیر مجموع صاب و صادق و حسن
 بالوقت تنویر و انوار نمایان و حیان گردد و نوعی ریب و ارتباب بظاهر آن

از باب ثقات و غیر ثقات باشد نماید از طریق سلیه و ادراک قوییم که
که اهل علم قابل از و مسلم الثبوت داشته اند و اما اگر که تحقیق نبی صمد و
مسترقی بمقامات سینه و خارج بدرجات علیه مانده تا آنکه نقل و روایت از
ازین عالم و باصل غندند با و امی نقران و رضوان و لذات لغات جان
اندر فضیورت جائز است و ممکن است همچنین که وقوع و شبهه این تفسیر
بعد آن گشته باشد اعمی و در و احادیث مذکوره مقدم شده در و احادیث
احیاء اسلام از آن متأخر باشد و در و احادیث همچو نحو و منظر بیشتر و اکثر کمالا
علی بن مرتضی کتب الاحادیث اندر فضیورت مرتفع شد تعارض و ساقط ازید

تناقض حیث صرح العلامة سیوطی قال العلامة الشيخ ابوالفتح محمد شاهر
بعبید الناس فی کرب بعض اهل العلم ان ابنی صلعم لم یزل اقیان فی المقامات السینه
وصاعد بالدرجات العلیة الی ان فقه السید روحه لطاهرة الیه و ازلفه حاشا
لدریه من الکرامه حین القدوم علیه فمات المجازان کیون هذه درجته حیث
بعد ان لم یکن من اهل الاحیاء و الایمان تاخر عن تکلیف احادیث فلا تعارض
مقامات سندیه اما میگویم که بعد احق و تسلیم همچنین یعنی بعد تسلیم رفع
تناقض و ادفاع تعارض و ایجاب تطابق و توافق باز همچنین بوجه آخر محذور
میتواند شد و آن اینکه احادیثی که مستقیم مثبت اند میضمنون صدق مشحون
احیاء و سلام را در حقیقت آن حدیث عظیم است در جهان و غلبه قوت
استدلال و احتجاج با ثبات مدعی و متقاربه مقصود ندارد پس میگویم که علامه
سیوطی در تذکره البدر سعیده و خواص البدر در جواب این نقض جاوید

وکتبت صحیفه و آنچه باین بهین و عموکان متین باین نحو فرموده است که تحقیق
ایرادر و ایات لینه و اخبارات صلیغه که محتوی و سطونی فضائل جلیله و مناقب
و متضمن مستلزم شرافت کبری میکارم شریفه باشد صنعت اسناد آنها همچو مقام
سفر و مبانی نیست بلکه اهل علم و محققین محدثین همچو معنی را همچو مواقع و مواضع
تسلیم و قبول آنها اولی بالقبول و حسن بالمسموع بقدر دیده اند و از عظم همولا
و مقبرات و تصدیقات انگاشته اند چه حضرات ائمه کرام رح روایت فرموده اند
در الذریع مناقب ما هو شد صنفا من بذو باحقاق و اثبات آنها المذراع
لوجهات صنفان تکلفات و اخبار تا و یالات بیان فرموده اند و بطریق
حسن صنفا بلاشائبه قیل و قال تلقی بقبول و حسن بالمسموع فرموده اند و آری
اگر در تسلیم امری جایکه لزوم اختلال اصول شریعه و انقلاب صنایع و مینه
و تحلف و مبانیست قوانین حنفیه بوقوع گراید انگاه با و انکار و قیل و قال
جاء دار و صنفا عن هذا المقام که ایراد و اقیاع همچو روایات صادقات و تسلیم
قبول همچو اخبارات سررا با تصدیقات هر گونه و بهر نحو شعر و مستلزم خیر کثیر
و فضل خریل است پس چگونه اولی بالقبول و احسن بالمسموع نخواهد شد
لما صرح الشیخ طوسی رح و ان ایراد مالین فی الفضائل و المناقب معتبر و برون
ان صنعت اسناده فی هذا المقام متعفف و قد خرجت الائمة فی البواعی المناقب
ما هو شد صنفا من بذو و انما هو فیها بایراد ما لم یصل الی رتبة و لا حافی
بالبواعی من التوجیه و الرضوه لما فی من التبرئة و التبریه انهم مقامات
اما از اینجا که این جواب خالی از اشکام صنعت و شائبه رکنه نیست چه در مادی

از قبیل اقوالیات درک میشود و ظاهر او متبادر است از مسلمات منکر نمیتواند باشد
 اندر صورت شش باع خاطر منکر از جوارسانی و کافی ننوده میشود و کتب قطع
 عن هذا الوجهه اکابر محدثین و محققین متاخرین باخبار آن محبت است و اندر تحقیق
 اعمیق نحین است که حضرت مرزا جان بوی محدث رح میفرمایند که حدیث احیا
 اگر چه فی حد ذاته ضعیف است اما بصحیح فرموده است آنرا بعضی محدثین بنظر بلوغ
 و وصلی آن بدرجه صحت و وثاقت از درج متعدد و متکثره و سبیل غلطی
 بنظر آنکه و فرمود که علم اعمیق منور و مکتم ماند از متقدمین اولیای کشف
 بر متاخرین و اندر تحقیق بر جمعه من شار بن شار من فضل و بهین معنی را علامه
 ابن حجر در شرح مصابح فرموده که حدیث احیا نمودن و ایمان آوردن و باز
 وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحاح امام القزطبی و الحافظ ابن
 ناصر الدین باختصار و بهین نحو بنجم غیاطی در بلوغ غایت المرام لتقریح فرموده
 قال المرزا جان البرکات حدیث الاحیاء و النکان فی حد ذاته ضعیفا لکنه
 صحیح بعضه بلوغه درجه الصحة لتعدد طرقه و لهذا العلم کانه کان مستورا عن
 فکشفه بعد المتاخرین و اندر تحقیق بر جمعه من شار بن شار من فضل و لغیا قال
 و در فی حدیث ضعیف است اما توجه الی ریاضه البویه فی کتاب الحجة احیاها بعد
 سبانه بین قدومه ثم آتاه و در فی شرح لمصباح للعلامة ابن حجر و حدیث
 احیاها بعد آتاه ثم تو فی حدیث صحیح و من صحاح الامام القزطبی و الحافظ
 تلمیذ الذین باختصار و بهین و کذا و الاشیخ بحضوری رح فی العدد
 فی فضائل علیه الامین و بعدینا قال الشیخ فی ذکر النجم الغیاطی فی بلوغ غایت

المراحم قال قد روي عن حدیث عائشة رضي الله عنها ان ابيها البويعه عليه السلام
حتى آمنوا به رواه البيهقي وبصيا قال في الدرر البقيّة وارجو ان التمهيد لمحمد لا مينة
زوجته سيد احمد الله الماعين ثبت ونبأ رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلى الله ذكره
كانت من عقل النساء ورجالهم في مصحح حتى انها قالت ايات عند وفاتها نبش
برسالة النبي صلى الله عليه وسلم اذ قال ابن حجر عسقلاني في خبرها ففطرت اليه وقالت
اياتنا بارك الله فيك من كلام يا ابن الذي من مومته بحمام + نجاة
الملك الكلام + قد اذ غدا له ضربا بهام + بآية من ابل سوام + ان صح ما
نصير به في المنام + فانت سجون الى الانام من عند ذي الجلال والاكرام +
ثبت في الحبل وفي الاحرام + ثبت تحقيق والاسلام + دين ابيك البربر ايام
فاندر انها من الاجنام + ان تو ليها مع الاقوام + ثم قال كل محي وميت
كل جديد وكل كثير لفتي وانا مينة وذكرى باق وقد تركت خيرا وولدت طيرا
ثم باتت رضي الله عنها فسمع نوح ابن عليها فالظريا اخي الى هذا النظم بها
منه صرحا في التهي عن مولاة الاصنام والاعتراف بدین ابراهيم وانه ميت
ولدا الى الانام من عند ذي الجلال والاكرام بالاسلام وكل ذلك من
الشكر وارتكاب الاحرام وثبت لما بالدين بدین الملك الكلام فكيف لا يكون
موشة شنته اندر مقام حضرت حجت اشرفية منظر الحق شيخ عبد الحق محدث
وبلوسه رخ نیز اتباع وانتال ابن مسكس وموده كه حدیث حسا
والدين اگر چه فی انما تنصيف سنها الا بعد وطرق محدثين بفتحهم تحسین ان
فرموده واد تعالی شاه اسمعنی را از متقدمین مثنی و شسته واد فصل عظم

محمداً و آباء و ائمه و اهل بیت علیهم السلام و رسول مقبول صلعم علیه طریق ثابت فرموده اند
 یا ایها الناس بر ملک ابراهیمی بود و یا از صحاب فخره بودند و نقل فرمودند قتل
 از زمان نبوت یا آنکه دژ و گردانید خدا تعالی ایشانرا بزرگت و مایه نسیل
 مقبول صلعم و با ازیان آوردند انتبه و تصریح و توضیح هر یک شق حدیث
 بوجه شگرت در وسط رساله گذشت اندر مقام بعضی از اهل علم شبه
 میفرمایند که حدیث ضریح متضمن عدم استغفار بحق هر دو حضرت وارد گردید
 نیست پس اینجی قطع نظر از لزوم تافض و تعارض لامحال مقتدر و محتاج
 بجواب شافی و بیان کافی و دافی است و آن اینکه قال الشيخ انصر اوتی امر
 فی العقد الثمین و لعل حکمت عدم الاذن فی الاستغفار لهما اتمام نعمته علیهم
 باحیایهما بعد ذلک حتی یقصر من اکابر المومنین و الامهال الی احیایهما التوفیق
 فیستحق الاستغفار الکامل حینئذ کنته و قال الهیوطی رح و قد وردت آثار
 یستأنس بها فی هذا المقام کما اخرجه ابن جریر عن ابن عباس فی قوله تعالی
 وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَکَیْضَکَ قَالَ مَنِ رَضِیَ مُحَمَّدٌ اِنْ لَایْخُلُ
 مِنْ اَیْمَتِهِ النَّارُ وَ هَذَا اَلْهُمُومُ لِقَضَیْهِ و ما اخرجه ابو سعید فی شرف النبوة
 من حدیث محمد بن حصین مرفوع المساکت سالت ربی ان لا یدخل جهنم
 من اهل بیتی فاعطانی ذلک انتهى مقامات سند سیه ما لا فقیر احقر عبید
 ملتزمه معروضه دارد که و چنینکه نقول و اوله از فصوص اخبار جلیله صحیح
 بدو سفره دشمنی فی الظهیرة جلوه اتمام و لمعان حسن الضامن پذیرفتند

بمقتضای تقاب و یحجاب چهره کشود و بزمانیان و عالمیان روسی خود نمود
 پس طالب صادق خیر اشعار لغات تاس و اغراق و القافیه و کلمات ایضا
 با جمیع حواس باطن طایر بآلها و ما علیها نماید و عروس این مضمون
 صدق همچون آیات الوف شیون محمود و طریق مر لوطی مجمل ذهن توهم و
 طبع سلیم از حسن ایجاب و قبول جادند و از لفظ طابع و غیر افهام همچو بیام
 و الغام حرف نامقبول و صوت بی اصول بنسبند که بهنجو مسائل و مواضع
 جدل منازعت نمودن ضرورتی منتج از ان و قاطبته شمر زبان است
 کف لسان و حفظ ایمان بر ضرور در همه امور طلاق و گویای فزبان دراز
 و حرف سرانی ثمره خوب و نتیجه محمودند بدکار روسی البیهقی فی شعبه الامان
 عن بعض السلف قال من كان حقا صهقر من علمه قله علمه و من تكلم بکل
 بعلم بدرومه و كثر فمه بل الادب مطلوب و لصمت عن كثير من الاشياء و اجاب
 او من ذوب ترك الامور اللتي يخشى عواقبها في الهدى حسن في الدنيا و في الآخرة
 بالجملة نازم بر این تحقیق بربا تصدیق که این تحقیق است بدیع که احدی از
 حضرات کبار علمایان این زمانه باین عو شکر صرف همت نفرموده و نصیحت
 است عجیب و غریب که کسی از ارباب مآذ و معاصیر همچو بانیان سراپا طبعیان
 چمن بعنوان قصد میرور و سخی مشکور بنموده و ازین قوت در آنکه و حواس بچکا
 و خرد مشکل کشا همچو نخلان بلند و وقار ابراجند کاری نگرفته و احدی درین
 مستعار همچو کفایت بیات لفظ لغبان مبین نیر و اخته و همچو مبارکبادی و تنبیه
 سنی اسلام را بر سرور و چشم ایمان انور علی نور و کف اخته و اندر میناب آقا

و اما چنانچه شریف عراقی و ناکامی و باده خست و شمشک و حیرانی حبسیده الی
 این معنی هرچند که در اسم عظیم مستور و پنهان برآرد و قلوب و شیبان
 ناسوتیان بوده اهد که انعام ارحم الراحمین در اکرام و فیضان رحمتی
 بحال این جزو صغیف احقر عبید شال حال گشته که من حیث اللاحقه سبب هرچند
 معنی و خزان حق و کوزه معنوی دست برده و از خواستی همچو بحر عمیق و شناوری
 همچو اقیانوس تدقیق با سلاطینی تراکم امواج افراط و تفریط و ماسونی باد مخالف
 تپش و تشنگی در رفاه و تهتیش و جوار مشرقه تدقیق بدست آورده و حال
 بکانه الحق و خلقی را بسبب برحق نشان داده و مخلصا و مخلصا و طاهر و باطن
 بدیه پیشگاه احمدی گذرانیده و در حقیقت با و استغفار و اتباع را و مرصاة با
 حضرت ابوجن که عین عیسی رسول الشکین صلعم نذر نموده مبدأ فیاض صلوات
 این چند طبع و تشریف شریف این سسی با لیلی از مغفرة و نوب و عیدین
 حسن خاتمه بر بقا بقول ثابت ایمان حین نقل ازین دار است نبیان
 و موهل سبغات و لذات اعلی جان محسن قرب و مجاورت انجولین حال
 عطا فرماید و ازین تبصره حقیقا کار حتمائی گیرد و مطبوعه کا فدا نام و بایدین
 ذکر سعید اریاب باعث حسن نظام و اعظم استقام و واسطه
 اخیر حسن طبع و انصرام این تبصره حقیقا و مراتب خدام
 معنی نماند که بعد حسن اتمام این کلمه الحق و اختتام این مسئله بر حق چشم
 اعظم عز و اقام انطباحتش سید ششم اما از تقالید بقا ریف ادوات

در وقت ناسا و تمند و دلاور و نارا حنجد عجب نیز نگیهها و طرفه بوالعجبی را و نمود
 عاقبت الام اندیشیدم که آفریدگار این احسانی بزرگ و متنی سترگ بر هر کدامی
 نخواهد گذشت بلکه مبادی فاضل میرساند و سرانجام آتین من حیث
 لا یحسب کلمه نظر از پیشگاه خود خواهد ساخت حمد متوالیا و شکر امتکانت که
 بر طبق تمینات قلبی و بر وفق ملتینات معنوی شایده مقصود و رونود غنی برود
 سعید و یومی شریف شکل بدیهی الاناج رونود و از قرآن سعیدین صغری کبریا
 نتیجهمود و بایته مطبوع جلوه شود گرفت و دستگاه ندارم که بشری از سید ادریس
 و حوصله وسیع طرفین و محاسن شریفه و شرف جلیله جانبین پر دانه ام
 یکی اخیر کثیر گویم و دیگری را بر مطهر خوانم و اگر یکی روشن تر از آفتاب ارفیق
 دیگری عالم کامیاب و اگر یکی بغین و برکت موصوف دیگری بکریم بنفسه و
 معروف و اگر یکی خیر جاریه است دیگری از باقیات صالحه است و اگر یکی آفتاب
 نیروز است دیگری ماه چهارم و می شب و بحورات و اگر یکی نور العین ثقلین است
 دیگری قرآن السعیدین گوین است اعنی جناب مستطاب خلاق آبا سید گاه
 شیخ و شایع حجاب موهبت محیط مکت کلدسته محاسن مجد و عدل منهل شرف
 انصافی منبع فضائل و مکارم کبریا یادگار زمانه فرید و یگانه دستگیر خوش
 صاحب فکر صائب و ذهن ثاقب مفتاح حصول تار بیاذ اکرم رکن عظم کمال
 افخم معظم مجتهد اعنی منشی محمد فخر الدین صاحب مدخله حقوطن قدیم دیلی اودام
 اقباله و اجلاله ماطلع القرآن فی البوادعی و العمران که نام نامی و رسم گاه
 نکیه کلام خاص عام و اذکار خیرین زبان زد کافه انام قریب و بعید از دست

و در یاد اولی بنی منون و سکوبه و ایا قاصی و ادانی لجن ملایم شش بسور و موقوره
 قاتل از انواع لطائف معبود و حالن اسرا با نور علی نور جمهر کبار کافه انام
 در و معانیان اعلی مقام بر محمودیت و ستودگیش اجماع موده و بالهم و علمایان
 و زمان زبانان سر رضا و تسلیم بر او امر و نواهی شش نگون ساخته و جناب
 شهادت انشاب نبیالی نقیاب مغافرت مآب قطب سماء سعادت مرکز
 دایره همت سیچن علی حسابا بهیکه دایره جادونی مرار که جهان از گرانمندی همت
 غربت و عسرت بعهد کرامت محمدش آسوده و فلک هوا خواستین از دور دریا
 فتح میبخش جبهه و آنچه که کریمان را سرزد و اولی العزیزان را زید قضا و قدر نهان
 باین سیرده ظاهر بخان این سخنان بلند کلمات ارجمند را بهیضایه طلاق
 و زیادت میل نمایند و از قبیل قیل و قال مداحین و افراط و منیالغوضه
 مظهر نغمه نمایند که بر کریم النفس و قدسیت هر دو ممدوح همین برهان قاطع
 دلیل لامع و ساطع نادمی با علی نداشت که از حسن سابقه توفیق آبدی همچو
 سعادت اسیردپی و فضل عظیم ازلی و خیر کثیر دینی و دنیوی و معاد و صوری
 و معنوی عالی و مالی بالا یغیب و دشواری محیط حال گشته که خلقی را از او
 و علوی بهیچ بکلیه بحق صدای عام در داده و عالمی از حق پرستی و خویش
 و نیک نهادی بسلسله برحق انتباه و انشوار بخشیده و حسن و انضاط و سبب
 هیچ چنین باقیات صالحات و عظم حسنات گشته که تعلیق و ملوین نادر
 هر دو ممدوح تا یوم بعثت و نشور ادعیات و اقیات محمود العاقبت تحیات
 و اکیات حسن آخرت و در زبان از دل جان خواهند شخت و روحانیان

قدس صبح و مسافت خوش اقبال و کوس تہیت و مبارکبادی بنام نامی
 و اسم گرامی برد و ممدوح خواهند نواخت چه در حقیقت بضم حسن بصرام و
 سرانجام این سہر و المجدون نور العیون نامہ کفارت مسیات و برات تری
 در جابت از بارگاہ محمدی و پیشگاہ احمدی بدست آورده مبارک فیاض حق
 بلند یکی مطالب ارجمند دیگر بنی عطا فراید آئین یارب العالمین سحرش سید

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر از جناب مولانا رئیس المحققین بقیۃ السلف
 الصالحین مولانا محمد کریم اللہ صاحب مدظلہ
 متوطن تدیم دہلی متصل حوض حق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد ہند کہ این تہیت خبیات ملفوظات قدسیات بالوفات مخصوص
 تطہرات و امادیت مکرمات و برائین و حصول خفیات سر با قصد یقین
 کہ کابہ اش جز جان اسلام و ہر حملہ اش نور لعین ایمان است جلوہ
 تحقیق و پیرایہ یقین گرفته بسمند برحق و عالمی بکلمہ الحق انتباہ و شہاد
 یافتہ بل قالہ الکافرون ہذا شیء عجیب ان بدلا لا خلق جدید و ما سوال
 بشارتہ للقریب و البعید اولی الالبصار سلف و اولی الالکاب خلف و ما صفت
 چنین جامعیت و کمالیت بذروہ سہما تحقیق و اوج اعصاب تدقیق سہرا پایہ

قصد یقین بازرب طریق حقیق و عظم مسائلک سدید عروج و فرموده فاما پس
 مبشرات طیبات و معارف قدسیات و خزان مخفیات و کوزر معنویات
 و تحقیقات سراپا تصدیقات و اشرف تالیفات کنی از حضرت و از بانگم خبر داد
 و این عفو و لایحیل نقشه حیرت باطل را باین نحو شگرفت و طریقی عجیب و غریب
 از غیب عظم نستند کم کشود و پیل اعظم علماء ایام و اجبار کبار کا فیه انام
 بتصریح همچو سائل عالی مقام تا مطلقه و در اگر گنگ ساخته و بحسن نظام و انظار
 حیرتی پاکشیده و در گو گو زندگانی فانی را بنبر نموده حمد امتکافرا و شکر
 متااجابید که مؤلف این جلد و نزاع سنین و شهر و قیل و قال قرون
 و دهور را باین بهین و عنوان متین مفصل نموده و از جوابات ادله و براین
 لاجواب شهاب ثاقب مبکران و طالبان و مبسوط شدیدی نجاتان متعصبان
 زده و سرایمانی شایسته مقصود و جمال با کمال مطلوب با قاصی و اعانی و
 اسافل ذادانی رو نموده و از اقا و بحیچیه اساتذم و سلف حمده اسایند
 طیبه اکابر خلیف احقاق مدعی ساخته نمی تحقیق از اخبارات تعاضبیر
 اکابر قدیمه بهین معنی مستفاد میشود و بهین تحقیق مثبت و تحقیق میگردد و با بحیله
 راست اسبق که این عجزانه نافه حرز جهان هر دو سر است و احمق که موسوم
 به تبصه حقماست یا نوری است که از عالم قدس همچو گو کپ در بی قلب
 مؤلف تا فته و از سکه تاسی و از شرعی تا افلاک منور و معطر و
 معبر و اسنر یا فیضیه است و بهیت جوامع کلام که در قلوب عرشیان و
 قرشیان و یزیدیان نشو و نما کرده و حیات تازه و نصرات

بی سزاوارده بخشیده مبداء قیاض محبت نوسل انور کائنات ستودم همسر

نشان محمد

بگو بطلعت محمد کریم
ایده هست

ایفاق تشریف شریف قبولیت و مقبولیت
و خلعت افاضه منفعت و افادت عطا فرماید
آمین بحر ممتد سپیدنا محمدن الامین فقط

کلمات طیبات بطور تقریظ از جناب فیض
کاشف قلوب علوم معقول و منقول عارف بر
قول فروع و اصول حضرت مولانا محمد
بندید الدین خان مد ظله خلف الصدق
حضرت مولانا الفضل اولانا حضرت
مولانا شمس الدین خان مغفور متوکلین
قدیم شهر و مدینه

سبب علامت طبع و طبعانی صنعت و تقاضای و تفریق بال و انتشار حال انشا
بلا حظه این سال به تحصیل و با معان نظر نه افتاد و اما بسته حجت از
مستودع و مختلفه از بد و کلام تا اختتام نظر انداختیم دریا فیم که میما ممکن

مؤلف رساله تحفین بطبع و تلامش خیم چار برده
 مدارج تحقیق و تدقیق را علی مایلیق بحاله بموجب
 اذعان و ایتقان کامله خود ایشان بیایه ثبوت
 رسانیده که اهل القیام در سخن فی ایمان را
 مجالی حرف زدن در حق و من انقیام نخواهد شد
 و الله اعلم بالصواب الیه المزیع و المآب فقط

بقیان مختصر

محمد سعید الدین ابن
 محمد سعید الدین خان

کلمات بدائع باغبان است فصیح و عنوان بلیغ از حسن نتائج
 طبع قاهر و فکر نقاد جناب سیادت انتساب صاحب کرامت
 و ذهن ثاقب عالم علوم حکمیه عرف فزون بدیع حکیم
 سید احسان علی صنادام غنائیه وکیل دربار مملکت محرقه گویا

بالرف و طبع استخوان و صنوف عذیب البیانیه اگر هزار سال خوش گشت
 و همه دانی و ناز که خیالی زور استیلا و میبادی ابدی و هم مطالب
 آخر اعیان و روح سرایکم و جود و افعی و ستایش نفس الامریه اولی و آخر
 نوری و غایتی بود دیوان دیوان قصاید مشنوی مشنوی میانه خنم

چهار است که از غرض بیان و عمل و کمال معرفت و دعوی بود و از آنرا که است نامند و اگر مقرر و ن به دعوی نبوت باشد
ان مجزیه است و گاهی از عوام سنیین و اصل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد از آن معنوت گویند و حجتی نیست
و طلاست و شنبه از خوارق عادت بنود چنان بود اخلاص عقل و حساب که هر که مباشرت آن حساب کند محکم
چیز این عادت بر آن مترتب گردد و چنانچه ترتیب متغایر علاج طب و طریق عادت است که نه بخین بود و لا یجوز
در جبال انبیاء و لی بمرتبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مأمون از غول و غموت
خاتم و حکم اند و چون مشاهده ملک و نامور اند پیشین احکام دارند و انان بعد از انصاف یکا لایه که ادبیه
دارند و با محکم فضیلت نبی از دلی متفق و مقطوع مبارست و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است عرج به انبیا و دیگر
گفته اند که الولاية فضل من النبوت ترجیح و تفضیل ولایت بر نبوت تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت فرسبی
است و استفاضت از جناب قدس و عتوت ابنا و اخبار بخلاف انان صفت کمالات بلایان و لا بدان نسبت
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر و از ولی که صاحب نسبت
اولی است و پس ربا و جو و آن این سخن بر سر هم خلاصه و دست اطلاق آن جایز نباشد و قایل آن نیز علوم
غیب که کسب اگر مراد به ان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب از او است هر که گفته باشد
ولا یصل العبد الى حيث یسقط عنه الاصل النهی بنده تا مطلق است بجای خبر
که تکالیف شرعی از وی سقوط پذیر و چنانکه کمال الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت رسید و
صفای قلب حاصل شد و انبیا را کشت امر شرع از وی ساقط گردد و در رد و کار فعالی باز نکات مش
نگرد و این سخن کفر و ضلالت است از حد و جزای می گویند هر گاه که محبت غالب گردد و قلب صفا یابد و ایمان راسخ
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد و نه آنکه انقضای پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عدا که بن
و شکیست اوست تعالی اگر خواند و با سقوط تکلیف صورت ندارد و بالا از انبیا صلوات الله و علیهم اجمعین
محبت و ایمان کثرت و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریح
احکام است پس ترک آن از ایشان لاین نیست و این قد نفهمند که معنی تشریح چیست تشریح برای آنست تا مردم
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل میکنند تا صحت تعظیم باطل گردد و چنین معنی
تشریح عین ایجاب و سقوط تکلیف بآن منافات دارد و **النصوص محل خواها**
آیات و احادیث را بر نظر شمس باید گذشت و لی خبر در تامل نگردد و تحقیق این تمام و بشرط و دلیل

و سوار و ستم خوان آن ارکان با شرفی که از صفات امامیه است و ستم است مایه طلب است
و است المومنین والعدول علیها لی معان: بدیعها اهل الباطن الحاد شرف
باطنیه و طاعده که از قرآن و حدیث معانی ظاهر را در شرف مراد اهلان و مومنین و اشارات باطنی است که هیچ
کس بدان نمی رسد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و بی کس نیست مگر و این سخن از مکتب الحاد
است اگر صحتی ظاهر را در شرف چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات و شریایع و احکام از کجاست ثابت شده
و بجای غیر معلوم گشت و اگر هیچ کس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شریایع چیست و معلوم
اینان سیگورند بالانوار پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خود را بود و ایشان خود معانی ظاهر را و می گویند
و بطور ابرائی عمل می کردند و بظواهر آن امر میفرمودند و بحقیقت معصوم و این ملاحده انطال را نشا و درین است
خدا هم گفته و انعم و اهل تحقیق را تا باب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با صحت آن قرآن
و مومنین اشارات نیست که با ظاهر منافات ندارد و مثلا فرعون و موسی از جن هستند و تنهایی و وقایع کبریا
آیستیان و مروج یافته ثابت و با وجود آن اگر آثار اشادی بقضیه روحی نفس نشان دادند و صوریه دارند و آنکه
گویند اینجا موسی است و فرعون و اهل جهان روح نفس است فقط و افعال عینیک است بوسی علیه السلام
که در آن دایره ملکس برآمده و در فطن خود را بکشد و بجا بر نهاده و با وجود آن اشارات
با خارج که بن عاصفاط آن از فکر و مقام قدس قرب و محبت معنی تعالی و آنکه اینجا وادی قدس است و موسی
و فطن کبری یاده تر و نامقبول تر ازین نباشد پس اهل الله العاقبه و فی دعاء اولا حیا و الاصلات
و صدقتم عنهم نفع لهم در دایره کائنات مرز و دار و عادیث و انوار و این باب بیایست و انوار
چنانچه نیز ازین باب است و در حدیث آمده است که بر خیز از که صد کس از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند
بجانب منم است محمد بن عبدالله و از منی الله عز و جل فرستاده شود که اول صفات و این باب چه باشد
فرموده و اول تشکیک از بهترین صفات و فاضلترین خیرات پس بعد از منی الله عز و جل می کند و گفت خدام
معد و در حدیث دیگر آمده است که الله عز و جل را و الصدقه فطی غضب الارب و عا و بلا کند و صدقه نفس ششم پس با
سر گذشتنی از امیایا و اصوات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و معلوم جان بر فردی بگذرند تا جلال و عز و
در مقبره آن فردی بجزایر نفس عالم تعلیم و تعلیم ظاهر شود که حبیب و نیز ثابت شود که غضب حافظه در درین مقابر
معد و است المومنین واللّه بحسب الدعوات و فاضلی الحاجات من سبانه و دعا بزم و فضل

خوبتر بدل کنند و عباد و برآورده حاجتهای بنده کمال است و اما اگر بعد از توبه و حضور قلب و تضرع و زاری
بدرگاه مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را از شرط و موانع است و کد شرايط چهار مطلب را کل
علاال است و اشده موانع است بطا و احتمال یعنی گوید بسیار و عا کر دم هیچ مستجاب و با وجود نه هم شرايط
وجود موانع تفصل و کرم و حرمت پروردگار تعالی باقی است و با وجود عا عبادت است الدعا الخ العبادت یعنی چنانکه
عبادات و اوقات مخصوصه با سبب خاص واجب بود و عا نیز در وقت نزول ملا و وجود عا لازم گردد و
فرمان باری تعالی است ادعونی استجب لکم ای منی دست از دعا کردن بدارد با حاجت بار و دست جدا
بسی و عا کمال زیانت و وبال + از کرم می شود و شان ذوالجلال به مثلاً نزارعی در حضرت سلطان بیاید
و اسب نازی طلبد و سلطان و بدل آن کا و زراعت عطا فرماید این در صورت منع است و در برخی اجابت
بطریق حسن و النفع چه آن سب نازی سرگردان او را می شکند بخش ازان عین صلحت و محض طبع است
اگر نه خدا کا و زراعت در حق وی بهتر از اسب نازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضیله دنیا بی
و شمرات نفس که از درگاه قرب دور اند از و بعد از آب آخرت کشد هم ازین باب است کسی که فهم عن الله و حسن الظن
الله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد از اینجا است که گفته اند العطا من الخلق عز و جل
امه احسان و دعا کا غیر مستجاب نیست و اما دعا الکافرین الا فی حلال مگر در امور دنیوی و دعا مظلوم
مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و لجنون الصلوات خلف کل در و فاجبر
جماعت در نماز و دست نباید داد به قید یا مانع منور ع نباید داشت و بهجت آن فضیلت جماعت که بی
سببه از سنن مکرده انحضرت صلی الله علیه و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که انحضرت را تا مکید در الزام حابعه
و اجتماع و ایالات بود در جای دیگر بود و نعم اگر مردی صلح و تقی برای امامت پیدا شود و بهتر و اما هر که باشد
نماز جماعت باید گزارد و هر چند که فاسق بود بشدت علی که سن وی سحر بکفر گره و در علم با حکام دارکان نماز و در اینجا
ابعد که از قرآن یاد داشته باشد و تزیی المسح علی الخفین فی الخضر و المسح
اعتقاد صحیح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضرت یک شبانه در و در سفر سه شبانه در و گفته
اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است اول الخفین و الخفین نین و المسح علی الخفین ابو بکر و عمر را حاصل
دانشن و علی و عثمان را بهجت و حسن و حوا نیز صح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت و جماعت
که اهل جماعت بدان فایز نیستند و اما حسن سفری گوید یثقتا و قن از صحابه را و باقیم که همه شیخ فضیله

روا میباشند و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در کم آمده و بعد از آن پرسیدند فرمود با فراز لب
روزی و عقیق یک شب در روز و پنجشنبه شنیدم از پدرم صلوات الله علیه و سلم در بابی دیگر فرموده است
که اگر دین در تربیت نفیس عقل بروی با بیان موزه صبح اولی بودی و میکنی در دین بر حکم شمع است
در شمع بر روی موزه آمده است و دیگر بدانکه اگر بر قیمت در شستن با بهاست و شمع کردن بر موزه
در خدمت است و دین جز از آن باشد باید بود و در محل بهشت اگر اختیار هم بر حضرت افتد بصلحت تربیت
باشد و استحلال المعصیة صغیرة کانت اولیة و استحکاف
بها کفر گناه را صغیر باشد یا کبر و حلال پذیرش و بسبب داشتن کفر است اگر بقلب شهوت
و حکم بفریت با نیکوای آن سبب گردد و دین باید که آن گناه داند و بتوضیح خود میفرستد آید و بسبب پذیرش صغیر و
نوع بود که آنرا هیچ نداند و صلاستوجب عقوبت نمیدارد و الا فلا هر است که صغیر و بسبب ذکر کرده است و ما شوم
کنیز از دست و الا سبب نزل علی الشراجه و الا سبب تهانه بها کفر
استند از حوریت و امانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است و الضل بالکفر
کفر اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق نزل کند بی آنکه معنی و مراد او را در اعتقاد بدان کند کافر شود چه
باز نزل بویست است و هرگاه استخفاف محصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هر چند نداند
که آن کلمه کفر است زیرا که جعل درین باب عذر بود و نزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است
اما بطریق خطا و بهر سبقت لسانی بر زبانش آید کفر بنود اجماعا و لا یجزم بسبب
السکون سطلخ که زایل الحقیقی است و زانم شیارش بر ست نه و نه بان می گوید اگر کفر
بر زبانش آید اختیار ندارد و حکم بکفر بنا بر دو کار چه دیگر بشهر زبانش مثل طلاق و عتاق و حج و شرا و انصراف
باید دارند فرق نکشت که کفر در ذات امریست مذموم و واجب لاحد ام است و زوال عقل مذران خوانند
و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است هر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شیعیان بر دینی اند
و ضیف کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن بهیای بنی حسن الذی یف
کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن در است کوه شنیدن او را کفر است در حدیث آمده است که هرگز
کاهن بر دو گفتند در تصدیق کند تحقیق کافر کرد و بدین که محمد آورده است علی الله علیه و سلم و کاهنان در
عرب بسیار بود و مذکور شد که مسلم غیب میکرد و چون کشیدگان خبر یافتن می رسانیدند و میگویند که کاهن است

اگر هست در خلو و ناز است و دخول ناز مستلزم عذاب
 نیست پس خلو و آن نیز مستلزم خلو و این نباشد و حال آنکه
 چندین جاد در قرآن مجید واقع شده است و در سوره مایده میفرماید *
 وَ قَدْ فُتِيَ الْعَذَابُ لَهُمْ فَهَمَّ خَالِدُونَ * و در سوره فرقان میگوید * وَ
 يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا پس بای کنایت در فیه راجع بعد از است
 و در سوره آل عمران تنزیل اسجد * وَ ذُرْقِنَا هَذَا ابْنَ الْخُلْدِ *
 و در سوره زمر * اِنَّ الْبَغِيَّ فِي عَذَابٍ مُّتَعَدٍّ * خَالِدُونَ *
 و الله اعلم و بالجملة نصیحت آن است که در مقتضات و
 احکام کبیر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین
 باید بود خصوصاً در ماده اتفاق اجماع و در آداب و اخلاق تابع
 مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان است و توجیه
 و تطبیق کلام ایشان با کلام علماء مجتهدین باید نمود و ریاضات
 و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استبداد کامل
 است و نیست صادق و مجاهد قوی آنچه از احوال و مواجید و
 انوار کشف و یقین است خود پیر تو خواهد انداخت و از نفوذ
 و تکلف و تقلید و رین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود
 و الله الموفق و فقهنا الله و ایاکم لما یحب و یوصی شیخ این

جبرکلی ششمی در کتاب رواج ذکر کرده است که چنانچه امت و
 محمد پس از این آیت یعنی قول وی سبحانه * قُلْ لَّيْسَ بِكُمْ
 اِيْمَانٌ اَنْتُمْ لِمَا رَاْتُمْ اَتَّخِذْتُمْ اَحْزَابًا و اما در کتب فرعون و در تفسیر
 تنزل شک نیست و در اعتقاد اجماع بر آنکه ایمان با الله ما علم
 ایمان بر رسول وی صحیح و معتبر باشد پس بر تفسیر
 صحت ایمان فرعون با الله تعالی ایمان وی موسی علیه السلام
 وجود یافته و در این آیت بدان تصریح کرده پس این ایمان
 وی صحیح مگر اگر کسی بگوید شاهد آن لا اله الا الله
 است بده اسلام و موسی مگر در کتاب و در آن محمد رسول الله
 و اگر گویند که صحیح فرعون بصر تصریح ایمان موسی علیه السلام
 بکردار خود آن ایمان ایشان متحول افتاد حواشی آنست
 که موسی که صحیح تصریح بدان نکرد و در مساجد که گفته اند * اَمَّا رَبِّ
 الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ * در ضمن اصناف رب موسی
 و هارون ایمان موسی بپر وجود یافت خلاف قول فرعون که گفت
 * اَنْتَ اِلَهٌ اَمَّتْ بِهِ ذُو اسْرَ الْاَيْدِی * یا آنکه ایمان صحیح و صحرات
 موسی آنست و ایمان صحیح موسی پس ایمان بر رسول آنست
 پس ایشان هر یک ایمان موسی آورده و خلاف آنست که

در مقام وی اصلاً ایمان بموسى مذکور نشد و نه به صريح
 نه با شآرت بلکه ذکر بنی اسرئیل نه بموسى
 با وجود آنکه بر سیول اوست اشارت شد بآنکه موسى هرگز
 بموسى کافر است و اگر گویند که از بعضى صوفیه نقل کرده اند
 که ایمان نمرود معاینه حداب نافع است پس اود حاحی اجماع
 بر کفر فرعون جائز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تاسم
 صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که در قول ایشان
 اعتماد و تمویل باشد و محتمل نیست ایشان منع انتقاد اجماع کنند
 بر ما دار و نشود و در قول ما بانتقاد اجماع ائمت بر کفر
 فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم ما یکفر فرعون نه تاها از
 جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم
 اعتبار ایمان او نسبت بآنکه تعالی بجهت عدم ایمان فرعون و نه
 بموسى علیه السلام اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان انططار الدی
 قائل شده و بایمان فرعون یافته است جوابش آنکه این
 سخن از محی الدین بن عربی مسلم و مقهور نیست و عصمت
 از خطا مخصوص انبیاست و آیت قرآن و حدیث صحیح
 صریح اند در بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث

اکتفا به تاویل کسی نتوان کرد و تفسیر باید از صحابه و تابعین
 و مجتهدین که بعد از ایشانند یا موافقت حدیث و اجماع کفایت
 میکند و مقتضای آنست که ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح
 نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست و با وجود
 آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان
 فرعون باقی است این جهت عدم ایمان آدمی و نوح و این
 نیز وجه کلام شیخ این جمعه است در کتاب زوایر باختصار و تخیص
و الله اعلم و هو الیهادی و الکیمره لا یتروح الی عمل المؤمن
 من الایمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق حق
 است و عمل به طاعت و اجتناب از حقیقت ایمان نیست الا در ایمان
 کامل که ایمان باس باشد لازم آمد که ایمان بی عمل باشد و لکن
 بصفت نقصان و نقصان شری را از حقیقتش خارج نکرد و اگر
 بایم از کمالش برآورد پس از کتاب گناه کیمره آمده مو من را
 از ایمان کامل برآورد و نه از اصل ایمان گناه بکاری و بد که داری
 بد را کافر نگردد و اندک فاسق و عاصی مانده پس مو من
 و تقسیم بود و طبع و غیرت بر دار و آن مو من کامل بود و عاصی و
 بد که دارد و آن مو من ناقص باشد و اطلاق اسم مو من و بد و

خطاب مناسبتی و اجرای احکام مسلمانان بر فاسق و عاصی در کتاب
 و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول * رضوان الله علیهم
 اجمعین * بر جنازه فاسقین و گناهکاران نماز میکردند و در
 مقابر مسلمانان دفنشان مینمودند و ایشانرا دعا و استغفار
 میکردند پس معلوم شد که فاسقین و گناهکاران خارج از
 دایره اسلام نیستند و گناه و تقصیر اجتناب کبیره و صغیره
 کبیره آنست که گناه بدون آن بدلیل یقین معلوم شود
 باشد و بر خصوص آن وعیدی وارد شد و چنانچه خون ناحق کردن
 و زنا کردن و لو اطلعت کردن و زن یا رعایا که در جماعه عقد
 مردی در آمده باشد و شتام زنا کردن و از حبس کافران
 اگر زیاده از دو و چند مسلمان باشد گرفته شدن و سحر کردن
 و مال یتیم ناحق خوردن و پدر و مادر مسلمانان را ناحق زنجاریدن
 و در حرم مکه آنچه از ارتکاب آن در آن مکان شریعت منع
 آمده است ارتکاب کردن و در بواخوردن و دزدی کردن
 و خرد و هر چه مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن
 و گواهی بد و دروغ دادن و بیعت ز گواهی پوشیدن و زوجه
 مادر رمضان یا بعد از شریعت خوردن و نماز ناکند از دین و نمازی وقت

کردن و زکوات مال نهادن و سوگند دروغ خوردن و قلع رحم
 کردن و در کبلی و وزن خیانت کردن و باستانان ناحق
 محاربه کردن و حب صحابه کردن و تال بر شوت گرفتن و
 ستمت نزد سلطان کردن و امر بدرفت و نهی نیکر باد و قدرت
 بران ترک وادن و قرآن را بعد از تمام فراموش کردن و جهاد بر
 پائش سوختن و نهی را با بفرمانی مرز کردن و مرد را بر زان ظلم
 کردن و میان زن و مرز جنگ و جدائی با هم گدازن و اهل علم
 و حمای قرآن را امانت کردن و از مغفرت خدا نا امید بودن
 و از عذاب او ایمن شدن این جماع مولانا جلال الدین دوانی
 از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و
 بعضی طایفه از آن نیز ذکر کرده اند و ضابطه آنست که هر چه
 در شریعت بران و حدیث وارد بشود و بیفتد معلوم گشته
 گناه کبیره است و گناه و صغیره آنکه نه آنچنین باشد
 و کار و مار صغیره چندان صغیر است که در حد احسان از آن دشوار
 است و در عیب مختار و تقوی نیز معتبر نیست اگر افراد
 و اسرار داشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است
 و در تکلیف گناه کبیره هر چند به نفسان دین و ضعف ایمان

ایمان موصوف است و لیکن با وجود آن مومن است و از
 و ابردا سلام خارج نه و خوارج بر تکب کبیره بارگه صنعی را
 کافر گویند و اطلاق این مذهب بر انواع بیومست و نزد معتزله
 فاسق نه مومن است و نه کافر و این اول مساله است
 که در دین مسلمانان بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده
 و ایشان نیز اول فرق اند که رخنه در بنای مسلمانان انداختند
 و بر اده متابعت عقل و هوا افتند و ظواهر نصوص را تغییر
 و تادیل کردند حذله الله و این مذهبی باطل و راهی سنجید
 است حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را و و قسم شناخته
 است و فرموده * وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ
 مُؤْمِنٌ * قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق
 و ایمان بمحمد * صلی الله علیه و سلم * شناخته که در
 جنب قوت و نور انیت وی جمع گنایان و معاصی مشمک اند
 باهمچنانکه حسانت با کفر مو و نکند سیأت بر ایمان نیز
 غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را اگر آنکه بطریق
 استعمال و استخفاف بود یعنی حرام و احوال و اندوگناه را
 سبکبند دارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق

و لیکن اگر حرام و احرام و امد و گناه را گناه اعتقاد کند. لیکن محکم
 شریعت و فعله شریعت بلیغ و کافر نگر و دوزخ را که این
 منافات ندارد و مانتسب یق قلبی که حقیقت ایمان است دل
 وی ایمان آورده و مسلمان شده است و لیکن جوارح و
 اعضاء او همان دل عبور و نه مخصوص وقت که مقادیر باشد
 با خوف عذاب و امید مغفرت و عیبرم توبه و با وجود این مغفرت نباید بود
 که شومی گناه صفائی قاطب و نیازگی ایمان را اچنان برد که
 نام و نشان از آن بگذارد و دل را سیاه گرداند و فسادت آورد
 و یک درجه از کفر نزد یک پایز و چون عادت شود و دوام
 یابد و پیشانی که در ورطه کفر نیفتد و در خرامت که چون گناه
 ازنده صادر گردد و نظیر سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال
 اصل باز آید و الا آن سیاهی مشیوع بدین در و صفحه دل را انعام
 در گیرد و اگر همچنین ظلمت منافی میسر آید که شود و متواتر گردد
 و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سودای دل در رود و بگو
 قبول ایمان و استماع سخن حق را حای نماید و ختم و طبع درین که گویند
 این است **كَلَّا ذَلَّ رَأَى عَلَى قُلُوبِهِمْ * وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى**
قُلُوبِهِمْ * وَحَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ * اشارت بدان است پس

مستحبست اگر چه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف
آن است که رفته رفته آفرینگر کشد اصل سلامت در
وقوف بر حد ضروریست آن بیش از سه چیز نیست لقمه
که بسد جوع کند و غرقه که ستر عورت شود و مکانی که از سرما
و گرمای بوی بنا گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسعیه در مباحات
کشد و توسعه در مباحات بوقوع در مشبهات و مکروهات
آرد و وقوع در مکروهات بار نکاه است شحرمات و مانند اینها سرحد
و ابر اسلام بنجام عهد از ان طرف دیگر دار کفر است
نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَٰلِكَ * و بایچه راه ترقی و تنزل بجنب
کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و اجبات و سنن
و ثواب و استقامت و ثانی ضرورت مباح مکروه و حرام کفر
حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجاست *

وَاللّٰهُ الْهَادِي * و اهل الکبایر من المؤمنین لا یخلدون فی
النار و ان ما ترا من غیر توبه * چون بند بار نکاست کبیره
کافر نگردد و بیایات و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش
و زنج مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گناهکاران
و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه باز عالم

روند و چند گاه که قادر بکسب جلی شانه خواهد ایستاد و در دوزخ
 به آرد و پاک گرداند و باز شان سه بهشت در آرد و دنیا بدو
 از انجا بیرون نیایند و امام کبیر تر مدی در نواد را اصول و رسدینی
 که از ابو هریره آورده است گفته که مگفت پس از عمامه
 و در دوزخ ساعقی پیشش نشاند و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی
 ماهی و بیش تر دوزخ را ترس بدست مگفت عصاة ورنار مقدار عمر دنیا
 و که بهشت هزار سال است * لَعَوْذِیَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ *
 و این حاتم : این شایان مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی
 علیه السلام آورده اند * وَاللَّهِ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَلِكَ أَنْ یُشَاءَ * حق سبحانه و تعالی فرموده است که شرک
 را یعنی گفتن را هرگز نه بخشد باقی در مشیت اوست از صغائر
 و کبائر مائت و بی تو بیه هرگز خواهد بخشید و هرگز خواهد بگیرد *
یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُحْکِمُ مَا یرِیدُ * پس حاصل کلام آن
 آمد که در میان دو قسم آند مومن و کافر مومن دو قسم است
 مطیع و عاصی نیز بر دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر منحل
 است ورنار اجتماع مطیع و تائب منحل اند در جنت بالاتفاق
 و عاصی و غیر مشیت پرور کافر تعالی است اگر خواهد بقدر مصیبت

حدایش کند و بد و زح فرستد بازش احوال کند و به بهشتش
 در آرد و اگر خواهد عفویش کند بشفاعت یابی شفاعت ولی
 سابقه حداب بجنبتش فرستد * یعنی بمن یشاء یغفر این یشاء *
 این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناه کاران بسیار است
 یک حدیث آن بود که در باب حوال ذکر کردیم و نزدیک آن
 این حدیث است که اله تعالی بنده را در حقیرتش ایستاده
 کند و او را بر نامه اعمالش واقف گرداند پس ببیند که در آن
 جزئیات چیزی نیست و بر پشت نامه که بجانب خالق بود
 همه حسنات نوشته نماید دیگران از وی جز عروت حسنات
 نخواهند و بسببش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید
 وی سبحانه تعالی که ای بنده من در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز
 امر زیدم و یار به بهشت رود که تا ابد جای تو آنست و این
 همه بحکم اوست تعالی عقاب بر او ریخته خالی نیست که گوید چرا
 کفر نه بخشید و چرا یکی را به بخشید و دیگری را بگیرد * یفعل الله ما
 یشاء و بحکم مایرین * پس ظاهر شد که حکم او چنان است که
 در وجه خلاف نرود و در وجهی تواند که خلاف کند این محض کرم
 ادمیت عادت کریمان این است اگر وجه انعام و احسان کنند

البته و فکنند که الیکزیم اذا و عد و قاه و اگر بگویند عذاب بهتر مانند
وجود یارنده بعضی بر این اند که غلات در و عد و و حیداد قطمان و و
والا کذب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک جو ایش آنست
که باقر بن افضای کرم در اخبار و حید شده ثابتست مقدار جو اگر چه
تصریح بد آن نکرده باشد و خبر و عد حتماً متغیبا باشد و آیات و احادیث
که در اینجا تصریح محشیت وقوع یافته است نیز قرینه آن تواند بود
بها و در اد از خار و حید استحقاق عذاب است نه وقوع بالعدل
یا مراد بدان انشای و حید است نه حقیقت اخبار پس کذب
و تدلیل الزم نیاید فاذهم و الله المرفق و هو اعلم و یسوز العقاب
علی الصغیر چون ما و رای کثیر از گناهان در مشیت پروردگار
ما و منه ذنبه گناه است بواسطه عذاب بر آن نیز جایز باشد و الله
تعالی ارسلا من البشر الی ایشره بشرین و منذرین
و می بینیم الناس ما یستحقون الیه من امر الدنیا و الدین
بر پروردگار تعالی بیج جبر و احب نباشد نه بمعنی آنکه در فعل
از افعال مباد و مضر گرد و زیر اگر وی فاعل مختار است نه جبر
کنند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی
اینکه عذاب حکم کند بر وی چون ان بر وی اگر عقل محکوم است

نه حاکم الا انکه وی تعالی بفضل و کرم و رافت و رحمت خود چیزی
 چند را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش
 و سعادت ایشان باشند مثل رزق و ادون بندگان و هدایت
 ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن
 شده و این در حقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت
 و عادت است که بفضل عمیم خود میکند و چون عامه خلق را
 استعداد و قابلیت استثنای از جناب اقدس بواسطه
 الحوق و اتصال به ملکوت اعلی نبود بعضی از ادیان را برگزیده
 و عالم ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدء و سعادت ایشان
 در آن باشد بیاوخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان کنند
 و هدایت نمایند و آنچه در دنیا آخرت بدان محتاج اند از عالم و
 همان شان بیاورند و نیز وی تعالی بهشتی آفرید و دوزخی
 و بهشت را اجالی نیکوکاران ساخت و دوزخ را محال بدکاران و معرفت
 کارها که به بهشت رساند و از دوزخ باز دارد بجز دو مقول ممکن نبود
 پس انبیا را بر انگیخت تا ان کارها را بخلق تعلیم کنند و بدان
 دلالت نمایند تا دیگر خلق را بجهنم و عذری نمایند چنانچه فرموده *
 لَعَلَّكُمْ يَكُونُ لِلنَّاسِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ * و قوله تعالی * وَمَا

ارسلناك الارحمة للعالمين و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم
 ارضی و سماوی و کمالات معنوی و معنی و سمایات جسمیات اندیبا خلق رسیده
 است مداد منیع علم حردی اسمانی نیست و تمامه علما و کما استتسلاط
 و استتاج علوم از ابا نمایند و از ان بر چشمه آب خورند و تواند
 که قیاس و اجتهاد و ریاضات و مکاهدات چیزی چند بر این
 میسر آیند و از ان شرح و تفسیر کنند و تفریر و تحریر نمایند سب
 محالست و مبیانست یعنی علوم بشر ایلع ان تواند بود که چون
 سنت الهی و حکمت باله و وی بر سطح شرایع و تدبیر اذ بیان
 رفته است گردی بر شریعت ادلی و دین سابق مانند و بر اه
 متا بیت پیغمبر لاحق نه رفتند و فرقد دیگر به تخریف و تصحیف
 چیزان افزوده تعبیرات دادند و جماعه دیگر نیز باشت مذک که بحکم
 عقل و الفصول و ادغام و خیالات با ظاه جماعه از بیانات و
 اباطیل بر روی کار آورده الواجب قیل و قال باز کرده باشند
 و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمحمد در ریاضت و استدلال بی آنکه
 مواد و مبادی آن منتهی به علم و تلقی از شرایع و اساتید که
 فتله علوم و رداه اخبار را نبیانند ایجا و علوم کرده اند و رعایت نه
 است طریق تحقیق عالم تمام احتیاجی بهم و استنباط است چنانچه

چنانچه در حدیث آمده است * انما العلم بذل العلم و العلم
 بالتعلم * ایشانست می کنند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق
علم و تدبیر و تخلق است * و اید هم الله بالمعجزات
 الباهرة و الایات الساطعة المقيدة للیقین * چون مرد دعوی
 را برانی باید و مردی را دلیلی انبیا * صلوات الله علیهم اجمعین
 * که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار
 و خلقت او بران صدق ایشان معجزات است و منجزه هجارت
 است از طرق عادی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی و بی ظاهر گردد و
 و غروی از ایشان مثل آن عاجز آید خارق حادث یعنی حکیم مطلق تمامه
 امور را با باب و ابواب ساخته است و سنت الهی
 بران رفته که آن امر را بی آن سبب ایجاد نکند این معنی حادث
 است و گاهی بقدرت خود غرق این حادث کند و انرا بی سبب
 بر دست رسول خود پیدا آورد تا ویل بود بر رسالت وی و
 معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق حادث
 پروردگار تعالی از بند ممکن نباشد و الاست بمعجزه بر صدق نبی
 یقینی است و نزد مشاهیر معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول
 پذیرد و نفی در تعدیق بی طاقت و بی پیمانه گردد و محال

انکار بر روی نمک آید این خامیت نفس است و خامیت
 اوست و چون دعوی بلند بود بر آن نیز بر اندازه او آید چه
 مجزه و از عالم قهر و قدرت است که در خانه و سطوت آن
 های بنایت بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود و بنات
 و لایس به آیه نظایه که گفته اند چند است که در مشت خیال و باد
 و آفتاد و ولید از ابرام خصم و اسکات وی بدان در خامیت
 و شواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بند و چنانکه از
 دلائل کلام و فلسفات ظاهر گردد و هر که بعد از مجزه دیدن
 کافر ماند کفر او جز به است حنا و سابقه اشتقاق از لی نیاست
 * و اول الانبیاء ادم علیه السلام و آخرهم محمد
 صلی الله علیه و سلم * اول پیغمبران ادم است علیه الصلوة
 و السلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لقوله تعالی * وَلَکِنَّا رَحُولَ اللَّهِ وَخَاتِمَ النَّبِیِّیْنَ * چون
 مقصود از بهشت آن مشرقت صلی الله علیه و سلم
 با کمال دین و شنبه مکارم اخلاق بود بعد از حصول
 این مقصود بر وجه انجم و اکین بعد از وی احتیاج به
 پیغمبر دیگر نیاست و بوجود طاعت و خفای او که حاملان و حافظان

ملت اویند کثایت بود * و الاولی ان لایحییق عدله ششم * باید
 که در تسمیه انبیاء صلوات الله علیهم اقتضای بر عد و معین نگند
 اگر چه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامه انبیاء یک گس
 و است و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید مبشر ماید *
 مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْكَ * میفرماید
 قصه بعضی انبیاء ابر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان ابر تو نبوده ایم
 و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و تواند که این خبر
 در یک وقتی باشد بعد از آن گفته باشد اگر چه در نص
 کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است
 و الله اعلم و دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است
 بعضی بر آنند که وی یغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاهی
 مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین
 طای رضی الله عنه نیز همچنین است و بعضی او را از
 ملایکه دارند این سخن در نهایت بعد است و در نام وی پیروز
 اختلاف است مشهور است که نام وی اسکندر است
 و عبد الله و مرزبان و مرزبان و هر مس و غیر آن نیز گفته اند
 و این اسکندر این فیاقوس را می است و صاحب

خضر است که غالب بشمار حیات گرد دنیاوت و اسکندر
 یونانی دیگر است که مدح صاحب اسطر و ارا و لاد یونان
 من یادت من روح است * کذا اقیل و الله اعلم و ذو القربین
 بقول اکثر در میان ارا ائیم حیل الله بود و تقوی بعد از
 موسی عم و نقول اس هم الحق که ارا ائیم علمای حدیث و
 تفسیر است بعد از عیسی هم بود گفته اند چهار کس مالک
 تمام دنیا و مشرق تا مغرب بوده اند و مسلمان یکی حاکمان
 و دیگر ذو القربین و دو کافر مرد و دو بخت نصر که بعد از مرد و
 و بحکم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در
 تسبیح اسکندر و ذو القربین اقوال است قول دهم
 من مد است که وی مالک و قرن بود یعنی دو جانب زمین
 که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک
 و قول حسن نصری آنست که وی دو کبش و میگردانست
 ارا سحبت او را و القربین گفتند و منی گفته اند که در مروی و شاح
 بود مثل شاههای گاو و بقولی سی و دو قرن پادشاهی کرد و مروی
 ارا امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه آنست که در
 چهار در دو جانب مروی و حم رسید از اشهر ذو القربین

گفتند و ازین کوا که انرا صاحب علی بر تاشی بود پرسیدند که
 ذوالقرنین پینمبر بود گفت لامردی صالح بود که بر جانب راست
 مروی در طاعت خدا از حی رسید و بمرد حق تعالی او را باز
 زنده گردانید پس بجانب چپ وی ز حی رسید و بمرد باز
 زنده شد از ان باز نام او ذوالقرنین میگفتند و بعضی گویند
 که وی در خواب دید که بافتاب رسید و دو قرن یعنی دو
 جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم خود بیان گفت
 نامش ذوالقرنین کردند و الله اعلم و در نهوت عثمان
 که گویند این اخت ایوب علیه السلام و بقولی این خاکه وی بود
 نیز اختلاف است صحیح ان است که وی حکیم دلی بود و بقولی
 پینمبر بود آورده اند که وی هزار پیشتر را حمد است کرده
 و تلمذ نمود و بود و از این عباس منقول است که عثمان بی
 نبود و ناکس نبود و پند بسیار بود که گویند پند حق تعالی
 او را برگزید و حکمت و قوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر
 وی کرد و ایا خضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است
 سمر و محو سب از ابصار و تار و ز قیامت باقی است از احویت
 پیر بس آب چماق را و بعضی بر اینند که دنی و دلی است

لولا قول تا که وی مالک است ما ظن است و وی بقول
 چهارمیرا اهل علم و صلاح زنده است و وی سمیرد تا قرآن
 مرداشته نشود و دعا و عاقل اس حشر در شرح صحیح بخاری گفته حق آنست که
 وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و سلطانانی در شرح
 بخاری ذکر کرده است که حصر هجرت خا و کمر صادق کسرتا
 و سکون ضامادام او بایان اس مالکان است و معنی گویند که وی
 پسر در عون است و این قول نهایت عریب است و نادر
 و معنی گویند که اس مالک است که مراد را لیا س بود و معنی گویند که
 پسر صابی آدم جایه السلام است * و الله اعلم * و ما لجماعه اتفاق
 مشایخ و وفیه و بقول چهارمیرا حصر در حیات است و جماعه
 از محدثین مثل امام بخاری ابن المبارک و حرلی و اس حوری
 از کار حیات او میکنند انتهی و تمسک میکردان آن حدیث
 است که آن حشرت قریب زمان رحلت خود فرمود که ایتم
 جانماری که روی زمین است بعد از صد سال ماقب نماید و این را
 تاویل آنست و ملاقات او مراد بقاء الله را بشهرت رسیده است
 و وی آنحضرت را ملاقات کرده و شریف است اصحاب
 بعد از نبوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمده و بقول

انحضرت * لو كان النضر حيد الزار نبي * پیش از ملاقات
 بود و بنای این ملازمت بر عرف و هادت است و وی نقاب
 احادیث از آن حضرت کرده است که بعضی مشایخ آنرا از وی
 شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و ساراد و جبر و جواد ام
 موسی و نام او یوحنا است علیهم السلام نیز قوی آمده است
 و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردان است و
 در نفس قرآن مجید میفرماید * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا
 بُرِّحَ إِلَيْهِمْ * اگر چه نسبت وحی یا ذکر با انبیایان
 مذکور است واقع شده باشد اما را انجا جرم نبوت توان کرد و مراد
 از وحی احلام و الهام است چنانچه فرموده است * وَأَوْحَى
 رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ * و ذکر با انبیایان جهت تشریف و اکرام
 است و الله اعلم * و کلام کانرا مبلغین عن الله صادقین

معصومین خیر معزولین * انبیای صلوة الله و سلامه علیهم
 هر چه گویند راست گویند و هر چیز که دهند از جانب خداوند
 و هر امر و نهی که کنند فرمان وی تعالی کنند و از گناهان معصوم
 باشند چون بحکم مجتهد و دعوی رسالت ثابت شد لابد
 بر همه رسول گوید از مرسلان گوید * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِبْلَاحُ

و اگر در دوع گویند کجاست از سال ما ظل گردد و اگر خود سمرقانی
 حق گوید و معتقد و در نزد مردم شهرت گیرند و امر به صحبت
 و ارشاد تمشیت یابد و عصمت ایشان از دوع و از کائنات
 مطلق است یعنی عهد او سهوا و از معارف عهد او نزد بعضی
 صد در آید و سهوا و صغیر عهد انار باشد مگر آنچه موجب
 بهر ت و دال بر خست باشد مثل مرقه النعمه و تطهیر حد
 و مختار در جمهور اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند
 از کپائر عهد او سهوا و این الین است عظمت منب و علو
 مرتبت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین * کذا ذکر بعض
 فقهاء السجد ثین من اهل المدينة فی شرح العصیده
 الامالیة * و اما وقوع سهو و سبایان را ایشان در آنچه متعلق
 بر مالیت و اموال احکام امت حایر نیست و در غیر این سهو
 در افعال حایر است چنانچه در مالیت سهو و سهو معلوم شده
 است و آنچه از خطا و رلا تار حضرت امیر مافول است
 بعضی از انها صحیح نیست و بعضی که صحیح است اما محال و
 تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا انتمید
 نباید بود و اینها مبرول نشوند و مرتبه موت و رسالت که حق تعالی

تعالی بفضل و کرم خود بحشیده است از ایشان باز نگیرد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود انبیاء و ائمه بعد از موت نبوت و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار و چشیده اند بعد از ان ارواح را بابدان ایشان اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کما تیر از حیات است همه که آن معنوی است و نسیم شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از رفعت عزل و خوف غایت در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفتند مؤمنانند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در استقامت و استقامت از قیود فقهها را سنج است ایشان گویند که زیارت قبور و زغیر اندیا علیه السلام از برای عبرت و اعتبار و تذکر موت بود و یا از برای ایصال نفع و استغفار برای مونی باشد چنانچه فعل الحضرست در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ حوفیه غدس الله انهم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم بروج دائم و باقی است و توسل و استمداد بار و اح تقدیر ایشان ثابت و موثر و امام حجت الاسلام محمد غزالی گوید که هر که در حیات وی بوی توهمان و تیرک

جویند بعد از نوشتن خبر توان هست دایم سخن موافق و دلیل
است چه بقای روح بعد از موت ملائکات احادیث و اجماع ما
ثابت است و مقرب و در جبارت و بعد از ممات روح نیست
نه بدن و به تصرف حیثی حق تعالی است و ولایت حمارت از
و دانی بعد از ممات دایم است بعد از موت اتم تا کس است
و فردا را ماب کش حب و تحقیق بمقابل روح را بر ما روح مزور موجب
افیکاس است الهیات انوار و امرال شهود در رگه مقامه
مرآت برآت و اولیای الدان مکتبه نماییه بپیر بود که در آن دور
نماید و انداد و ارشاد طالبان کسبه و مکران را و دلیل و برهان بر
انکار آن نیست یکی از مشایخ گفته است که چهار کس از
اولیای ایدم که در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان
در حالت حیات یا بیشتر از آن همه شیخ معروف که حق
و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو دیگر را اولیای پیر شمرده و
شرح این سخن بسطی طلبید اگر خدا خواهد است در رساله
دیگر بتفصیل ذکر آن تصرف است و الله اعلم و در کتاب
جذب القلوب الی ديار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره
میکنند نیز مذکور شده است و الله اعلم و الفصل الانبیاء محمد

صلوات الله علیه و سلام نبوت نبوت ان حضرت بمعجزات
 برده آیات ساطعه اوست که بتواتر منقول شده و هر چه بنمیری را
 بمنزه محمدوس بود از یک جنس باد و جنس و آن حضرت را
 بمعجزات از هر جنس بود و فراد ان بود و از اینجا ظاهر شود که
 او را در جمیع اعزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت
 تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدمه انبیای سابق
 مودع بود در ذات شریف او باز یادتها موجود بود * آنچه
 ثوبان آمده دارند تو تنها داری * چنانچه فرموده اناسید و لدا هم
 و لا فخر * و له آدم و هانی آدم در عرف بمعنی نوع انسان
 آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث * آدم و من
 و ذلقت ابوالی * در مقصود ظاهر تر و صریح تر است و فضیلت
 بعد از ان حضرت ابراهیم خلیل الله زامیت و بعد از وی
 موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم اند
 که بزرگترین و قاضی ترین رسلان اند و صبر بکاید ایشان
 در راه حق از همه بیشتر است و اعظم بمعجزات نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلام قرآن مجید است که از صفات الهی و کلام قدیم
 اوست عز و طایقی است بر مرد و داور و اعجاز و بمعجزات

دیگر ظاهر شده اند و گذشته الا نقل متواتر که در حکم مشاهد
 است از آنها مافی است و اذ صبح را همین دینا است بر صدق
 آن حضرت و قرابت قرآن این آیت است که بر ما بر
 روی شما را نه کا و با معای قریش که افصح فصیحی عرب و الاحصام
 و بی و اشد اهدای سید المرسلین بودند بر خوانند * و آن گنشم
 فَنَحْنُ اَرْبَابٌ مِّمَّا اَتْرَلْنَا عَلٰی عِبْدٍ نَّامَا وَاَلَسَ وِرْثِیْنِ مِثْلَهُ * ظاهر
 از جنس لطو دو کام ایشان بود و با گد و عوی ایشان در
 بهاداری و ما اغتضاک بر میرفت و لهذا معتزله آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم * از جنس آن شده که اکثر معجزات
 پیغمبران از حدس آن بود که معاصر و متعاصر اهل زمان بدان
 بود چنانکه سحر در زمان موسی و عیسی و در زمان عیسی و هم
 و بعد از عیسی و آیات نعمان و ایما معاصر و ثابت عرض
 و نهایت آنها گشته داشتند چرا یکی از ایشان سورۃ با آیتی
 میل لسان نیامد و کار از پیش نیامد اول بحث خود همین
 بود و اختیاج به جنگ و جدل و محاربه و قتال سود قدرت تکرار که
 همین حرف و الفاظ و همین کلمات که زمان زد خاص و عام و
 بیشتر و کثیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت شد که کلام چند را هم

توانست بست و گنای مثل قرآن تالیف تواند داد و اعجاز
ازین نمیکند و نقل است که چون سوره اقرء باسم ربك
که اول آیات قرآنی است نزول یافت آن حضرت فرمود
تا بر حادث فصحای عرب که در باب سخن نقیب و قفاقر
داشتند انرا نیز بر در کعبه بیاور یختند و یگر هر که انظر بر وی
می افناد و در متابعت کلام و طرز سخن می نگریست چنان
می گشت و اعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی ماند
و اتیان مثل آن از قدرت بشر بعید است قومی از معتزله
گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود
و لیکن قدرت با مره الاهی صرف است ایشان از معارضه
آن میکرد و میری بر دمان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن
بگردند و از آن وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز
حاصل است چه صرف است ایشان با وجود قدرت و حاصل
معارضت نیز اعجاز است و لیکن قائل این سخن بگوئای
که دو سخن بتوهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و ستستی
میند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت
ایشان بود حق آن است که هیچ کس را از ناموی انبیا

در دست بر اینان مثل قرآن تأییدت آید چه شد مگر امر ای
 دین و هدایتان فضل و بلاغت از طایفه رفتن قرآن خود بیاناگ
 باشد بگویند بهشت نوید و قل لیدن اجتماع الایمن والین علی ان
 یاتوه مثل هذا القرآن لا یأقرون به مثله و لوزان بعضهم لبعض
 ظاهر را دیگر سخن چیست و اگر نتایج سیر و صفات سائیه و شامی
 بر پیغمبر اخلاق عظیمه وی صلوات الله علیه و سلم بکنند یقین معلوم
 شود که ذوق و مزاج است و بی از هر ثابا آیت است و حسن و قمار
 است صلی الله علیه و سلم * چشمه * هر جاوه جمال ترا
 ناز و دیگر است * هر نیز که ای تر از دما و دیگر است *
 که عجز از حسن را این سخن نیست از حیاج * هر غمزه از چشم
 توانم از دیگر است * و هو مبعوث الی كافة العالمین اجمعین
 و بی صلی الله علیه و سلم * مبعوث است بکافه جن و انس
 و لهذا در رسولان الثمانین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و
 ایمان آ و ذوق ایشان و قرآن بهشت بندن و بر قوم خود با
 برافتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید است و نزد اکثرا
 هموم بهشت بجانب جن و انس مخصوص است حضرت است
 صلی الله علیه و سلم شریف جمال الدین سیوطی گفته که بتکلیف

نیست که جن مکلف اند در اعم ناعجزند و تکلیف نباشد مگر بسماع
 از پیغمبر یا از صادقی که از وی روایت کند با اتفاق بر آنکه
 از جنس جن پیغمبری مبعوث شده و در قرآن مجید قبل از چینی
 میگذرد میگفتند انما سمعنا کتبا بانزال من بعد موسی یهدی
 الی الحق والی ضراط مستقیم ظاهر این آیهست که چینه آنست که
 ایشان مؤمن بشریعت موسی و مهدی یهدی است وی بودند پس آنچه
 مخصوص با حضرت باشد آن بود که اینانی دیگر را دعوت و
 خطاب بحسن مشاqqه نموده چنانکه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 بآنکه ایشان بسماع کتاب الهی و اطالع بر احکام شریعت وی
 عمل می کرده باشند * قال الصیوطی هذا ما ذهب الیه
 الضحاک وهو الظاهر انتهى * و بقول شاذ از بعضی علما بحث
 و رسالت آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق
 وی مبعوث است بتمامه ابرای عالم و جمیع اقسام موجودات
 از جمادات و نباتات و حیوانات و مرئی و مکیل ذرایر موجودات
 و سایر مگوینا است و الاسلام اجماع و سجده اشجار
 بر وی و شبها و اوقات حیوانات بر نالیدن چیست غیر آنکه
 جن و انس را خون مرید و مختار از پرده اند کثیر و مصیبت از

ایشان سر بر دروازای انصام عرایهان و اطاعت
نیاید چنانکه ارمایه و دلالت نص قرآن * و ما ارسلناک
الا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ * همراست چه یادون درین صیغه بر
حقیقتش نیست چنانکه در رب العالمین * و معراجیه فی
الیقظة لشخصه الی السجاء ثم الی ما شاء الله تعالی حق *
امثال ایهان در تصدیق تنبیه مراح است که در ساعت
لطیف درمداری تحسین شریف آسمان و عرش سلیم ملکه مالای
عرش تاحد لامکان آن حکایات و خصوصیات پد کورد را خادیش صبحم
واقع شد و تحقیق این است معرفت عالم آله و روحیات شود
که از مصیق حمت و زمان و مسافت بیرون است و ارمایه
گشت و شود ارایان کرده اند و ایهان است که بمجر
ت مدد این چیرلی و قوف بر حقیقت و کبیت ان و ردل
شدند و تردد و حاکان مدان راه نیاید و اگر بر درک آن
حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی نمیشد ان خود مالی دیگر
است و در افامگان درگاه اهل معرفت و شکر دان از
طالع بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایهان
که بافر صفت نمود و در تکلف تا مل است اینها سخن شنیدن

شنیدن و ایمان آوردن توانان است ابو بکر رضی الله عنه
 صدیق از ان روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و
 بی توقف و تامل ایمان آورد و چندین از صحابه ایمان آوردند
 واقعه در شکاف افتادند و بر آه ابرته ادر نشد و ایمان آوردند
 وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه طالب دلیل و نیز ازین
 باب بود اگر چه انوار معجزات و آیات مبایع بود وی بطالع
 پیش نیامد و توفیق نمود چون آنحضرت * صلی الله علیه و سلم *
 از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی بر سیدند با بعضی
 اصحاب جواب بکشف حقیقت داد و باد یگران سخن در
 پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن
 کرد و ازینجا معلوم میشود که هر کس قایل خطاب حقیقت
 و کشف امر است سخن یکی است و لیکن تفاوت
 در لفظ و عبارت است و حق آنست که وی * صلی الله
 علیه و سلم * پروردگار خود را پنجم سردید جمه و صحابه بزمین اند
 و الادیان بیده دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج
 ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر داشتن بدل است * و الله اعلم
 و امته خیر الامم * است محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم

بهترین امتهاست همچنانکه وی بهتر و بهتر و بیشتر از دست عدل و
 الله علیه و علیه هم اجمعین و در قرآن مجید میفرماید * که ششم
 حیرامه آخر رحمت للنامین * و در حدیث آمده است که مدت عمر و
 نقای شماسست زمان نقای اعمار امام سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب
 دارد و داد خود آن ثوابتان بیشتر از ایشان دهند و
 در قصه حال شماسست با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی
 سه اجیر گرفت یکی را بر عملی که از صبح تا نصف نهار که قیراطی
 نقای کرد و دیگر بر آن نصف نهار تا وقت عصر میر قیراطی
 قرار داد و دیگر بر آن وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد
 چون شام در آمد و وقت اجرت دادن شد بان دو ظایفه اول
 بکان بکان قیراطی داد و بایس و دیگر دو قیراط پس آن دو گروه
 بوقت آمدند و نزاع کردند که آخر این تعدادت چیست مایه
 عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار
 داده بودم و ادم باقی فصل من است هر که خواهم مایه
 اول اشارت بحال یهود است و ثانی نصاری و ثالث تائین
 امت مرحومه و در نصایب و کثرت ثواب این امت
 مقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و بحقیقت آنچه

از خادم و معارف و حقائق و وقایع و عجایب و غرائب از
 افراد این امت بظهور آمده است از پنج امتی بظهور نیامده
 و هذا ظاهر * و شریعتی که اهل الشرایع و دینیه ناسخ الادیان
 * شریعت محمدی کامل تر و جامع تر شریعتهای ماضیه
 است و دین دینی ناسخ جمیع ادیان است چون وی
 صلی الله علیه و سلم خاتم انبیاء آخر رساں بود لا جرم بعد از وی دینی
 و شریعتی دیگر نباشد و گمان دیگر مترقب نبود * بعثت
 لا تمم مکارم الاخلاق * اشارت بدانست شریعت موسی
 علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل انفس و
 تحریم طبیات و منع غنائم و تعجیل عقوبات ناظر در آنست
 و موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و
 غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس را تاب نظر
 بر طاعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام بنایت مظهر
 لطف و رفیق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل
 و احسان بود که اصلا در وی و بای و قتالی نبود و بلکه قتال
 بر ایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش
 این است که هر که بر یک رخصاره تو طپا بزند تو رخصاره

دیگر پیش دی سر و هر که گویشد حامد تو دخت زده تو ردا ی
 تو را بوی بخش و هر که مانویک نبیل سبجیر کند تا دو مثل مادی
 برود و پشمر ما * صلی الله علیه و سلم * انتم مظاهر کمال و جامع
 صفت جمال و حال و لطف و هر بود هم قوت و صلاست و
 عدل و شدت موسی عم داشت و هم لبس و لطف و تسل
 و رایت عیسوی فرموده است * انا الصبور و القاتل *
 فرمود من تابیده و رجه داشته و در عین صدمه کشنده کمال صامت
 این است * ست * محمد و نمکین دل بر می و حال بخش *
 تا که آید این و خنده و بولاب است * قوله تعالی * وَیَحِیْلُ
 لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَیُحْجِرُ عَلَیْهِمُ الْحَمَائِلَ بِزَیْنِ اَشَارَتِ مُحَمَّدٍ
 وَتَوْسَطِ اَنْثَرِیْمَتِ اَوْسَتِ و حقیقت حال بعد از تنوع صبر و شغل
 و سترت احوال آن حضرت و وضع شرائع و احکام می *
 صلی الله علیه و سلم * منکشف گردد و الله اعلم و صیقل و اصحابه
 حصار الامه * و اصحاب پشمر * رسول الله علیه هم اجمعین
 فاصاتر و بهتر از مافی امت اند که ایشان را پروردگار تعالی
 برای صحت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده و احب
 نمود و تقویت این دین تویم و اقامت این امت عظمی

بابت آن کرد و قال الله تعالى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان
 واقع شده است که بنظر در این جزم کرده شود که ایشان
 افضل و اکثر ثواب اند از سایر امت فرموده است که اگر
 یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه خدا اتفاق کند نه نیم
 پیمانه جو که یکی از ایشان کند بر ابری نگیرد و حدیث بخیر المکرون
 قرنی * نیز از دلائل این مدعاست و غیر آن دلائل بسیار
 است و خود که ام دلائل واضح تر از این که بیواسطه جمال
 معظن را * صلی الله علیه و سلم * دیده و با وی صحبت
 داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بیواسطه با رو
 یی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده
 و صحابی می بود که آن حضرت را در حال ایمان دیده
 و از دنیا با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی
 شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی بان حضرت ممتد بود
 و در جماد و غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن
 شش ماه داشته اند چه آنرا که یک نظر دیده و یک ساعت در مجامع
 نبشته در عرف مصاحب نگویند و گویند خیریت و انضای بی

که مذکور شد مخصوصاً باین جماعت از اصحاب است نه عام و
مختار نزد جمهور آنست که این افضلیت از آنکه بکنظر بر جمال
مدیانی انداخته نیز شامل است و بحقیقت بکنظر بر جمال وی
دیدن و یک ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی
شدن و چیزی نماید و کاری کشاید که دیگر از آنجا است
از بینات نه نماید و نکشاید و در افضلیت اصحاب نیست
و جمیع است کسی که سخن کرده و ابو عمرو بن عبدالمیراث است که از
پیشایرانهای حدیث است و وی بخوبی کرده که تواند بعد از ایشان
کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بدیست * مثل
امتی که مثل البطر لایذ بحار له خیر ام اخیره * استدلال
کرده و نیز در حدیث آمده که هر سیدند یا رسول الله ایچ یکی از ما که
ایمان بود آورد و ایم و همراه تو جهاد کرد و بهتر باشد فرمود *
لنعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان آرند بهتر
از شما باشند و این مسعود رضی الله عنه فرموده است
که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است
ایمان قاضیتر از این میباشد که در غیبت بوی ایمان آرند
و بعضی مفسران * یومئذ یوالغنیب * را هم بدین معنی تفسیر

گنجد و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که
 تمسک بدین سنت مثل گرفتن انکار سوزان باشد بدست
 هر که در آن زمان تمسک به سنت بود اجر وی مقدار اجر
 پنجاه کس باشد هر چند یار سول الله پنجاه کس از ایشان
 یار و یار خود داند بلکه از شهادت ایشان این احادیث دیگر نیز
 آمده است و لیکن تحقیق و مختار همانست که جمهر علماء بر آنند و
 مراد باین خبرست که پسیناثر الایات گرداند از درج خاص
 است که ایمان بنیب باشد و لیکن فضل کلی صحابه را امت
 و فضل جزئی با فضل کلی منافات ندارد و مانا که خلاف این عبد البهر
 در صحابه به معنی عام است که یک نظر در آن اکتفا کرده اند
 نه بمعنی خاص که صاحبان و اندیشمندان دائمی انحضرت اند
 و با وجود آن پنج فضلی و پنج مرتبه و پنج گرامتی بفضایست نظرم
 بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم نرسد اگر چه اولیاء الله
 را صحبت مدوئی با انحضرت حاصل است و الله اعلم * و
 الله لما لا ربعة افضل الا صحاب * چهار یار با صفا که خانهای
 راستدین و جانشین مصطفی اند و صلی الله علیه و سلم و
 رضی الله عنهم قضا ترین اصحاب و نزدیک ترین احوالیان

آید و مناقب و محامد و مناقب و مناقب ایشان در اسلام
 پس انبث که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان در انجام شادکت
 و مسامت نبود و چنانکه بنظر در احادیث و اخبار و آثار
روشن گردد * و فضلهم علی قریب الخلفاء و المراد
و الافضلیة اکثریة الشواب * بدانکه این بخدا و مقام است مقام
 اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر
 صدیق است بعد از وی عمر فاروق بعد از وی عثمان ذو النورین بعد از
 وی علی مرتضی و خوان اسم تعالی علیهم اجمعین و این مسئله
 نزد اهل سنت و جماعت از یقینات است و طریق
 اثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه نزد بعضی منحن صریح و
 بدیهیست صحیح است و نزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع
 صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت
 و انقیاد او نمی نمودند و در احکام دنیا و آخرت بر او موافقت و
 متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و
 صهیب و امثال ایشان بودند که بحال ایشان میل و تمایل
 در زمین اسلام را داشتند و در شان ایشان وارد است *
 لا یخافون لومة لایم * و اگر چه امیرالمومنین علی ابن ابی طالب

ابی طالب و عباس این عهد المصطفی و دیگر از اصحاب مثل
 طلحه و زبیر و مقداد ابن الاسود که از احببان و اکابر صحابه بودند
 در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از آن وقت
 دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد و بی
 در آمدند و مراد موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود
 طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این
 علی ابن ابی طالب است و من ما و را به بیعت خود را آم نمیکارم
 اختیار او بدست اوست و شمار اینرا اختیار بدست شماست
 اگر دیگر بر اعرض او ایستادند و مضامحت بیند اول کسی که
 مادی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند
 بفر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بر امر
 دین بایستش کرد دیگر که تواندست پس اینرا اختیارت
 با ما است نماز کرد که انحضرت صلی الله علیه و سلم روز
 آخر از حیات او را فرمود جز آنکه ما را آن گران آید که ما از
 اهل بیت پیغمبر و از باب مشاورت و اجتهاد بخواهیم
 بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون میدانیم که اولی و
 احق با ماست نوئی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی

اللہ عنہم مادی ملایند بر رؤس اشهاد بیعت کردند و اجماع
 میکنند شد و تاخیر ایشان در بیعت بحقیقت تاوان و احتیاج و تعمیری
 صواب قارح در اعتقاد اجماع نباشد و بعضی گویند که بسبب
 تاخیر و عدم حضور علی مرتضیٰ کرم الله وجهه در وقت بیعت
 اشتغال بتجذیر و تکمیل آن حضرت بود و بعد از آن بسبب
 حزن و مصیبت آنحضرت خود را در غلوت انداخت و جمیع
 قرآن مشغول شد و از اینها بعد از مدت توقف و تردد بهم
 گردید حتی که گفته اند که تا شش ماه بود بعد از فوت قاطر برپا
 رسی اللہ عنہا بیعت کرد و صحیح است که این قدر بود و در
 آخرها روزی از دیگر بود و اللہ اعلم و بالحق علی مرتضیٰ دایم
 مطیع و سامع و ممثل امرا و مکر صدیق بود و در نماز و در نماز
 و جمع و عید انتم ابوی میکرد و در عروہ نئی حقیقه که مسیله کذاب
 در آن حاکم شد مادی بود و جاریه را از شما هم آن
 غزوه تسری برگردت اگر عرا حکم امام حق نمی بود تصرف
 در خیانتها بر نمی بود و هیچ مافی را دادار و که علی مرتضیٰ که
 شیر خدا و امام او لیا و مکر دایره حق بود و قرآن مادی بود
 و دی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است که * القرآن

مع علی و علی مع القرآن * مدت عمر در نماز و جمیع طاعات
 بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه داند که حق بجانب
 اوست و از رسول خدا نصی در شان خود شنیده باشد بطایب
 حق نه بر آید و سکوت و رزد و مدت عمر خود زیون و اسیر
 اهل باطل و ارباب هوای بود و آخر با صوابیه که بناحق با وی در
 نزاع بود و بر اه خلاف وی میرفت چرا جنگ کرد و بخت
 به آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگو کند
 بخدای که پیداکنده نفس و رویاننده و ائمه است که اگر پیغمبر خدا
 با من عهد کرده باشد و امری فرموده و بر من عزایین روی من نبود
 نگذارم ابن ابی قحافه را که بر ادنی پایه منبر مصطفی صلی الله
 علیه و سلم بر آید لیکن چون آنحضرت بناو بود حضور من و
 معرفت موضع من ابویکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز
 کند و مرا بحال نزاع در آن نبود چون آنحضرت او را در امر
 دین با اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا و دلی باشد و شیعه گویند که
 این از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند
 اگر بنظر انصاف در نگارند حسین عیب و صریح منقصت است
 یعنی ظاهر مرتضی که طالب حق نکرو و بسکوت و رزید و بطایب

حق را نخواست از آن بود که از اعدای ترسید تا در آن کشند
و بلا کشتن نکیند این چه سخن است بهل علی مرتضی با آن
کمال ایمان و یقین که * لَوْ كَشَفَ الْغُطَاءَ مَا ازودت یقینا *
از اینهمه بر سر نهاده باشد که خایفه بعد از سن توفی و این بشا رت
چیز این معنی ندارد که متکفل تمسینت و اجرای احکام دین
بعد از بن تو خواهی بود و دیگری از مردم ترسید و واند که
اگر بن طلب خلافت کنم گشته شوم و نایز تقیه و خوف در جانی
بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جا
ند چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و ضلالت و زوین
و توکل بر قید که وی داشت و قاطعه بنت رسول الله * صلی
الله علیه و سلم * با آن عظمت و علو منصب زود وی
و حسن و همین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق نزد وی
و عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله با آن رفعت
مکمل تابع وی و زبیر بن عوف رسول با کمال شجاعت و شهامت
که داشت با وی و بنو اشیم با آن شوکت و عزت و شجاعت
برادران وی و دیگر ضعیف و زبونی چه معنی دارد و در ذابست
کرده اند که عباس در بدایت توفیق با علی گشت و دست بر آرد که

با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که هم رسول با این عمو وی
 بیعت کرد و هیچ کس را مجال خلاف با تو نماند و ابوسفیان
 اموی گفت چه شد شمار ای پسران عبد مناف که راضی
 شدید که منی بر شما و الی گردها را ذل بیعت من قریش
 اشارت به ابوبکر صدیق کرد که از نبی بنم بود اگر شهادت عمو
 کنید من پیاده و سوار چند آن جمع کنم که تمام وادی پر گردد و
 و ما را از روزگار ایشان بر آورم پس علی مرتضی او را منع
 کرد و زجر فرمود که یاعد اهل اسلام این چه سخن است
 که تو میگوئی میخواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر
 پیغمبر این جائز میدارند بلکه واجب و میگویند که اظهار کفر
 از انبیا * صلوٰۃ اللہ علیہم * در مقام خوف و تقیه جائز
 باشد حتی که گویند که آن حضرت علی مرتضی را با ما بیعت
 در نفس خود تعیین کرده بود و لیکن مانع از اظهار خوف و تقیه
 شد هرگاه امثال این احتمالات شنیعه را در جناب سید
 آل ربان صلی اللہ علیہ وسلم راه دهند دیگر کسی
 بایشان چه گوید * قبحهم اللہ ما اجهلهم و افسد
 اعتقاد هم * اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر ظهور حق کجا باشد

مستنکر از قوم نوح و مستردتر از مردود و ظالم تر از دروغ
 که خواهد بود مادام که ان لوح و ابراهیم و موسی * علیهم السلام
 اظهار حق کردند و یکر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد
 که صحابه رسول * صلی الله علیه و سلم * همه اجماع کرده بر خلافت
 اینی که در هر چند صحابه بآنکه سایر طایفه محتوم از این امت مروج
 به و راه بران اجماع کند حق باشد و ثابت بود به یقین اگر چه
 هر یک از افراد این بحکم * بلکه معتقد یحطی و یصیب احتمال
 خطا دارد و یکی اجماع و اتفاق ایشان را حاصینی است
 که هر حق و صواب بود و احتمال خطا ندارد بحکم نفس قرآن
 و لیتکونوا شهداء علی الناس * و قوله تعالی * و یتبع غیر
 سبیل الترمین الایة * و حدیث نوی * ان یجمع امتی
 علی الصلوة * همه ایشان کند و اتفاق نمایند حق بود و اگر
 ردای بودی که تمامه صحابه یا ما کثر ایشان در خلافت و
 اختیار بیعت ابو بکر عهد انرا خطا و فساد و انکار ظلم کردند
 و خلاف حکم پیغمبر و زیدند و حق عریج پوشیدند و اینه
 منحنی و نتائج آن در تمامه دین و ملت سرایت می که در
 تاریخ طایفه و تاریخ کتب مشهور حق و ثوق باشد و اصول قرآن و ترمین

باینسان ایشان ثابت شده است و ایشان خود بر عزم شمس
 فاسق و ظالم و غاصب و سارق بودند هیچ قبا حتی و شناختی
 بالاتر ازین نباشد لغو ذی الله من الجهالة والضلالة والغبنارة و امام
 فخر از وی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و
 گفته که بحکم قرآن مجید که فرموده است **لَا يَعْظِمُ عَنْكُمْ اللَّهُ سُلَيْمَانَ** و
 جموده و هم لا یسعو و ن * معاوم می شود که نمائنده ایمان
 حاکمتر از رافضی بود و هر چه با مودجهای دیگر گفت که در خانههای
 خود بخیزد تا لشکر ایمان بی شعور و نادانسته پایمال تان
 نکنند پس نمایه تجویز نکرد که از جنود ایمان که اصحاب پیغمبر اند
 پایمال گردان مودجهها و ظلم بر ایشان دید و دانسته بود و این
 ایشان یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین
 عدا حق علی را پایمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر
 کردند و این قدر ندانستند که از صحابه رسول اتفاق بر ظلم
 درست نباشد و با الجملة هیچ دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه
 که جان و عقد دین و ملت بدست ایشان بود و احکام شریعت
 و سنت بایشان سپرد شده است نباشد هیچ الزامی قبولی تر
 از اطاعت و انقیاد علی بر رضی بوالو بگوید و از احکام دین و

دنیا نخواهد بود و بحقیقت امر و لیان که در فعل و کمال عالی مرتبتی است
 * کرم الله وجهه * برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق
 است یعنی بان فعل و کمال و هدایت و حقانیت و تائید بدین
 متابعت او کرده و بادی بیعت نمود و بالاتر از این دلیل و برهان چه
 خواهد بود آفر همان چکایت اید که نقل کرده اید که از امیرالمومنین
 علی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه
 منتظم و مانتسم و بی خلاف آمد در عهد خلافت شما اینهمه بهرج
 و مرج بطاهود و سید فرید و ناصر و معین و مقوی و سدید ایشان
 ما بودیم و ما ضرر معین ما شما اید دیگر چه حال باشد و بحقیقت
 قطرت سلیمه میخول است بر قول آن که اجماع و اتفاق
 اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم جزر صواب نبود
 و بر انکار آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و مادی
 انفس و جان معوش بکاد و خائلق باشد از وی پسین ده و او را پس
 از اصحاب بر هدایت و رحق بوده و راه راست یافته باشد
 و بکرت تمام اصحاب دنیا را و او که مدت عمر در صحبت او بوده
 و ضابط و کمالیت اکثاب نموده بر ماطل و ظلم و ضلالت
 باشد ندیدند و بعد از وی در کاری که مدار اند نظام تمامه مهمام دین او

دین نیست بر آن بوده همه خطا کرد و بر نظام در نهایت رفته آخر
 این منقبت بسید کائنات و دین اقوام وی سرایست می کنه پس
 به یقین معلوم شد که خلافت ابو بکر صدیق صدق و صواب بوده
 خایست تنزل و تساهل درین مقام آنست که فرقه زیدیه که
 که ایشان را ابدال فرقه شیعه می گویند بر آنند که خلافت بعد از
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * حق علی بود و یکی در منصب
 ابو بکر نصاحت بود زیرا که شیخ علی مرتضی بنو زاز خوان و شیعمان
 و بن خشک نشد و بود و نقار او و عداوتها در دلهای متمکن گشته
 اگر ویرا * کرم الله وجهه * خلیفه می ساختند شاید که باعث
 هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت می شد و در نصب
 ابو بکر تسکین نافر دقت و فساد بود و مبنی و مدار این مذاهبت
 بر انضامیت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است
 و علمای سنت را در هر دو جاسخن است می گویند که واجب
 نیست که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن
 او از قریش و عالم بحال و حرام و مصالح و مهام دین اسلام
 و ورع و عدالت و شهادت و کفایت و راهبیت ابراست
 و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابو بکر

بشارت قتل امار و سیروی * رضی الله عنه * و طالع
 به است و بعضی علما اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه
 گویند که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * تائیدش کرده است
 بر خلافت وی و مختار نزد اهل تحقیق است که در اینجانب
 یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت * علی رضی الله عنهما
 نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای
 نص بر مذهب خود کرده است و از انصوص خصم جواب داده
 زیرا که اگر نص بر خلافت علی می بود مخالفت با صحاب مران نص
 را و عقد اجماع بر خلافت نص صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله
 وجهه از اظهار آن نص و سکوت از حق و ترک طالب خلافت امکان
 نداشت چنانچه سابق تحریر یافت و اگر نص بر خلافت ابوبکر
 وجود میداشت تقاوت مباحرین و انصار که * منا امیر و
 منکم امیر * درست نبود و بدو بدل آنرا حاجت نمی شد
 چنانچه در فیه نسب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند
 تواند که این تقاوت و مخالفت از برای تحقیق حجت و تفضیل
 نص بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان
 پس منزل ابوبکر از ان مقام و تخییری علی را و سایر اصحاب را

در بیعت چه معنی دارد و چه در امر و اجابت منصوص تخییر و تواضع
کنایه اش ندارد و نیز نقل کرده اند که ابو بکر صدیق در دست عمر بن
الخطیب و ابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا را امین است
خوانده است بگرفت و بانصار گفت که امامت حق قریش است
و هر قریش کسی را نرسد که دعوی امامت کند شها ازین دو کس
هر که را خواهد اختیار کنید اگر نصی درین باب از پیغمبر بودی
اختیار عمر و ابو عبیده در دست نبودی پس حق آنست که
نصب خلافت با جهاد کجگاه و اجماع ایشان بود و اجماع را
مسئندی باید و نص فانی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانکه در
علم اصول نقل شده است و در لائیل جانین و نزاع و جدال و
قبیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکور است و چون آن خارج
از وضع رساله بود ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تألیف
کتابی دیگر افتاد و الله الموفق و چون خلافت ابو بکر باجماع
ثابت و امثال امر او بر کافیه مسلمانان لازم گشت و وی
در رفت حالت خود تقوی نص امر برقرار و وق کرد و او را بخانیفه
صاحبت و عهد نامه بنام او بنویشت و مردم را بمتابعت امر که در آن
نامه است امر کرد و تمامه صحابه با وی بیعت کردند و علی

مرتضی نایب بیعت نمود و فرمود: یا ایها الناس لیذکروا ان کان
 صهری خلافت عمر بنز باجماع بشوید یافت و مرد و وقت
 شهادت خود امر خلافت را بیان شش کس عثمان و علی مرتضی
 و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
 الله عنهم هشت که گداشته و ایشان خود پس برای عبد الرحمن
 این هدیه کرد و دوی عثمان را اختیار کرد پس علی مرتضی و تمام
 صحابه با عثمان بیعت کردند و منتهی الامر وی شدند و در ادغام
 دین و دنیا و امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان نیز باجماع
 شوی یافت و بعد از وی علی مرتضی رضی خود مدیس بود و اکمل
 و افضل اهل زمان خود بود پس وی کرم الله وجهه باجماع
 اهل حق و محقه خلیفه برحق و امام مطلق شد و تراعی و رعایای که از
 مخالفان در زمان خلافت وی وجود آمده در استحقاق خلافت
 و حق امامت بود بلکه منتهای آن یعنی و خروج و خطا در اجتهاد
 که تعجیل مدق و بست قتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه
 اقتضای ناغای از ربع مترتب یافت است یعنی افضل
 اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از اخصیبت
 اکثر است ثواب است عبد الله تعالی و تحریرش چنانکه بعضی

ملا کرده اند انست که قول ما قائلان قاضیتر است از غیر خود
 زیاد است و در حجاب آن فلان را طایفه نسبت بآن غیر و این را حجاب
 تواند که جمیع وجه در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور
 کنند و سوا از نه نمایند آن فلان را حج آید و کامل بود یا در مجموع
 فضیلت و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که
 در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند
 که آن را حجاب از وجهی خاص در صفتی مخصوص بود و محل خلاف
 در بین مسلمانی که حجاب باین وجه خاص است یعنی کثرت
 ثواب عند الله بود و وجه دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب
 و قوت مالکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن
 از آنچه عقلا ابرار در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جوهر
 نفس و لازم وی بود و این مناقات نه در حجاب آن غیر
 در اخاد فضائل دیگر یاد در مجموع فضائل من حیث المجموع
 و اسباب کثرت ثواب ماثور و فضائل بود که منافع و نایج آن
 دین ایمان را جامع و متعدی گردد و مثل سبقت ایمان و نصرت
 دین و تقویت ایمان و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و
 صباوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن و میگویند که این

صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چنانکه کتب جبر معلوم
 شده است که وی رضی الله عنه از آنجا که ایسان آورد
 کار وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر
 و سعد بن ابی وقاص و عثمان این مأموران که از اکابر صحابه و
 رؤسای مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دلائل و دلائل در
 دفع سنازعت کفار و اعطای اعلام دین بود چه در حالت حیات
 ائمه و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه و سلم در معراج بخاری
 آورده است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام نبوت که
 اظهار شهادت دین و شهادت کسی را بجا نیاورد و سجدی
 بر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میکرد و قرآن میخواند
 و نادانان و جوانان قریش گرد می آمدند و قرآن
 می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع در تقریر آن کنیم و
 هر چه از اقوال علما در آنجا آمده است نقل نمایم بدانکه جمهور
 اهل سنت و جماعت بر این ترتیب اند که مذکور شد و بر وی
 از امام مالک و غیر وی توقف است میان عثمان و طلحه رضی الله
 عنه و سایر مالک و ج بر سیدند که افضل است بعد از پیغمبر
 کبریت گفت ابوبکر هم هر گشتن علی و عثمان را چه گوئی گفت

مقدمه بیان دین از آنها که مادر یافته ایم هیچ یکی را نیافته ایم که
تفصیل یکی بر دیگری میبرد و ازین دو و مذاهب امام الحرمین
نیز توفیق است میان این دو و منقول از ابو بکر بن خزیمه
تفصیل علی مرتضی است بر عثمان و در خواهر الاصول می گوید
که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار این
خریمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمر و بن الصلاح نیز
ذکر است که در مذاهب اهل کوفه تقدیم علی است بر
عثمان و سبب آن ثوری نیز همین قائل است و از علمای حدیث
آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحاق ابن خزیمه
است و امام محی الدین نوادی در شرح صحیح مسلم میگوید
که بعضی اهل سنت و جماعت از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان
رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی
و هم امام نووی رحمه الله علیه در اصول حدیث میگوید که
افضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر است بعد از ان عمر باجماع
اهل سنت و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه
تقدیم علی بر عثمان نقل کرده ابو بکر بن خزیمه نیز بر آن زفته
است و خطابی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از

معاف بقتد بسم علی و عثمان گرفته اند و سقیان نوری از ایشان است
 و بعضی گفته اند که وی در آخر از ان رجوع کرده است و الله اعلم
 بهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که
 هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفخیل ابو بکر و عمر و ثقیف بسم ایشان
 اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و بالجمله
 قرار داد در شاخ اهل سنت بر آن است که در تقدیم ابو بکر
 و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافتی نیست
 و لیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح تفسیر اُمّ الیه نقل کرده اند
 که انصاف حقایق اربعه مخصوص است بنوعی اولاد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم * و ابن عبد البر که از مشایخ علماء حدیث
 است در استیجاب ذکر می کند که سلف اختلاف کرده اند
 در تفخیل ابو بکر و علی و می گوید که مروی از سامان و ابودرد و مقداد
 و حنابل و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی
 مرقض اولی اکملی است که اسلام آورده و لیکن از حدیث
 ثروت ابو طالب کتمان نموده و گفته که این جماعه از صحابه علی
 و افضیل و هند بر سر که خیر او است این کلام اس عبد البر است
 و لیکن می گویند که این مقابل از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست

نیست زیرا که روایت شاذه که مخالف قول جمهور است معتبر
 نباشد و جمهور آنکه درین باب اجماع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم
 این روایت وی از آن جماعت اصحاب که تفضیل علی مرتضی
 نقل کرده و امثال آن روایت چنانچه خطابی از بعضی مشایخ
 حدیث نقل می کند که می گفتند * ابریکر خیر من علی و علی
 افضل من ابی بکر * و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علمای
 شافعیه است در طبقات کبریا از بعضی متاخرین نقل کرده است
 که ایشان تفضیل ختین می کنند از جهت ثبوت جریت یا بضعه
 رسول الله * صلی الله علیه و سلم * و شیخ جلال الدین سیوطی
 در کتاب خصائص از امام غایم الدین عراقی نقل کرده است
 که قاضی و برادر وی ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلفای اربعه
 و از امام مالک آورده اند که گفت * ما افضل علی بضعة
 من النبی صلی الله علیه و سلم احدا * فرمود من هیچ یکی
 را بر آنکه جگر پاره ر حول است تفضیل نه نهم این تفضیل
 نسبت بدیگر است نه بایشان می گویند که این همه روایات
 ضرر بمقصود ندارند و منافعی در عینست در جای ما اینجا چنانچه تحریر
 کرده اند اثبات افضلیت بوجه خاص است و آن بر مضمون است

و وجه دیگر منافات ندارد و این مسایل که ذکر کرده شد راجع
 بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه مرید ششمر ف
 ص است ذکر است تا هر ذات است چه شک است که در
 اولاد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * که اعزای او بد مشرعی
 و ششانی است که روایات شیخین نیست بیچگونگی را در احکا
 دیمال توقف و اندک نخواهد بود و ماد خود آن ثواب شیخین اکثر
 و نفع ایشان در اسلام و اهل آل اعظم و او راست تا که
 قول خطائی که بعضی مشایخ خود نقل کرده است بنک در توان یافت
 که چه مقصود دارد و خبر است چاست و اصابت که ایم
 است که گفته است که * او مکر حیر من علمی و قلبی اصل
 من امی مکر * اگر مراد جبریت او مکر او و جبر است
 و انصابت علی او وجه دیگر پس این سخن است سرون
 او دائر احواف و خارج از محل نزاع . اگر مراد جبریت کثرت
 ثواب است * ارا مصابت و وجه دیگر مثل ثواب ذکر است
 است و امثال آن پس منافات مقصود ندارد و اگر عرض
 دیگر و مرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال
 چیست * و الله اعلم اکون سخن در آن ماده که سئاه ترتیب

از فساد است . یقینی است که بر آن قاطع بر آن گذشته چنانچه
 ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن امارات و قرائن
 است که بر حجتان و اولویت رساند بعضی بر آنند که قطعی است
 و محتار نزد اکثر محققین نیست که ظنی است امام الحرمین
 را از شاد بعد اثبات خلافت علی الترتیب بطریق موال میگوید
 اکنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفصیل میدهد بعضی دیگر
 یا از مسئله تفصیل و تفصیل آن سکویت و اعراض میکنند
 جوابش میگوید که بنای مسئله تفصیل بر آنست که امامت
 منقول با وجود قاضی جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت
 بر آنند که امام افضل باید لیکن اگر نصب وی موجب سوران
 هرج و مرج و ایجاب فتنه و فساد گردد و نصب منقول بر
 تقدیر اهل بیت و استحقاق او امامت را باستجماع صفات
 و شرائط آن از قریشیت و علم بحال و مرام و مصالح
 دین اسلام و درع و عدالت و شجاعت و کفایت جائز
 باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل
 قطعی نیست و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن
 مادر آنست یعنی امامت نماز که امامت صغیر آنست گویند و او

شده است نیست مثل قول المحصرات صلی الله علیه و سلم
 یومکم اقرأکم یعنی باید که امام در بار کسی شود که قرآن
 خوانده و تر و تعلم فقه دانسته و تر باشد و این خود قطع نمی برساند
 پس صحیح آنست که در امامت و خلافت افضلیت مشروط
 نیست پس امامت و لیل افضلیت نتواند بود و مردود ما ذیلین
 دیگر است که قاطع بود و دلالت کند بر تحصیل نفسی ائمه
 بر نفس به عقل را پدید رکعت حقیقت آن را نیست و
 احادیثی که در مسائل ایشان ورود یافته معارض احادیث
 حر توقف و سکوت سببی نباشد و لیکن غالب بر طس جمعی است
 که او مکرر اسلی جلاله آن است بعد از رسول * صلی الله علیه و سلم
 بعد از وی عمر و طلح و زکریا و عثمان متعارض است و میگوید
 که از علی بر نفسی غیر رواست کرده اند که فرموده است بهترین
 مردم بعد از رسول علیه السلام ابو بکر و عمر است و در این
 خدا ما تراست مانکه بهتر است این ترجمه کلام امام الحسنیه
 است در ارشاد و می گوید که این قولی است که ما برای خود
 اختیار کرده ایم و از یزید تقلید نمائست نموده بر حق و اسحق
 رفته ایم انستنی و مصی ارفقه های محمدنیز از اهل مدینه در تخریم

فقیه امامیه نقل می کند که شیخ احمد رزوی که از اعاظم علما و
 فقهائ و مشائخ منسوب است در شرح عقیده حجت الاسلام
 می گوید که ظاهر اذعان است در آنکه این تفضیل قطعی است
 باطنی میل اشعری بادل است و مختار باقلانی مانی و نیز این
 تفضیل در ظاهر و باطن است متبادر ظاهر فقط اینجا پذیرد و قبول
 است انتهای و قاضی عقیده در مواضع بعد از ایراد تفضیل فضائل
 طای مرتضی که شیعه بدان استدلال بر افضلیت وی * کفرم الله
 وجهله کرده اند و جواب از آن بحکم افضلیت بر کثرت ثواب
 می گوید باینکه مسئله افضلیت از آن قبیل است که در وی
 جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت
 بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست
 و مستند آن جز نقل تواند بود و این مسئله نیست که متعلق
 به عمل باشد تا بمجروحین و بر آن باب اکتفا تواند کرد بلکه این
 مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی جزم
 و یقین است خصوص مذکوره از طرفین با وجود تعارض دلالت
 آنها قطعی نه و نهایت آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب
 کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب

زیادت ثواب قطعا نبود و چه امر و ثواب بفضل خداست و
 واجب است بآنچه نه وی سبحانه تعالی اگر خواهد غیر مطیع را
 ثواب دهد که مطایع را نه و چنانچه ماست و در بیان عقائد معلوم شد
 و ثبوت امامت اگر چه قطعی است و لکن از اینجا قطع
 پانفصیات لازم نیاید الاغالب فتن چه امامت مفصول با وجود
 قاضی نژداهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن
 قطعی نیست لکن ما مشائخ صاف را چنان یافتیم که میگویند
 افضل ابو بکر است ثم هر ششم عثمان ثم علی و حسن غن ما بر
 ایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی
 بر آن نمی داشتند حکم بدان نمیگرد و ندو اتفاق بر آن نمی نمودند
 و مادرین مسئله اتباع ایشان میبگیریم و بر او قیامید ایشان
 میروئیم و تحقیقت امر را بعلم الهی تفویض مینمائیم و آمدی که
 از اعظم علمای اصول فقه و کلام است میگویند که مراد بتنبیل
 اختصاص یکی از دو شخص افتد بفشای و مفتی که در دیگری نباشد
 خواه اصل نفیست و مفت چنانکه عالم قاضی است از
 جاهل بصفت عالم که در وی موجود است و در جاهل نه و خواه
 نه چنانکه و کمال آن نفیست و اصل نفیست بیشتر که بود

چنانکه یکی را عالم گویند از دیگری که صفت عالم در وی زیادت
 و کمائی دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل عالم در هر دو مشترک
 است و باین معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد و هر فضائی که در
 یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک و در آن باشد اگر
 شریک نباشد فضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و
 بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت
 شرف و فصاحت را هیچ ترا از صد فضیلت آید چنانچه یک
 گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود پس تواند که
 صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی اجر و ثوابی بود که
 از باب فضائل کثرت را نبود پس جزم با فضیلت بمعنی کثرت
 ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام موافق و شرح
 اوست آتشی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نشیه
 نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما ساعت را
 بر این یافتیم و ظاهر آنست که ایشانرا اگر دلیلی بر آن نبی بود
 حکم بر آن نمی کردند و ناخود دلائل جابیهین و امتیاز ص یا فقیهیم
 و این مسئله را از آن نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد
 و توقف در وی محال بچیزی از واجبات گذرد از آتشی

و جریبان کلام محقق دوانی در شرح عقائد عصفیه نیز برین
 نهج است و شیخ این جبرمکی در مواضعی مخرجه که در رد شیعه یاد کرده
 وجود داشته طرق کرده و داد نشد و تعجب داده است
 می گوید که ابو الحسن استعمری تصریح بدان کرده که تغیبان
 ابو بکر بر سائر صحابه قطعی است و قاضی ابو بکر با قاضی می گوید
 که ظنی است و مختار امام الحرمین و ارشاد نیز همین است
 و صاحب مناهج در مخرج صحیح مهمام نیز جرمم بظنیت ان کرده
 و ابن عبد البر در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است
 که مکر گفته است که اگر مردی عمر افضل از ابو بکر
 است منبش نمیکنم و اگر علی را قاضی از ابو بکر و عمر گوید
 نیز مادی در شق نکنم و اگر بفضل شیخین معتز فایده و با ایشان
 محبت دارد و داد مدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل
 و مستحق آنند دهد پس عبد الرزاق می گوید که ابن مسنن
 از مکر بکیع نقل کرده ام او را نیز خوش آمد و تحسین کرد
 شیخ این جبرمکی می گوید که ما محظ و مبنای این جرم منع و درستی
 جز آن نیست که تغیبان مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که
 بظنیت تغیبان مذکور بر قول کسیکه دعوی اجماع نکند و گوش

نگوشت بر و ایات شاذه که جانشین خلاف نقیض کرده شده بر نهند
 ظاهر است و لیکن بر تقدیر و دعوی اجماع بر افضلیت مذکور
 چنانچه را حیح و مختار هم نیست حکم بطیبت ان درست نباشد
 به اجماع از دلائل قطعیه است جوایشان از نیست که
 در عالم اصول فقه مقرر و مبهرین شده است که اجماع دلیل
 قطعی است ولیکن نه به جمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن
 قسم است که در اینجا خلاف اصلاً نبوده و آنکه در وی خلافتی بود
 اگر چه باشد از نادیده باشد قطعی بود و از قطعیت بر آید هر چند آن
 خلافت بجهت شذوذ و ندرتشان معتد به نبوده و مانع از اعتقاد
 اجماع نباید ولیکن در اینجا خطا در روی از مرتبه قطعیست بی تأسیری
 نبوده با آنکه اجماع که در اینجا است بر همین افضلیت قطعی است
 و اهل اجماع سیر قطع بدان نکرده اند چنانچه از عبارات
 ائمّه و اشارات ایشان مفهوم می گردد پس صحت بطیبت
 درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع
 و مستثنی منجران نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد
 که خلافست بدین ترتیب است ظاهراً آن است که قضایات
 نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب

امام مجتهد باقر و ابیست میباید که حلی مرتضی مرتضی مرتضی است که
 بر دای پیچیده و ادتاد بود گذشته و نایستاد و فرموده ایچکس را
 تمام محبوب تر نزد من که پروردگار تعالی را بنامه اعمال وی
 ملاقات کنم الا این مرد پیچیده بر دای دار قطنی روایت
 میکند که ابو حنیفه که حلی مرتضی را ایضاً است اعتقاد میکرد
 چنانچه را در روایت که محالقت وی میکرد پس بمخالفت ایشان
 است محذور شد و پیشتر است امیر و دست بس
 آن حضرت است است او را اگر گفته خانه و در و در سپید
 یا ای صحیفه است حلی و در لایبری و پیچیده وی حقیقت حال
 را عرض کرد و فرمود یا ای صحیفه خبر او را که بهتر است این است که است
 گفت بگو فرمود بهترین این است او بگوید است ثم عرض
 ابو حنیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث را پوشیده اند از من
 که از حضرت مرتضی بمشاهده شنیدم و هم از ابی حنیفه روایت
 کرده اند که گفت شنیدم حلی مرتضی رضی را که بالای میسر
 بود میگفت بهترین اوست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 او بگوید است ثم عرض امثال این اختیار و انبار و رعایت شیوع
 و استوار آمد و پانزده پسند تو را تر رسید و است و شیعه گوید

که این و هر چه ازین باب از این اهل بیت آمده است از
جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر و عمر را که گفته اند از
جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر این چنین
اظهار نمایند دیگر ایشان را جای همانند و سلامت از حال ایشان
بر خیزد و صمیم قلب و مکیون ضمیر ایشان برخلاف آن بود و
این سخن در قایت بعد از نکاح است و ازین بحال لازم آید که علی
بر کسی که شیر خدا و مکرر دأثره حق بود چنان و ذلیل و مقهور و مینالوب
باشد و از اظهار حق و نزد باطن مایعز و خائف است * الله لقلب او
و لا یخافون المؤمنة لا یفهم صفت او و علی مع القران و القرآن
مع علی * منقید او دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود
و بشهرت رسیده و اتقوا اثر آمده است که وی کرام الله وجهه
در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات
نداشت و از امام شافعی رضى الله عنه پرسیدند که
علی نفرت خالق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه باشد
گفت آنکه وی در اظهار حق بزدی هیچکس نمیدید و از هیچ
اجدی مبالات نداشت و بذاهیست نمی گرد و شافعی گفت
نیرا که وی زاهد بود و زاهد را بد نیاید اهل ان مبالاتی نباشد

و عالم بود و عالم را مد است نبود و شجاع بود و شجاع را تم من
 از کس نبود و شریف بود و شریف را هر دای کس
 نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت
 صورت امکان دارد و وی کرم الله وجهه در خلوت ما خاص
 اصحاب و اتباع خود میگفت و در زمان خلافت و عبادت شوکت
 و بقاء امر بر بالای منبر بر ملا می فرمود و این ما تقیه جمع نشود و از
 امام محمد ماقدری صلی الله علیه و عین ابائله و اولاده الکرام
 پرسیدند که ابو بکر و عمر را چه میگوئی فرمود سخت دوست دارم من
 ایشان را گفته مردم همان کیان بر ند که توایه با را از روی
 خوف و تقیه میگوئی و متقدم باطن تو خلافت این است فرمود که
 خوف از احیاء باشد نه از احوال است بعد از ان بدست و نکو باش
 پیشام من عید الهاکس مروان در آمد که امیر وقت و سلطان
 عهد بود یعنی اگر ما را در مدح و تنای ابو بکر خوف و تقیه در
 نظر باشد چرا دست و تقیه هم حال پیشام من عید الهاکس کنم که
 بالفعل ابر سبطت و حکومت دست تصرف و اختیار
 اوست و هر گاه که حال امام محمد ماقدری صلی الله علیه و عین ابائله
 این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت

و شدت باس و کثرت عدالت کل الکل است قیاس توان کرد
 و اگر خوف و قیقه بودی یا مناویه و بنی مروان که میان قریش و ر
 باهاست و اسلام در نهایت کثرت و شدت بودند و
 با بنات و خوارج میگرد و انجام خود داد عرب و قتال و اظهار حق
 و تأیید دین برو. حمی نمود که بالاتر از ان مقصود نباشید و این نبود
 مگر از جهت آنکه تا امر دین از دایره حق و ناحیه عدالت خارج نیلاند
 و وی کرم الله وجهه ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغییر
 یافت و کار دین بستی مگر فتنه دیگر رد و ابطال را و احب
 دید و با بودی که بعضی از شیعه خود را بر حجت علوی و اقرار
 و تقریر اطوارین شان اخراج می کرد و تا عبد الله بن سبا را این
 فرستاد و شرط کرد که ذی کرباوی در یک شهر ساکن است نمایند
 و این شبایهودی بود که بر وصفت وی اظهار اسلام کرد و بسبب
 صحابه می کرد و نیز از طائفه از روافض بود که در ایشان اعلی
 مرتضی اعلی الهیست می کردند و او را خیمائی می پرستیدند
 وی کرم الله وجهه ایشان را از پیشش خود برانید و بر
 داد و اخراج کرد و چندین خطب و افصول را از علی مرتضی در
 مدح و ثنای ابوبکر و عمر نقل کرده اند که بعد از اظهار خبر این طایفه

را مجال دم زدن نمود و اگر علمای سنت و جماعت در افضالیت
 ابوبکر و عمر مانده در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند و اسعد لال
 گفته کافری و افی بود و از حسن ادائی که بعضی از اهل تشیع که
 از جاده انصاف و اعتدال میرون نبوده اند کرده است
 که عبد الرزاق که از اهل روایت و مشاییر علمای حدیث است
 گفته است که من تفهین شیخین می کنم حدیث تفهیل علی
 ایشان را و اگر علی تفهیل ایشان بر خود می کرد من نیز نمیکردم
 گمانی عظیم ترازیس نمود که من علی را از دست و پا م
 وی کم این تمام ترجمه کلام شیخ این حجر بود اگر مدیده انصاف
 نمکرد و آنکه که در هیچ کتابی سخن باین تفهیل کمتر مذکور شده
 باشد و الله اعلم بالصواب * فباقی العشرة النبوة بعد از
 خلفای اربعه و سلسله باقی عشره را است و عشره نبویه نام این ده
 صحابی است که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * ایشان را
 به شارت به بهشت داده و فرموده * ادورکونی الجنة و
 عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة
 فی الجنة و زبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی
 الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و عید بن زید فی

زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة * و این
 ده تن خیار است و افاضل صحابه و اکابر قریش و قد و مهاجرین
 و اقرار بیه مصطفی اند صلی الله علیه و سلم مر ایشان را سو ابق
 و ما در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن
 ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت مخصوص بایشان نیست
 سببیکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه
 و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و جبریل و عمار بن یاسر
 مثله برض و شهرت این ده تن باین لقب بجهت وقوع بشارت
 ایشان است و حدیث واحد و وقت واحد ذکر آن در ضمن عقائد
 بجهت اهتمام بشان ایشان است و در نزد سبب اهل
 زیخ که در شان این اکابر تفسیر کنند و بر او ادب روند و عوام
 خلق بندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بندان مخصوص
 باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح
 است و بعضی از طالب طمان عربیت خوان که نیم کامی از
 از جهله عوام فراتر اند گویند که دیگران را نیز بشارت
 است و لیکن بشارت این عشره قطعی است و از آن
 دیگران فانی و غیر بالغ بر حد بشارت این عشره در وقت

و شهرت و توان و منشای این زعمم عدم تابع احاد و پشت و
تقصیر در خدمت این عالم شریف است بجا و زائد عمده
و ما این بحث را هم درین روزگار کتابی مشتمل بر
به * تحقیق الاشارات فی تعمیم البشارة * به تفصیل و تحقیق
بیان نموده اسامی اهل بشارت را از آنجور کتب احادیث
در نظر آورده ذکر کرده ایم و حق آنست که بشارت خلفای
اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور
است و اصل محمد توانر معنوی و بشارت باقی عشره نیز بعد
شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر امانت و تفاوت مراتب این
و حکم در غیر مشربین آن است که گویند مومنان از اهل جنت
اند و کافران از اهل ناری عرم و قطع در خصوص کسی بحکم
یا شار و تمام تحقیق آن را کتاب مذکور باید جست * و ما الله
القول فیق * مامل بدر * بعد از عشره و عشره و میلست مرا اهل واقع بدر
را است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور
عزیزت اسام و ابجا و دهده پم و در دگار عن اسامه بر رسول مختار
خود کرده بود کشته و اهدای دین از منادید قریش مثل
حیه و شپیه و اوج و جهل و استباه ایشان لعنة الله علیهم

اجماع عین * در آن غزوہ بحکم بنم رفتہ و پنج ہزار ملائکہ مدعو مبین
 بنصرت موسمان و رانجا غزا کردہ و عشرہ مبشرہ ہم از اہل
 بدر اند الا حسان رضی اللہ عنہ کہ بہت تبریض رقیہ بہت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ مطہرہ ماندہ بود و آنحضرت
 او را نیز از اہل بدر شمرده و قسمت غنائم ان شریک ساخت
 اہل بدر سیدہ و سیزدہ تن ہاند و ہمہ اہل بہشت اند
 "طعام در شان ایشان واقع شد" است کہ * ان اللہ قد اطلع
 علی اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت انکم * و در
 جای دیگر فرمودہ * لئن یدخل اللہ النار رجل شہد بدر و الحدیثہ
 و در حدیث آیدہ است کہ آن ملائکہ کہ در غزوہ بدر حاضر
 بودند فضل و عزتی در درگاہ خداوندی دارند کہ دیگران را
 نیست * فاحد * ہمہ از اہل بدر فضیلت مر اہل غزوہ احد
 را است کہ در حال چہارم واقع شدہ و ابتلائی و شدتی با اہل
 اسلام و سیدہ و دندان مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 در انجا مجروح شد و خیال نکنند کہ دندان مبارک شریف بتنام
 از پنج براندہ و افتابوہ بود نہ بلکہ گوشہ از دندان و پارہ از وی شکستہ
 بود و سید الشہداء حمزہ بن عبدالمطلب از شہداء ای احد است

و گفتادش از صحابه که هر ام و را نجا بشرکت شما دست رسیده اند
و عشره مبشره نیز داخل اهل اهل اند و هر گروه مشرکان و در عرو
احد ابوسفیان اموی بود که بعد از نزول ما در سوگنده خوب و جماع
زن و ادال بدن بر خود عزام ساخته بود تا انتقام خود را از سید المرسلین
* صلی الله علیه و سلم * و اصحاب وی بگیرد و اسماء ابوسفیان
و معاویه بن ابی سفیان بقبولی مشهور در عام فتح مکه است
* فاهل بیعة الرضوان * یا نعمت الرضوان نام آن بیعت
است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه * رسول الله صلی الله علیه و سلم *
و سلم * بودند چنانچه در قرآن مجید میفرماید * لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ
عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَسَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ * و در حدیث
آمده است که * لا یدخل النار احدی یا یعضی تحت الشجرة
ایشان نیز هشتاد و نهمی و این ترتیب مذکور در انصاریست
مجمع علیه است که ابو منصور نسیمی نقل کرده و بعد ازین مذکورین
ما از صحابه نیز بحسب فضائل و ماری که ایشان راست در
درجات و مقامات متفاوت خوانند بود و لیکن از علما تصریحی بدان
منظور نمیگردد * و الله اعلم * و بعد از مجایبه فضل و کرامت معلم
و تقوی است که * اُنَا اَکْرَمُکُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَقِیْکُمْ وَ بَعْضُ رِوَاوِادِ اصْحَابِ

را نیز به ترتیب فضل آبا اَبات فضیلت کنند الا ولاد فاطمه که
 از امر فاطمه اند * رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ اَجْمَعِیْنَ
 و فاطمة سیدة الخساء اهل الجنة والحسن المحمدين سید ا
 شباب اهل الجنة * ما این سَلَمَ را علاوه در عقائد ذکر کردیم
 از جهت قطعیت وی بر رِغْمِ این نادانان که قطعیت
 ایشان را مستبعد را مخصوص بشاره بشاره دارند و همچنین که علاوه
 بر رِغْمِ رَفْضِ اهتمام ایشان حشوه کرده بیه تخصیص ذکر کرده اند اگر
 چه بر رِغْمِ ناصبیه اهتمام پذیر این سه تن پاک و ذکر فضائل اهل بیت
 نبوت کنند نیز منافست باشد و این حدیث دلالت دارد
 بر فضل فاطمه و بر ارض بر تمامه نِسای مومنات که عنوان نِسای
 اهل الجنة شامل ایشان است حتی از مریم نسبت عمران و عایشه و
 حدیثی که از کرة العید و طی * و در بعضی احادیث تفضیل فاطمه
 زهرامطاق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن
 و در بعضی احادیث مریم را رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا از عموم نسا که
 زهراراضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده است استثناء
 کرده و این احتمال مساو است و عکس نیز دارد و در جای
 دیگر فرموده که افضل نسا فاطمه و عایشه و مریم و

آسبیده است و ظاهر این حدیث مساوات با توقف است
 و در حدیث دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثل مریم
 است در قوم خود یعنی فاضلتر از چرخ و تواند که اختلاف
 این اجزاء محبت مدح اطلاع انحصرت بود صلی الله علیه و سلم
 و نسبت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر موم فصل قوی
 در تمام نسای عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علما حائشه را
 فصل نهند و فاطمه از بهشت اندک و بیست و نه در بهشت
 باشد و فاطمه باطنی و لابد مقام و مکان پنجم را علی و ارفع و انزلی
 باشد از مقام علی و یکس در احادیث و ارفع شده است که با فاطمه
 خطاب کرده که سن و تو و علی و حسن و حسین و ریک مکان و
 یک مقام خواهیم بود و نیز میگوید که حائشه مجتهد بود و در زمان
 خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد می کرد و گویند که حائشه بعد
 از خدیجه افضل نسای عالم است و بیوٹی و رفتادی می
 گوید در نیکو است اصح مذاهب آنکه و فاطمه
 و حبیب الله عنهما افضل است از حائشه و بعضی بمساوات گرفته
 و بعضی در توقف مانده و بسیاری از علما حقیقه و بعضی از
 شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت

* فاطمة بضعة من النبى * فاطمه بگرم باره پیغمبر است *
 و لا افضل على بضعة من النبى احدا * من بر بگرم باره پیغمبر
 پیچکس را فضايلت نه هم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار
 ماودین ما ست ان است که فاطمه افضل است و بعد از وی
 مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنهن اجمعین
 مرتبه سبطی میگوید که افضل نسبا مریم و فاطمه است و افضل
 امهات المومنین خدیجه و عایشه است و در خصائص خبیری
 حکایت کرده است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و جماعه
 از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی
 احادیث آمده است که افضل و اکمل نسای عالم مریم
 بنت عمران و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و سلم و آسیه
 امرات فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه
 امرات فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی
 می فرماید که در اینجا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا از
 عایشه خدیجه رضی الله عنهم و مراد به نادر حدیث
 * فضل عائشة على النساء كفضل الشرير على غيره من
 الطعام * که دلیل انضایست عایشه است غیر نسای اربعه

مذکور باشد * جمعی این ادله را انتهی قال العبد الضعیف
اصلاح الله حاله که حق آن بیناید که وجوه نفیاتی مختلف است
و لیکن از احادیث چنان معلوم می شود که قاضی صاحب اولاد
بود نزد آنحضرت و بعد از جدیده عایشه احب از و ارج و گزند
وجوه نفیاتی و محبت مختلف دارند مشکی شود باینکه در بعضی

احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از حضرت
زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم عایشه بودند و از مردان
پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین نسای قاضی و محبوب ترین
مردان حلی بود باینکه بعضی از ما گفته اند اگر چه سخنی نیست
در عایشه شد و از که عایشه قاضی است از هر که غیر او نیست
حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر چه حبیبیت مختلف
اعتبار کنند این سخن معنی ندارد و نیز افضلیت بمعنی کثرت
ثواب حقیقت نال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف
ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر و سجدگی و قاطعه و حسن
و حسنین و دیگر اهل بیت نزد * و الله اعلم * و الخلافة
بعده رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاثون سنة ثم بعدها
ملك و اسارة * و در حدیث آمده است * الخلافة بعدی

بودی ثلثون سنة ثم یصیر بعد ها ملکا عضوضا * می فرماید که
 خلافت پس از من سی سال است و بعد از سی سال
 خلافت نباشد بلکه ملکی گزیده بود که از نیش وی کمتر کسی
 بسلامت ماند و تمامی سی سال بتهادت امیر المومنین علی
 فراتنی شد و تحقیق آن است که شش ماه از سی سال باقی
 بود که امام المسلمین حسن ابن علی بن ابی طالب در وی خلیفه
 بود و تمامی خلافت بموت او شد پس مبادیه و هر که بعد او است
 بخلیفه نباشد بلکه ملوک و امارو پاشان اند و آنکه امرای عباسیه
 را خلیفه گویند بجاز و اعتبار ظاهر است و محقق حنفیه شیخ
 کمال الدین ابن همام در مسایره میگوید که تمامه اهل حق اتفاق دارند
 بر آنکه مبادیه از بابو که است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را
 خلافت است که وی بعد از وفات امیر المومنین حضرت علی امام
 شد یانه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند شد مراد ایشان آنست
 که امام شدن وی بعد از تاسیم امام حسن است امر را بوی
 انتهی * و نکف عن ذکر الصحابة الا بخیر * روش اهل
 سنت و جماعت آن است که صحابه رسول را بحر بخیر یاد
 نکنند و لعن و موب و شتم و احترام کن و آنکه بزرایشان نکنند

و بنایشان بر اموال و ادب و روزگار و جهت نگاهداشت نسبت
 محبت انحصار صلی الله علیه و سلم و در ثنائی و
 مناقب ایشان در آیات و احادیث عموماً مثل * ^{مستحب}
 رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ الْآيَةُ * و مثل رضى الله عنهم
 و رضوا عنه و اصحابی کالنعيم بايهم اقتديتم اهتديتم
 و اكرموا اصحابی فانهم حياركم و الله الله في اصحابی
 الله الله في اصحابی لا تتخذوهم غرصاً من بعدی فمن
 احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من
 اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله
 فموشك ان یا حدة و آنچه از بعضی ایشان در مشایخرات
 و محارمات تفسیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت
 ادب با ایشان نقل کند بعد از تسلیم محبت ان انجبار
 از ان اغماض کند و تقاضی و رزق و گفته ما گفته و شنیده ناشنیده
 انکار نپذیرد اگر محبت ایشان ما پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 یقینی است و نعمانیهای دیگر ظنی ظن با یقین معارضه گردد
 و یقینی ظنی متروک نشود و با بحکم کثیر حد و اسلام و
 محنت ناسا و بد و عمر و بنی عامس و منیره بن شعیبه و اشباه و امثال

ایشان است هر که بر راه اتباع مشایخ سنت و جماعت
 رود گوئیان را از سب و لعن ایشان بر بندد و اگر چه بحسب
 تصور بعضی امور که قدر بیشتر از آن بسپرد تو اثر رسیده است و
 از باب سیر و تواریح نقل کنند باطن را و حشمتی و خاطر را
 که درونی است و در باد وجود آن سلاست در اغماص و کف لبیان
 است در آثار آمده است که در غزو و کفین شخص را
 از جانب معاویه نزد امیر اسیر آوردند یکی از حاضران بر حال
 صریحی ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وی مسلمان
 بود و مسلمان خوب بود حیف که احوال وی این چنین شد حضرت
 علی فرمود که چاکری که وی هنوز مسلمان است و با لجهامه سب
 و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کثیر است
 چنانچه قذف حضرت عایشه بزنا * معاذ الله من ذلک * که
 طهارت ذیل وی از آن بنصوص قرآنی ثابت شده و الابدحت
 و فسق بود و علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه
 و امثال وی بی و خروج است بر امام بر حق و خلیفه مطلق که
 علی را شکی باشد چنانچه در حدیث عمار یا عمر بسپرد شهرت
 و تو اثر رسیده است * قَتَلَكَ الْفِتْنَةُ الْيَاغِيَّةُ تَدْعُوهُمْ

ر الى الجحيم ويدعوك الى النار اثبات آن می کند و آن موجب
 کفر و مستوجب لعنت نگرند و او را با سبکی در علمای معتهدین
 و خلف صالحین لعن برایشان مفعول نشد و است و در اصل
 عادت و شبیه اهل سنت ترک سب لعن است که المومن
 لم یس بلعان لعنت بر خصوص شخص اگر چه کافر بود جائزند و در مذمه
 و آنی که عاقبت کار وی بایمان و سعادت بود مگر آنکه به عقیده ساجد
 شود که موت وی بر کفر و مشقات است تا آنکه بعضی در
 یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه تجاوز افراط و در میان
 وی موالات وی رود و گویند که وی بعد از آنکه با اتفاق مسلمانان
 امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب شد و نعوذ
 بها للهم من هذا القول و من هذا الاعتقاد که وی مادی بود امام
 حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد جمعی
 از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه مکر و خارج
 از اطاعت وی بودند نم جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی
 گریه و جبرار رفتند و او جایزه ای سنی و مائده ای نسی نزد ایشان
 نهاده بعد از آن که حال قیامت مال او را دیدند مدینه باز آمدند
 و طاع بیعت وی کردند و گفتند که وی مدینه و شارب البحر

و تارک صاوات و زانی و فاسق و مستحل محارم است
 و بعضی دیگر گویند که وی امر قتل آنحضرت نکرد و بدان راضی
 نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی سرور و مستبشر نشد
 و این سخن نیز مردود و باطل است چه حدوت آن بنی سعادت
 با اهل بیت نبوی * صلی الله علیه و سلم * و استبشار وی
 قتل ایشان و ازاله و امانت او را ایشان را بدیده و اتم
 معنوی رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضی
 دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس
 مؤمن بناحق گناه کبیره است نه کفر و لغت مخصوص کافرانست
 ولایت شمری که از باب این اقاویل با حدیث نبوی که ناطق اند
 با آنکه بغض و جدوت و ایداد امانت با طمه و اولاد او موجب
 بغض و ایداد امانت رسول الله است چه می گویند و آن سبب
 کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است با شک بموجب
 آیه * اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذِنُ اللّٰهُ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا
 وَ الْآخِرَةِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ هَٰذَا بِاَمْرِیْنَا * و بعضی دیگر گویند که
 خاتم نبوی معلوم نیست شاید که او بعد از ازار تکاب آن کفر
 مصیبت تو به کرده باشد و در نفس آخر بر توبه رفته باشد و صلی امام

محمد عراقی در اجزاء العاوم باین حکایت است و حسن ارطامی
 ساع و اعلام است مثل امام احمد حنبل و امثال او روی به سمت
 کرده اند و اس حوری که کمال شدت و حدیث در حفظ سنت و
 شریعت دارد در کتاب خود لحن و براهین سلف نقل کرده است
 و بعضی مع کرده و بعضی متوقف مانده اند و ما بجهاد بی
 به خصوص ترین مردم است نزد مکارهای که این مدحت بی سعادت
 درین است کرده هیچکس نگرفته مدار نقل ابام حبیب و انبیاست
 اهل بیت لشکر تخریب مدینه مظهره و نقل اهل انجاف ستاده
 و نقیه از صحابه و تابعین را امر قتل کرده و نیکو از تخریب بدیه
 امر بالحد و عرم مکه معظمه و قتل حداسه من و سیر کرده و هم
 در اشای این حالت اردو بیایه بحرم شتافته دیگر احتمال تو نه و
 رجوع او را عدا داند و خداوند تعالی دلهای ما را و تمامه مسلمانان
 را از محنت و موالات وی و اعموان و اعدا روی و هر که ما اهل
 ست صوی مدیده و بدادیشه و حق ایشان را پامال
 کرده و یا ایشان براه محنت و صدق عقیدت بیست و نه و نه
 نگاه دارد و ما را در دوستان هزار مرتبه مجسم ایشان منشور
 اگر داند و در دنیا و آخرت بر دایم کپش ایشان و اراده تحریف

انبى و اله الا مجاد و بيهنه و كرمه و هو قرينيه
 مجيب امين * و المجهل يخطى و يصيب * مذيب مخنار ان
 است که مجتهد گاهى خطا نیز کند و دوى در خطاى که کند معذور است
 بلکه با جور چه انحرور و وسع دوى بود از بدل مجبور و گرفتار فاضله
 ثواب بدست حق تعالى است و در حديث آمده است
 ان اخطات فلك حسنة و ان اصحت فلك حسنة * و بعضى
 گویند که هر مجتهد مصیبه است و حق در شان وى همانست که موافق
 اجتهاد او است و این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام
 فقهیه است چه اولی و اصرى بغالب ظن و درین باب کافست
 و جزم و یقین در کار نه و الاذراعت و آیات مسائل کلامیه حق یکی است
 چه ان خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جز
 یکی نباشد و شرايط اجتهاد و احکام ان و ثباید غیر مجتهد مجتهد را
 و التزام ان و رجوع از ان در محل خود مستطور است *
 و لا تکفر احدکم من اهل القبلة * اهل قبله را یعنى آنها که نماز
 بکانب قبله مسلمانان کنند و کتاب و سنت تمسک نمایند و تألف
 بشتها و تبیین کنند کافر نباید گفت اگر چه از بعضى کلمات ایشان
 کفر لازم آید و لیکن اداى التزام ان نکند یا لزوم در غایت

ظهور نبود تکفیر نباید کرد و ناممکن است توجیه و اصلاح حال
 مسلمانان باید کرد و مبادرت بتمکین و تعاضل نکرد و در حدیث
 آمده است که هر که دیگر را کافر گوید اگر وی در نفس الا مرکز
 شود قاتل بالنعل کافر گردد و حکم لعن نیز باینچنین آمده است
 اگر انکس مستحق لعنت نبود لعن او بقاتل عاید گردد پس
 احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد * هو الله اعلم و رسل الله
 الفصل من رسل الملائكة و عامة البشر اصل من عامة
 الملائكة و رسل الملائكة الفصل من عامة البشر * خواص
 بشر که انبیاء و رسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که منجبهان
 و رسولا اینشان باشند و عوام بشر که مراد بدان خیرانیانند از اولیا
 و اقبیا فاضلتر اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر از عوام شر و
 در اینجا اجماع است که اصلا حاقی در این نیست و دلیل مراتبیت
 بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملائکه را بسجود
 آدم و سجود اعظم و اظهار انواع خدمت است و مقتضای حکمت
 امر از نبی است بخدمت اعلی و چون انشای آدم ثابت شد
 افضلیت تمامه انبیاء به نبوت بیوست لعدم القائل بالفصل
 و این سخن از ایشان بنیابت غریب است حکمتهای

علمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که چیست کمتهای او را
 اوداند که هیچی اعلی را امر کند بخد مت ادنی تا کمال قدرت خود
 ظاهر کند * یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید * تا آنکه مدبیب
 اهل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز جروی تعالی واجب
 نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بر معتزله که قائل
 اند بافضلیت ملائکه و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات
 و تحویل کمالات باعلاق و عوالمی است و واجب است و
 و در جزالت ثواب و خیریت جزا اتم و ادخل اگر مراد بافضلیت
 کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاهت
 و مجرد از علق جسمانی و کدورات هیولانی ماطر در جانب
 افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق بر آن رفته اند
 که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت
 معبودت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از
 جهت قرب بمبدأ و نزاهت و مجرد و نورانیت ملائکه و کمال
 انسان و ترقی او در آن است که بقرب ملائکه برسد و
 بهما کوث اعلی ملحق گردد و باز اگر بجای معیب انسان و مظهریت
 او بر اسما و صفات الهی را و استیلاات الهی تعالی مراد را

نظر افته اینهاست را جمع آمد و گفته آمد که دلایل متعارف
 است و مسئله طای است و یقین را بدان را نیست
 واللہ اعلم و ما وجود آن احتیاج نماید کرد که سید رسول محمد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید کائنات و اصل مخلوقات
 است * من الحسن و الانس و الاملائکۃ و الملائکہ تعصیان
 و انکار ملائکہ جماعیہ تقریر می یابد در باب جمیع اهل بیت
 و جماعت است و نیز معتبرند بعضی اشعار ملائکہ الصلوات
 از مشر و معقول از امام اعظم ابو حنیفہ کوفی درین مسئلہ
 توفیق و تر و دامت از رحمت تعارض ادله گوید که وی
 اول قائل بود ما دیمایت ملک از مشر و در آن هزاران
 و جوع کرده ما دیمایت مشر آمد و معقول از قاضی ابو مکر بادانی
 نیز توفیق است و در حقیقت جمیع باین کیفیت قاضی در بیان
 و کمال آن است و از امام تاج الدین سبکی که از مشایخ
 ائمہ شافعیہ است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی
 مدیت عمر می گذرد و در حالش تعصیان اینها را ملائکہ خطور
 نکند امیدوارم که روز قیامت از آن موالی بکند استی و ظاهر
 در است که مسئله تعصیل در هر جا که باشد همباین حکم داشته باشد

زمان کلام بر اختلاف بر حیثیات و تعدد جهات است
 والله أعلم * و کرامات الابرار لیا حق * ولی جاریست
 است از تنخصی که بمرید معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب
 مناص و اعراض از آنها که در لذات و شهوات مباد
 موصوف باشد اگر از وی غارق عادی بوجود او باشد و این
 در حقیقت است معجزه نبی است که این ولی از امت او است
 مثلاً معجزات آن حضرت * صلی الله علیه و سلم * انواع است
 بعضی از آنها پیش از بعثت وقوع یافته و آن را ارمیاضات
 گویند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از
 رحلت وی از تابعان وی که او لیای امت باشند بوجود
 می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و
 صحت دین دی میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای
 امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد
 و انکار را در اینجا مجال نباشد خصوصاً از بعضی اعاظم اولیای مثل
 غوث الثقلین شیخ محی الدین عجم المقدادیهلانی و امثال
 ایشان امام عبدالله یافعی * رحمه الله علیه گفته است
 یکرا ما نه بلغت حد القراة و لم معلوم بالاتفاق ما بلغت

مقتله من احد من شيوخ الافاق * وكنس مگوید که کراره
ولی از حد من منحزات منی باشد مثل مشق نمره مقام حمود
سبحه و شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صد و رگیر است یا ردی -
نقد و اعتبار بود و البته فی مقام است دعوی ولایت و کرامت
بود حق است که هر چه از سی طریق سخنر صد و رگردد حاضر بود که
از وی طریق گرامت ظهور یابد و تحبیب و نقد عدم اختیار صحیح
نیست هم با اختیار بود هم بی اختیار و گاهی او بعضی از ما نمکین که
عدم صدق ایشان در مقام ولایت را بحد و ناست است
دعوی صدق غیر مقرران گردد و در حقیقت این دعوی را جامع
بدعوی صدق سی و صحیح بیوت او است * قالوا و اما الشیخ
المحی الدین عبد القادر کتیر الدعوی بحق لمعوی حق *
و آنچه مانی است دعوی بیوت است از اهل ای دین مستحق
است ولایت گردد و در وجود کرامت نزل ولایت نیست
ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و در اصل ولایت
استقامت بر دین است که * الاستقامة فوق الکرامة *
و حکمت در اظهار او در این است که هر گاه و تکمیل به
او مستعد بود و اجتهاد و کجاست و چالاک تر گردد و

و در انتهای رای نثر نیست مریدان و از اله تردد و اندکار ایشان
 بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون بایمان و عمل
 صالح نیست آن را کبر و استند راج گویند و اگر بایمان و عمل
 صالح و کمال معرفت و تقوی بود آن را کرامت نامند اگر مقرون
 بدعوی نبوت بود آن معجزه است و گاهی از عوام بومنین
 و اهل عمل صالح نیز چیزی ازین باب ظاهر میابد انرا معجزات
 گویند و بحقیقت سحر و طلسمات و شمعده از خوارق عادت نبود
 چه آن بعد اختل عمل و اسباب بود که هر که میباشد آن
 اسباب کند بحکم جریان جادوت بدان مترتب گردد و چنانچه ترتیب
 شماره علاج طیب حاذق و خارق عادت لغت آنست که نه این
 چنین بود * ولا یبلغ ولی درجه الانبیاء * هیچ ولی برتر
 نباشد زیرا که انبیا صوم اند از معاصی و با سون اند از عزل
 و خوف خاسته و مکرر اند بوحی و مشایده ملک و ماسوران
 به تلخیص احکام و ارشاد انام بعد از انصاف بکمالی که ادبیا
 دارند و بالجمله افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است
 و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است * صرح به العلماء
 آنکه گفته اند که * الاولیة افضل من النبوة * ترجیح و تفضیل

و ایست که در صورت تفصیل و کلی ترسی و لایست
 ست قرب مع الله است و استقامت از حنا اندوس
 دی و سوت اینها احبار خان و ادوست و کمالات برایشان
 و لابد که آن است تزیین تر و فاضلتر از این است بود
 و نمی جامع و شامل هر دو نیست است پس فاضلتر بود از دلی
 که صاحب است اولی است و سس و ما خود آن ایضا میگوید
 موهم خلاف مقصود است اطلاق آن حاضر باشد و قابل آن سیر
 معلوم است که یکست اگر مراد از آن ترجیح و تفصیل دلی تر
 سن است ماضی و و احب الی الله است هر که گفته باشد
 و لا یصل العبد الی حیث یعقظ عنه الامر و الفی سید
 تعادل است بخان برسد که تکالیف شده بود و دی سقوط
 بد برد چنانچه اهل الحاد و امامت گویند که چون سده سده ایست
 محبت رسیده و صفائی فاضل حاصل شده و ایمانش را مسح
 گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی
 بسیار بخت کمالاتش در روح هر سست و هدایت میکند و این
 سخن کبر و صلاحت است این امر حدایمجران چه میگویند
 هر گاه که محبت غالب آمد و فاضل صافی شد و ایمان را استی

گشت بآبد که خدمت و طاعت بیشتر و کامتر گردد و نیز
آنکه نقصان پذیرد و ماقط شود و گرفتن بر آن و عذاب کردن
و ریشیت اوست تعالی اگر خواهد نگیرد و اگر خواهد بگیرد
اما شوق تکلیف صورت ندارد بالاتر از اینها * صلوة
الله و سلامه علیهم اجمعین * در محبت و ایمان کیست
و حاصل آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا
گویند که فعل انبیا بر مای وضع و تشریع احکام است پس
ترسک آن از ایشان لا ینقبتا و این قدر نفهمند که معنی تشریع
محبت تشریع برای آن است که تا مردم بدان عمل کنند و بر ادا
ایشان را و نه پیش از مردم باید که عمل بکنند تا مصیحت تشریع
باطل نگردد و پس معنی تشریع عین این کتاب آمد و سقوط
تکلیف بآن منافات دارد * و المصوص یحمل علی ظاهرها
* آیات و احادیث را بر ظاهرش نباید گذاشت و
بیشر و رت تا و یل نیاید کرد و تحقیق این مقام و شتر این
تا و یل و جواز و عدم جواز آن از کتاب التفرقه بین الکفر
و الزندقه که از منقذات امام حجه الاسلام است باید طلب داشت
* و العدول عنها الی معان یل عیها اهل الباطن العباد *

فرقه باطنیه و ملاحه گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهری مراد
 نیست مراد از آن رموز و اشارات باطنی است که هیچکس
 بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که بر دست
 حق تعالی تعالیم وی حاصل نگردد و این شخص زنده و الحاد است
 اگر معانی ظاهری مراد نیست چندین هزار دروزه و طاعت و
 عبادات از شرع رایج و احکام از کجاست شده و به بحث جز
 معلوم گشته و اگر هیچکس را راه و مولی بدان نیست پس
 انزال کتب و بیان شریعت و معنی که ایشان
 میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و ائمه است که خواهد بود و
 ایشان خود معانی ظاهری را را ده می نمودند و بطریق این امر
 میفرمودند و بحقیقت معبود این ملاحه ابطال شریعت
 و انفساد دین است * حذر لهم و لعنهم * و اهل تحقیق از
 این باب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهری است
 قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات است که مافوق
 مناقات نیز از مثلاً فرعون و موسی و در خارج هستند و قضایا
 و وقایع که میان ایشان لم قوع یافت ثابت است و
 با وجود آن اگر آن را اشارتی بقضیه روح و نفس ملاحظه دارند

آورند صورتی دارد نه آنکه گویند اینجانه موسی است و نه
 فرعون بر او همان روح و نفس است فقط فَقَالَ خَلِّعْ نَعْلَيْكَ * امر
 است بموسی علیه السلام که در آمدن دای مقدم بر او ادب
 رود و نمایی خود را بکشد و پای برهنه بیاید و با وجود آن اشارت
 است باخراج کونین و اسقاط آن از نظر و مقام مقدم بر قرب
 و محبت صلی تعالی نه آنکه اینجانه دای مقدم است و نه موسی و نه
نعمان کفری با و نه ترجیحاً معقول تر از این نباشد * و کلی دعاء
الاحیاء الاموات و صدق قتلهم عنهم نفع لهم * و در دعای
 نوزده گان مرده هار او صدقه دادن به نیست ثواب ایشان
 نفع عظیم است مرده هار او احادیث و آثار درین باب
 بسیار است و نماز جنازه نیز از این باب است و در حدیث
 آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند
 و شفاعت طلبند البته مغفور است سعد بن عباد را * رضی الله
عنه * مادرش فوت کرد از حضرت پرسید که افضل صدقات
 درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرثه نگان را بهترین
 صدقات و فاصلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه
 چاه کنده گفت * هذا لام سعد * و در حدیث دیگر آمده

است که * الذی جاء یرد الملاء و الصلوة تطمی عصمت
 الرب * و عار و ما کرم و صدق آتش چشم الهی را
 سرگرداند * معنی اراخیاد است در دیاوار غرت
 و سیر در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بفرست
 نگردد تا جهنم رود در حدیث اراخیاد آن قریبتر گزید
 از بنی اسرائیل عالم و متعلم ظاهر شود که جیسیت و ستر
 ناست شود که الحسب عیال المؤمنین و هم مقابر محمود و
والله الموفق و الله محیب الدنویات و خاصی الحاجات
 حق سخاوت تعالی ماکرم و فصل خویش قبول کند و عیال و برادر
 حاصت ای زندگان است اگر بصدق توبه و حضور قلب و تصرع و
 زاری بود البته مستجاب است یا در دیار اعرات
 و استخاست و عباد شرائع و مواع است داد که شرائع
 حضور قلب و اکل حلال است - اشهد مواع است استیذان و استیصال
 یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و ما وجود خدم شرائع
 و وجود مواع فصل و کرم و رحمت پروردگار تعالی ما قیسیت و
 ما لیسما و ما مع عبادت است که الذی جاء مع المعاداة بهیما که
 عباد است در اوقات محال و ما سبب خاص و احب

که تا نیر در وقت نزول بلا و وجود عذاب لازم گردد و مشروع و مستحب
باشد و فرمان تباری تعالی است * اَدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ * مشغولی
بنای اخیری است از دعا کردن در این بابا اجابت بار و ایست چه کار *
پس دعاگران زیانست و وبال * از کرم می نشودشان ذوالجلال *
مثلاً میزادعی در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان
در پیل این کاو ز راحت بوی عطا فرماید این در صورت منع
است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه ان اسپ
تازی سر و گردن او داهی شکند منعش از ان عین مصلحت
و محض لطف است اگر به فهمد گاو ز راحت و رزق وی بهتر از
اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فصول
و نیای و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اند و بهذات
اخیرت کشده ام ازین باب است و کنیکه فهم عین است و
حسن الظن بایه حاصل و وقت ادشود منع و عطا در حق او یکی باشد
از اینجه است که گفته اند * العطاء من الخلق حرمان و المنع من الله
احسان * و دعای کافر سبب عتاب بود * و ماد عطاء الکافرین الا قلی
ضلال مکرور امور دنیوی و دعای مظلوم سبب اجابت است اگر چه
کافر بود * و الله اعلم و یجوز الصلوة خلف کل یر و فاجر

* جماعت و نماز از دست نیاید و او و مقید بایام مبتدی و متورع
 نباید بود و بجهت آن قضایات جماعت که بی شبهه از جنس
 موبکه و اغشیرت است صلی الله علیه و سلم ترک نباید کرد
 و انقدر که آن حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع و ایتماف
 بود و در جای دیگر بودیم اگر مردی صالح و مبتدی برای امامیت پیدا
 شود بهتر و الا بهر که باشد باز بجماعت باید گذارد و هر چند که فاسق بود بشرطیکه
 فسق و نجور وی منجر بکفر نگردد و عالم با حکام و اهلطان نماز و قدر نماز بخورند
الصلوات از قرآن یاد داشته باشد و فرجی المصیح علی الخفیین فی العجیر
والسفر اعتقاد - مسح موزه از ملایات سنت و جماعت داشته اند
 و در چند یک شب از روز در به قمر است شبانه روز گفته اند که بام است
 سنت و جماعت سه چیز است * تفضیل الشیخین و محبة
 الخشیین و المصیح علی الخفیین * ابو بکر و عمر و افضل داشتن
 و علی و عثمان را محبت داشتن و نماز مسیم موزه را اعتقاد کردن
 این سه چیز نشانه اهل سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان
 قائل نیستند و ایام حسن بصری گوید بختادتن از صحابه را در پانزدهم
 که بزم مسح خفین نه و انید اشهدوا انه امیر المؤمنین علی کرم الله
 وجهه از آن پرسیدند فرمود بامروز را میباش و روز و مقیم

سر ایک شب و روز بود اینچنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم و در جای دیگر فرموده است که اگر دین و
 شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی
 و لیکن مدّار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر روی
 موزه آمده است دیگر اینکه اگر چه عزیمت و رخصت
 با پیه است و مسح کردن بر موزه رخصت است و لیکن
 چو از آن را معتقد نماید بود و در محل نهجت اگر اختیار هم بر

رخصت آفتد بمسحوت قریب تر باشد * و استعمل لال المعصیة
 صغیرة کانت او کبیرة و استخفافها کفر * گناه را صغیر باشد
 یا کبیرة حلال دانستن و سبک دانستن کفر است اگر چه
 بعاینه شهودت و حکم بشریت بار تکاب آن مبتلا گردد و
 لیکن باید که آن را گناه داند و بتعصیر خود معترف آید و سبک
 پنداشتن صغیره بدان نوع بود که انرا انجیح نداند و اصلا
 مستوجب عقوبت نه پندارد و الا ظاهر است که صغیره سبک
 تر از کبیره است و اشم وی کمتر از دست * و الاستهزاء

علی الشریعة و الاستهانة بها کفر * و استهزاء و سخریت
 و امانت شریعت کفر است چنان علامت تکذیب و

انکار است * والهرل نالکفر کفر * و اگر کلمه کفر بطریق
 هرل کند یعنی فی انکه معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود
 چه هرل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف موجبیت
 کفر بود استخفاف کفر نظر بان او فی کفر باشد هر چند مدام
 که آن کلمه کفر است زیرا که حمل دوین باب عدل شود و هر دو
 معنی علما اگر کفر بودن آن مذکور است و راست و این رتبه به بسفت
 که نه تنها بدان عهد اکند اما اگر بطریق حقا و صحت و سفت
 کسانی در مانعش آید کفر شود و جماعا * ولا یستکم بکفر
 السرا * مست ظالم که را ائین العقل است در عام
 اختیارش دست و دیر بیان میگردد اگر کلمه کفر بر زبانش
 آید اعتبار دارد حکم کفر مآد کرد اگر چه دیگر نصرتانش
 مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار را حایر دارد و صحت
 و عدل و بیع و ای و اسامی مشی که در حالت مستی آرد و در
 حائر بود فرق است که کفر در وقت امری مذموم و واجب
 الاصل است و در وقت ال عقلی عدل آن تواند بود بخلاف اسلام
 که مطلق و معروف است و هر دو عدا که باشد اثبات آن واجب
 بود و در شافعی و مردابی از او حقیقه کفر سکران کفر است

و تصدیق الکاظمین بما یشیر به عن الشیخ کفر کاہن
 که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن و راست گو
 دانستن او را کفر است و در حدیث آمده است که هر که
 پیش کاہن رود و گفته او را تصدیق کند به تحقیق کافر گردد و
 بدیعی که محمد آورده است صلی الله علیه و سلم و کاہنان در عرب
 بسیار بودند که دعوی علم غیب می کردند و جن و شیطان
 جز با ایشان سیر مانیند و منجم در حکم کاہن است هر که تصدیق
 منجم کند و گفته او را یقین و اندر نیز کافراست و با اجماع تأثیر
 کون، کب و اجرام علوی و در خلعت اوضاع و احوال آنها را در حرارت
 و برودت و اقطار و امتساک و انضج اثمار و فواکه و امثال آن
 متناوم است قطعا و در سعادت و امثال آن اگر نیز هست
 و در شرم است منہی است و اگر در شرائع دیگر فرضا و رست بود
 و درین شرم است غرام سوخ بود اینقدر در امتناع از این
 کافیت فقال الله العاقبة والیناس من الله کفر یا اسیدی
 از رحمت خدا کفر است و لا یبأس من روح الله الا القوم
 الکافرون است ایمان هر چند گناه کند و بر اہم نصیحت رود و از
 رحمت الهی شرم تا امید نباید بود که بتوبه بخشند و اگر توبه نمی کند

شاید که فعلی و کرم از گنا آن او در گذرد و والا من من الله کفره
 ایمن بودن از عذاب بی تنبائی نیز کفر است لایاتق بکفر الله
 الا انعم الشاعرون * مکر و رنخت پوشیدن و قریب بودن بود
 مکر خدا آن است که بنده را در مصیبت گذارد و از آفت ناز و نعمت
 بر روی او بکشد تا منور شود و فاضل گردد یا گاه بگیزد و ش از آن خاک
 که مانده از او و الایمان یمن الخوف والرجاء گفته اند که امید واهی
 همچنان است که اگر بگوش و ذکر یکایمین در بهشت خواهد رفت و بس
 امید دارد که آنکس من باشم و نه کسی کاری بخندی که اگر بداند که جز
 یک تن بد و نوح و نرو و دین رسد که آن یک تن من باشم فیاطه *
 با آنها که خواص و در کفر بم اند * داشت ز دکان عالم تسلیم اند * فرمودند
 که رحمت حق عام است * منور و روشن شود که خاصگان در بیم اند * و نیز گفته اند
 که در خالت حیات خوف غالب باید و چون وقت رحمت برسد
 رجایش باید غلبت سعادت ایست و در تاخر رجاء گفته اند *
الایمان یمن الخوف والرجاء معنی می تواند بود یا اشارت
 به است تنبأ خوف ثم رجاء و ان الله شدید العقاب و ان الله
 غفور رحیم * لله العمل که ختم رسال بر ریاض صفت و رحمت اما
 ملکت غمید * تبت الزمالة دعوی الله و توفیقه *